هیچکس را چون شهید آن در جمعیت ما نبود اعطا شد از الکاس بدانیشان چون آن قوم جهاد
شربت میکردند بودند هر یکی سوی دیگری اشاره میکرد و نخوردند در راه حق تشنه جان دادند
و غیره والله اعلم حکمت آن بود که تا از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم هرگز شکست شود او
نومید نگردد و آیت لا تقنطوا من رحمة الله بحال خود داند و بداند که سید المرسلین علیه السلام
که مشرف ترین همه جهان بود از همین حال خالی نبود این حکمتها خدا راست هر چه در آن باشد و بنده آنرا
و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم بعضی ضعیفان مسلم ازین شکست شکسته خاطر
شده بودند این آیت نازل شد و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون تا قوی دل شدند
و قوی دلی مر صحابه را حاصل شد و الحمد لله علی ذلک و این سال را عام الاحد خوانند و هم
منتصف ماه رمضان این سال امیر المؤمنین حسن بن علی رضی الله عنه متولد شد و ابو سفیان
وقت مراجعت از احد گفته بود یا محمد میان تو و میان ما در سال آینده آب بدر موعود است
اگر تو آئی و اگر خواهی اینجا بیا تا معلوم تو کنیم سید المرسلین علیه السلام در ماه رجب سال رابع
بمیعادگاه بود در بدر رفت هشت روز آنجا نزول کرد ابوسفیان نتوانست که از مکه بیرون
بیشتر آید و او موضعی هست قریب مکه آنجا نزول کرد و نعیم را ده شتر رشوت داد تا سید المرسلین
علیه السلام بعد هشتم روز چون ابوسفیان بمیعاد نیامد سالم و غانم در مدینه باز گشت
و این معنی در تفسیر سوره آل عمران متفرق مسطور است   در جنگ احزاب و سیوم

جنگ احزاب بود و آن در شوال سنه اربع از هجرت بوده و امرا احزاب خندق هم گویند
و قصه آن در ثعلبی و بستی و کشاف مذکور و در سورة احزاب مسطور است و چند محل دیگر مشروح و بیان
چنان بود که بنو قریظه و بنو نضیر با سید المرسلین علیه السلام عهد داشتند نقض عهد کردند ابو سفیان
اغوا کردند تا در مدینه تازند و احزاب را یعنی گروه گروه مردم که در اطراف مکه و طایف و حوالی
بودند از قبایل بنو غطفان و بنو کنانه و بنو جهینه و بنو ثقیف و بنو کنده و بنو قریظه و بنو نضیر جمعیت
لشکر را جمع کرده پانزده هزار مرد مقاتل کرده آمده مدینه را محصور کردند و قریب یکماه محصور بوده چنانکه
هیچ از مدینه برای قضای حاجت هم بیرون نمی توانست آمد سید المرسلین علیه السلام یاران را
جمع کرده گرد مدینه خندق کرد از هر دو جانب خندق هر روز جنگ شدی و تیر اندازی بودی
عمرو عبدود که مهتر اهل قریش بود بدست امیر المومنین علی رضی الله عنه کشته شد و سید المرسلین
علیه السلام را آن روز چهار نماز فوت شد چون کار بر یاران سید المرسلین علیه السلام دشوار شد
و خلق مدینه عاجز گشتند منافقان طعنی کردند محمد میگوید دین من عالی خواهد شد و چهار حد عالم
اسلام ظاهر خواهد شد کسری و قیصر بر دست مومنان بهیبت خواهد شد روم و مداین را مومنان
غارت خواهند کرد گنجهای کسری و قیصر بر دست مومنان خواهند آمد و امروز کار بجایی رسید
که کسی برای قضای حاجت هم بیرون نمی تواند آمد ابو سفیان پیغام کرد و گفت اگر نیمی حاصل
مدینه از میوه و جز آن بطریق خراج بما قبول کنید و خط بدهید ما باز گردیم سید المرسلین علیه السلام

حدیث ضعیف

چون ضعف یاران دیده بود رضا داد خط بنوشتند بدین مضمون بدان اما اقربه محمد رسول الله
صلی الله علیه وسلم این آن خط پاره کردند گفتند اگر ما ترا رسول الله بدانیم خود میان ما و تو
اینجا نشود و محتاج این نویسیدن نبود اما اقربه محمد بن عبد الله بزرگان مدینه و سران انصار پیش
گفتند یا رسول الله در این باب که مصلحت حال مدینه باشد آن صلح میکنی بر نور وحی نازل شده است
یا خود میکنی سید المرسلین علیه السلام فرمود وحی نیست بر ضعف شما میکنم سعد معاذ رضی الله عنه
همراهی جانب گفت بخدا ما نکنیم آن روز که تو میان ما نبودی ما ایشان را یک خرما نمیدادیم
امروز که تو میان مایی ما ایشان را الفوج حاصل مدینه میدهیم خط پاره کردند مهاجر و انصار
همه اسلحه پوشیده بودند مستعد قتال شدند و بنی قریظه [illegible] کردند و با خود یار گردانیدند او زره
انداختند که بنو نضیر با ما یار شدند و غدر خواهند کرد و ما و [illegible] اهل قریش ای مردم
اهل قریش بد دل شدند [illegible] از حضرت عزة جل جلاله و عم نواله فرمان رسید بر امین جبریل
صلوات الله علیه که برو این قوم را بشکن حق تعالی [illegible] ابر و غبار [illegible] چنان
شب تاریک شد که دست [illegible] و باد چنان [illegible] که یک خیمه بر جای نماند در آن تاریکی
امین جبریل و میکائیل و دیگر ملائکه صلوات الله علیهم [illegible] لشکر [illegible] آمدند از هر طرف
نعره زدند و تکبیر گفتند احزاب پنداشتند که محمد سید المرسلین علیه السلام با لشکر بیرون
بیرون آمده است همه اسلحه پوشیده بودند و بیرون آمدند و میان خود در افتادند یکدیگر را بکشتند

بعضی کشته شدند و بعضی به سبب هزیمت دادند شکسته و مجروح شده رو به فرار نهاده سمت مکه
میرفتند و خیمه و خرگاه و شتران و پایگاه و اسلحه و اسباب لشکرگاه همه بگذاشتند با عدادی که داشتی
مدینه گشتند چون خلق بیرون آمد دشمنان را مقهور دیدند سید المرسلین علیه السلام را خبر کردند
سید المرسلین علیه السلام با یاران بیرون آمد و آنهمه مال و اسباب غنیمت کرد و در کتب و در تفسیر
احزاب مسطور است که بعد از آن جبرئیل امین صلوات الله علیه بر اسبی ابلق سوار متقنع با کلاه پیش
سید المرسلین علیه السلام بیامد تا بنشاند سید المرسلین علیه السلام به دستهای مبارک خود گرد از روی
اسب او جبرئیل امین صلوات الله علیه پاک نمود فرمان آورد که کسی اسلحه فرود نیاورد و همه بتعجیل
در بنی قریظه روند و ایشان را گرد کنند و بر شوند و مستاصل کنند که این فتنه انگیخته ایشان بود

در حرب بنی قریظه این حرب چهارم است و قصه این حرب در تفاسیر در سوره احزاب

مذکور و مسطور است که سید المرسلین علیه السلام با جمیع یاران روان شد کوهی که در آن بنی قریظه
و بنو نضیر ساکن بودند گرد گرفتند و ایشان نهصد مرد بودند از فرزندان هارون برادر موسی پیغمبر
علیه السلام و جهود بودند سید المرسلین علیه السلام مدت بیست و یک روز و به روایتی بیست و پنج روز
با ایشان جنگ کرد آخر عاجز شدند گفتند میان ما و شما حکمی باشد تا بحکم او فرود آییم هر چه او حکم کند
از کشتن و اسیر کردن و رها کردن حکم همان باشد سعد معاذ رضی الله عنه را اختیار کردند و رضا
بحکم او دادند او را حکم ساختند بر حکم او فرود آمدند سعد معاذ رضی الله عنه عداوت داشت در میان بود

از ایشان کلمه

از اینجا کلیم که چهار ورد بگفتند به حکمی که رأی تو اقتضا کند بکن در آن حال سید المرسلین علیه السلام
سه ... آسمان سید بن سعد معاذ رضی الله عنه حکم کرد که مردان ایشان را همه بکشند و فرزندان ایشان
بنده کنند سید المرسلین علیه السلام فرمود که ... در لوح محفوظ دیدم که با حق تعالی را حکم
تا سعد معاذ چه حکم خواهد کرد سید المرسلین علیه السلام فرمود تا در بازار مدینه خندق کاوند
شش صد از مردان ایشان را بکشتند و در آن خندق افکندند و فرزندان ایشان را بنده کردند حق تعالی
بالهو کان چنانچه در لوح محفوظ مسطور بود همچنان کردند و فرزندان ایشان را با اموال و منال
و املاک و اسباب همه میان مسلمانان قسمت کردند والله اعلم

در حرب تبوک

فصل دوازدهم

پنجم حرب تبوک بود و حرب موته و مریسیع بزرگ بود این در رجب و شعبان سنه ... از هجرت بود
سنه تسع و بروایت کشاف که در سوره برائت است در سنه عشر بود و قصه این حرب در ثعلبی
و بستی و تفسیر زاهدی در تفسیر سوره برائت متفرق مسطور است و ایچنان بود که سید المرسلین علیه السلام
... جعفر طیار را رضی الله عنه ... با بنو مریسیع و بنو عبد مصطلق فرستاد که ایشان از آنجا
بودند تا دعوت کنند و بخدای تعالی خوانند جعفر بر ایشان رفت و گفت خدای تعالی محمد را صلی الله علیه وسلم
براستی میان خلق پیغمبر گردانید و دین مسلمانی پدید آورد و باید که خدای را به یگانگی بخوانید
و محمد علیه السلام را به راستی پیغمبر دانید و نماز ... بگذارید زنا ... ربا ... برپای دارید و زکوة
مال بدهید و این کلمه بگوئید لا اله الا الله محمد الرسول الله ایشان از جعفر را و یاران او را که همراه او بودند

همه را بکشتند همان زمان که کشته شدند جبرئیل صلوات الله علیه پیش سید المرسلین علیه السلام آمد
خبر کرد که این زمان جعفر را بکشتند سید المرسلین علیه السلام آب در چشم مبارک گردانید و در خانه جعفر رفت
فرزندان او را تلطف بسیار کرد و بود این دیگر تشریح مشارق در باب ایشان مسطور است که سید المرسلین علیه السلام
دیگر بر این رسالت فرستاده بود ایشان او را بکشتند بعده سید المرسلین علیه السلام زید حارثه را
و عبدالله ابن رواحه و جعفر طیار و خالد ولید را رضی الله عنهم اجمعین لشکری داده بر ایشان به جنگ ایشان
فرستاد زید و ابن رواحه و جعفر رضی الله عنهم مرتبه شهادت یافتند بعده رایت خالد ابن ولید
بگرفت و ایشان را منهزم کرد و کفار زور آوردند خالد رضی الله عنه و یاران منهزم شدند سید المرسلین
علیه السلام و سید المرسلین علیه السلام وقت روان کردن این لشکر زید حارثه را امیر کرده بود
و بر زبان مبارک او گذشته اگر او کشته شود ابن رواحه امیر بعده و اگر او هم کشته شود جعفر امیر بود
و اگر او هم کشته شود باید که یاران مردی از خود به امیری راضی شوند ایشان هر سه کشته شدند
یاران به امیری خالد رضی الله عنه رضا دادند جبرئیل امین صلوات الله علیه همان زمان که هر سه
کشته شدند سید المرسلین را علیه السلام از کشته شدن ایشان خبر کرد سید المرسلین علیه السلام
در خانه جعفر آمد اهل و عیال و زن و فرزندان جعفر را مراعات بسیار کرد اما ایشان را از این حال علم نبود
و یاران را خبر کرد که ایشان هر سه کشته شدند و خالد رضی الله عنه رایت بگرفت فتح کرد و خالد رضی الله عنه
با منهزم شده آمده بعده باز آمدن او به سلامت فتح نامه کرد القصه چون سید المرسلین علیه السلام

فرزندان جعفر

فرزندان جعفر بود رضی الله عنه تلطف بسیار نمود و در روایت است که گفت در آن جعفر کشته شد سید المرسلین علیه السلام
فرزندان او را تلطف و طریق یتیمان می‌نواخت یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنید بتحقیق
و بتبوک سید المرسلین علیه السلام چون متاهل با نسا رسید المرسلین علیه السلام فرمود یا علی تو مرا
به منزله برادر هارون موسی هستی امیر المؤمنین علی بگریست و گفت از حضور شهید شدن برادر
اگر حضور است حق باشد ... برادر ... امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا سید المرسلین
علیه السلام من بروم سید المرسلین علیه السلام فرمود که من بروم پس لشکر را استعداد کرده
و برای تجهیز لشکر از جهت استعداد عسرت بود امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه صد شتر و ده هزار
دینار و بروایتی مصابیح کرد در مناقب عثمان هشتصد شتر و ده هزار دینار برای تجهیز لشکر سید
المرسلین علیه السلام داد سید المرسلین علیه السلام استعداد کرده در پانزدهم ماه رجب از الهجرة
سنه خمس و بروایتی سنه تسع و بروایت کشاف که در سوره براءت است سنه عشر بیرون آمدند بعد
پانزدهم روز آنجا رسیدند دو فرسنگ از شهر فرود آمدند ... مصطفی ... را
قوم بودند نیز استعداد کرده بودند روز دیگر بجنگ آمدند وقت چاشت هر دو لشکر بهم پیوست
امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه مقدم بود و بروایتی شرح مشارق امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه
با نه بود و مقدم لشکر امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بود بجنگ پیوستند جنگی شد عظیم و حرب
رفت قوی آخر روز باز گشتند در وثاق آمدند قریب دو ماه هر روز بر همین منوال جنگ میشد در لشکر

سید المرسلین علیه السلام عسرت سخت بود و قحط و بی آبی و هوای تموز بعضی یاران از سید المرسلین
علیه السلام تخلف نمودند در مدینه ماندند و بعضی که در مدینه مانده بودند چون حال سید المرسلین علیه السلام
بر منافقان شنیدند بر سید المرسلین علیه السلام بشکستند آخر هر ده هزار مرد از روم و حجاز و یمن بر سید المرسلین علیه السلام
بر سی هزار مرد مقاتل جمع شدند در روز دوشنبه سیوم ششم شعبان سید المرسلین علیه السلام
خود مقدمه لشکر شد لشکر با هم پیوست سید المرسلین علیه السلام خود حمله کرد و روایت است که
کیفیت این جنگ خطاب دراز است و بنا بر مختصر نکنیم بضرورت اختصار کرده آمد آخر الامر بنو مصطلق
طاقت نیاوردند و بشکستند و در و دیوار را پناه ساختند جنگ سخت شد و یاران صحابه رضی الله عنهم
از هر طرف در آمدند آتش نفت در خانهای ایشان زدند بعضی را بکشتند و دیگران را اسیر کردند و غنایم
بسیار و اموال بی شمار بدست آمد سید المرسلین علیه السلام با فتح و ظفر بازگشت در ثعلبی
و بستی و کشاف در تفسیر آیت قذف و آیت افک مسطور است عبد الله ابی سلول و مسطح و حسان و زید
در حمل ایستاده بودند بود جهت ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها صفوان که از دم وار بود پس
می آورد ایشان در حال در وی افترا کردند ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها در
آنجنگ بود هژده آیت قرآن در باب پاکی او نازل شده و آیت حد قذف فرود آمد فرمان شد مفتریان
در بازار مدینه هر یکی را در بازار هشتاد تازیانه حد زدند ایشان را حد قذف زدند
در جنگ خیبر پنجم جنگ خیبر بود در ثعلبی و بستی و زاهدی و تفاسیر دیگر در سوره فتح مذکور

اسب مطور است و آنچنان بود که چند حصار از اول کتاب بعهود آنحصار را در پنهان عنبری خیبر خوانند

و آن جنگ را جنگ عظیم گویند سید المرسلین علیه السلام برسالت حق دعوت اهل حصار کرد با لشکر بزرگ

آنجا رفت ایشان را دعوت کرد قبول نکردند و جنگ و جهد ... شدند بضرورت کار بقتال

کشیدند سید المرسلین علیه السلام رایت را بامیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه داد چند روز با او جنگ

کردند رایت را بامیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه داد چند روز با او جنگ کردند بر این جمله چند روز جنگ

فتح در توقف افتاد و بر زبان سید المرسلین علیه السلام گذشت تا فردا علم را بدست کسی دهیم که خدای و رسول

خدای را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارد و این حصار بر دست او فتح گردد

امیر المومنین علی رضی الله عنه درد چشم داشت در خانه بود بسبب مفارقت سید المرسلین علیه السلام

او را قلق بود چون علی برآمد و خبر سید المرسلین علیه السلام یافت چشم بربست ... بدان حال

روان شد سید المرسلین علیه السلام در خانه ... بود امیر المومنین علی رضی الله عنه در رسید و دستمال

بچشم بسته کرد چون سید المرسلین علیه السلام نماز گزارد فرمود علی کجاست گفتند یا رسول الله علی درد

دارد در خانه است سید المرسلین علیه السلام فرمود علی را آورید پس سید المرسلین علیه السلام گفت

یا علی امیر المومنین علی گفت لبیک یا رسول الله سید المرسلین علیه السلام فرمود پیشتر آی امیر المومنین

علی پیشتر شد سید المرسلین علیه السلام لعاب مبارک خود در چشم او مالید فی الحال چشم نیکو شد

سید المرسلین علیه السلام رایت بدو داد و در حرب رفتند در حصار که پادشاه خیبر بود بیرون آمد ...

چون ... و بالا ... و یک پرکاله یاقوت بمقیاس بیضه مغفر و ترکش برامیر المؤمنین علی رضی الله عنه

حمله آورد حمله او امیر المؤمنین علی رضی الله عنه رد کرد او زخم انداخت زخم او امیر المؤمنین علی

رضی الله عنه رد کرد و تیغ بر سر مرحب انداخت بر یاقوت آمد و یاقوت دو پرکاله شد تیغ از خود

و سر و سینه بگذشت تا بزین نشست مرحب بدو نیم رفت یاسر برادر او بیرون آمد زبیر عوام

مقابل او بیرون آمد صفیه بنت عبد المطلب مادر زبیر عوام گفت یا رسول الله پسرم کشته خواهد

سید المرسلین علیه السلام فرمود نی بلکه این زمان پسر تو او را خواهد کشت همان زمان زبیر عوام

رضی الله عنه او را بکشت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مشغول شد با یهودی پر حمله کرد و تیغ بر سپر

امیر المؤمنین علی رضی الله عنه زد سپر از دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بیفتاد امیر المؤمنین علی

رضی الله عنه بی سپر شده تخته در آورد و از ره ساخته بود و آنجا افتاده بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه

بجست آن تخته را بستد سپر ساخت تمام روز آن تخته را بجای سپر داشت که جنگ میکرد

ابو رافع رضی الله عنه میگوید که بعد فتح خیبر من و هفت نفر دیگر بیک قوت آن تخته را خواستیم

که بجنبانیم زره نجنبید در تفسیر سوره فتح تمام این کیفیت مشروح و مطول مسطور است القصه

حربی عظیم و جنگ رفت سخت آخر الامر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بر جست چهل گز عرض

خندق بود از آن سوی خندق بیفتاد و بر در خیبر رسید با شتاب در بگرفت و قوت کرد زمین بجنبید

و در رساله خیبر مسطور است که جبرئیل امین صلوات الله علیه در رسید گفت سید المرسلین قوت

شیر حملۀ کرده

که علی کرم الله وجهه گفت اگر یکبار دیگر کنند ارکان قوایم زمین بشکنند و عالم خراب شود و ما را با عالم کار بسیار است
علی را انگور زور آهسته تر کن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آهسته در خیبر برکند و بر لب خندق افکند
بعده تخته در بست بطریق پل یکطرف تخته بر لب خندق نهاد و طرف دوم تخته در بست تا بر آن اسپ بعد
یاران کرام آمد خندق چهل گز بود و تخته سی و دو گز امیر المؤمنین علی رضی الله عنه درون خندق در آمد این تخته را
بر دوش گرفت لشکر را گفت تا بالای تخته بگذرند لشکر تمام بگذشت چون سید المرسلین علیه السلام قدم مبارک
بر تخته نهاد دست امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بجنبید گفت سید از رود بگذر که علی طاقت بار نبوت ندارد
عليه السلام القصه بیست روز متواتر جنگ شد و بعد فتح شد همه خلق مستاصل گشت آخر سید المرسلین
ایشان را و اراضی ایشان را میان مسلمانان قسمت کرد و در آن بلد اسلام ظاهر گشت
و بر روایتی یک حصار از جمله حصارها بود که سید المرسلین علیه السلام حلق آن حصار را هم
بهمان زمان بشفاعت اهل فلک مقرر داشت و بر ایشان جزیه و خراج وضع کرد و باز گشت
و این جنگ در ربیع الاول سنه سبع و بر روایتی [illegible] از نبوت بود با یهودان در همین سال
سنه ست حج فرض شد و گوشت حمار اهلی حرام گشت و صفیه بنت حیی بن اخطب
اسیر شد چون پیش سید المرسلین علیه السلام آوردند سید المرسلین علیه السلام ردای مبارک خود
بر وی انداخت بیوه سید و او زن کنانه بن ربیع یهودی بود او خواب دیده بود که ماه در کنار
او فرود آمده است این خواب بر شوهر خود گفت شوهر او را طلاق گفت و لگد زده بیرون کرد

و گفت برو بر پادشاه حجاز تا ترا بخواهد خواست امروز سید المرسلین علیه السلام او را بخواست و در تفسیر

سوره فتح این کیفیت تمام مسطور است   در فتح مکه جنگ هشتم فتح مکه بود در واقدی   فصل چهارم ...

در سال ششم هجرت متفرق آورده است و اجمالش بعد چون در سنه ست حج فرض شد سید المرسلین علیه السلام

فرمود که بمکه برویم اگر با ما مسامحه کنند حج کردن بدهند فبها و الا ایشان را بزنیم سید المرسلین علیه السلام

با جمعیت یاران در بیستم ماه ذی القعده سنه ست بیرون آمد چون در حد بقیه در ذو ح

الحلیفه به میقات رسید نیت متعه هم احرام عمره بستند چون نزدیک مکه رسیدند مشرکان

که در آنجا بودند پیش آمدند ابو سفیان با جمع انبوه بمقاتله ایستاد سید المرسلین علیه السلام یاران را

فرمود که تیرباران کنید ایشان تیرباران کردند ابو سفیان بگریخت در خانها مکه در آمدند و خانها

پناه ساختند یاران سید المرسلین علیه السلام بازگشتند اما از عمره ایشان محصر شدند سید المرسلین علیه السلام

بازگشت امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه برسالت بر ایشان فرستاد و گفت ما بجنگ نیامده ایم

لیکن برای اقامت عمره آمده ایم میان ما معاهده باشد تا عمره ادا کنیم بازگردیم چون امیر المومنین

عثمان رضی الله عنه بر ایشان رفت آوازه خواست که ایشان امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه

کشتند یاران سید المرسلین علیه السلام متامل شدند و همه زیر درختی جمع شدند و بر جهاد

و صبر تجدید با سید المرسلین علیه السلام بیعت کردند و این بیعت را بیعت رضوان گویند

در این گفتگو ایام حج گذشت آخر الامر امیر المومنین عثمان رضی الله عنه با مر سید المرسلین علیه السلام

با ایشان ... عمره

با ایشان مواعده کردند و ده سال مهلت شد که میان سید المرسلین علیه السلام و ایشان قتال نباشد
و ایشان نیز امان قرار دادند و صلح کردند که سید المرسلین علیه السلام در رجب در خانه کعبه آید و طواف
کند و عمره آرد و بعضی یاران با او باشند چون باز گردد یاران دیگر بیایند اگر از یاران سید المرسلین علیه السلام
کسی مرتد شود و با شما پیوندد به ما باز ندهید و هر که از ما پیش شما پیوندد دست شما او را امان دهید و سید بفرود
چنین صلح رضا داد و سید المرسلین علیه السلام بعد محصر شدن هدی که بخانه کعبه فرستاده بود
و حلال شده و مع ذلک در رجب سنه سبع در کعبه رفت مشرکان همه در کوه ها رفتند و مکه
خالی کردند و سید المرسلین علیه السلام عمره قضا بجا آورد و بعد زیارت خانه کعبه و عمره باز گشت
و پیش از بیرون آمدن به مدینه سید المرسلین علیه السلام خواب دیده بود که مع یاران در خانه کعبه
تمام در آمدند و حج کردند و بعضی حلق شدند و بعضی قصر کردند و باز گشتند و این خواب به یاران
فرموده بود چون آن سال حج نشد و بی غرض باز گشتند عبد الله ابی سلول و منافقان دیگر
گفتند آن خواب چه شد نه ما حج کردیم و نه حلق و نه قصر کردیم این آیه نازل شد لَقَدْ صَدَقَ
اللّٰهُ رَسُوْلَهُ الرُّؤْیَا و در تفسیر سوره بنی اسرائیل در بیان آیه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ
وَزَهَقَ الْبَاطِلُ مسطور است و در اکثر کتب احادیث نیز اول قریش سیصد و شصت بت
درون خانه کعبه نشانده بودند و کعبه را بتخانه ساخته چون در آن سال مکه فتح شد سید المرسلین علیه السلام
باز گشت خانه کعبه در حضرت مالک الملک تعالی و تقدس بنالید و گفت یا رب متی تعبد الاصنام

فی ذکر آنکه خداوند انا کی بتا ما را درین خود چند هست جز تو حضرت وحده لا شریک له جواب

نشاندند لک نوبت آمد یک چندی و مسجد اسرا بخام مرتزا نوبتی سید الارم که تمام گردانم

بر جنب ره ساجدان که از کثرت ساجدان بر آن سجده در قوجای نماند و از غلغل تکبیر خوان

و تهلیل حاجیان شور در ملکوت و غوغا در جبروت افتد در واقعی در سال هجرت مصطفی

سید المرسلین علیه السلام چون در مدینه رسید در سنه سبع اهل قریش مکه را از نقض عهد و

نبذ کردند در استعداد فتح مکه مشغول شد و از قبایل و شهرها که در تحت ضبط اسلام آمده بود

لشکر طلب کرد و از قری حوالی مرد خواست دوازده هزار مرد مقاتل بر و جمع شده در شعبان

سنه ثمان سرا پرده محمد صلی الله علیه و اله و اصحابه و سلم سمت مکه زد و لشکر خمیس کرد خالد ولید را

رضی الله عنه با دو هزار مقاتل میمنه داد و امیر المومنین علی رضی الله عنه را با دو هزار سوار

مقاتل میسره داد و امیر المومنین عمر خطاب را رضی الله عنه با دو هزار مقاتل مقدمه فرمود

و امیر المومنین ابو بکر صدیق را رضی الله عنه با دو هزار مقاتل ساقه ساخت و خود

با چهار هزار مقاتل در قلب نزول فرمود چون قریب مکه رسید شور در مکه افتاد که محمد صلی الله

علیه و سلم با استعداد تمام رسید خلق مکه ترسید خود را در گردن آوردن گرفت مقدم اهل قریش

ابوسفیان بود شب با ما در خود در حجره در آمد مالی که داشت چنانکه کسی نداند جز او و زن او

مدفون کرد کیفیت ابوسفیان که بود بر سید المرسلین علیه السلام آمد در کتب چند نوع ذکر کرده اند

در بیان عمره

و در رسالهٔ جمهور صحیح بلکه اصح این است که از لشکر اسلام ابوسفیان را بی‌آنکه تازه چیده و گرفته

به آن لشکر اسلام رسید و بطریق تجسس تحقیق حال می‌کرد که سید المرسلین علیه السلام بیرون آمده چون نظر او بر

بر لشکر سید المرسلین علیه السلام افتاد که چون شب درآمد با [illegible] و سمت لشکر [illegible] استاده

هر چند که ابوسفیان خواست که فرار کند نتوانست [illegible] باز گشت و در مجلس [illegible]

سمت لشکر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم [illegible] چون قریب در آمده امیر المؤمنین عمر

رضی الله عنه گذشت شور افتاد که ابوسفیان از پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه [illegible] خود شمشیر

تا از زمان [illegible] امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گذشت سمت قلب لشکر امیر المؤمنین عمر

رضی الله عنه تیغ کشید عقب ابوسفیان بر سر [illegible] شد دنبال که سید المرسلین علیه السلام

از خیمه بیرون آمده بود پیش در خیمه نشسته بود شور افتاد که ابوسفیان رسید حضرت [illegible]

می‌پوشید سید المرسلین علیه السلام هم بر جای خود بود جای که نظر مبارک ابوسفیان بر حضرت سید المرسلین

علیه السلام افتاد در زمین بر چهار پای افتاد تا شکم فرود برده بر جای ایستاده ماند [illegible]

شد ابوسفیان فرود آمده بتعظیم پیش سید المرسلین علیه السلام خدمت کرد سید المرسلین علیه السلام

برخاست تعظیم او داشت و در کنار گرفت ردای مبارک خود از دوش فرود آورده بگسترد

و فرمود ای ابوسفیان بر این بنشین ابوسفیان ردای مبارک او را بر سر و چشم مالید که

نشست سید المرسلین علیه السلام فرمود یا ابوسفیان به چه مصلحت آمدی گفت یا رسول الله

بزرگ قریش برسالت فرستاده اند مهتر جبرئیل صلوات الله علیه در رسید گفت یا رسول الله ایزد تعالی میگوید

ابو سفیان چگونه آمدی سید المرسلین علیه السلام فرمود در قریش سردار قوم باشی تو و دیگران را میفرستی

یا دیگران ترا فرستاده است بگو چگونه آمدی و اگر من بگویم که چگونه آمدی سید المرسلین علیه السلام گفت تمام

باز گرا اند گفت ای ابو سفیان تو نه آمده ترا آورده اند گفت یا رسول الله صحیح بنوشته تو مرا معلوم

شده است که شغل دل مرا اطلاع بدرایت تو کشف شد اکنون یک حکایت دیگر بحال من بفرما از اینها

که خبر من دیگری را وقوف نیست بگو تا مرا صدق تو روشن شود و من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام

فرموده است تو و مادر تو در فلان حجره در فلان کنج چندین دینار دفن کرده اید در آن محل جز تو

و مادر تو دیگری نبود ابو سفیان برخاست گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم کلمه عرض کن

سید المرسلین علیه السلام کلمه عرض کرد ابو سفیان ایمان آورد امیر المومنین عمر رضی الله عنه در کنار

گرفت صحابه همه مصافحه کردند ابو سفیان رضی الله عنه گفت یا رسول الله اسلام مرا پوشیده

دار الا اهل قریش مرا ملامت کنند و بعد آنکه اهل قریش باسلام آوردن من دست از حرب نخواهند

داشت با تو حرب خواهند کرد و نخواهند گفت که برادران و قرابتان نکی کشتند و بروایتی این

ابو سفیان بن حارث بن عم حقیقی سید المرسلین علیه السلام بود و بروایت صحیح این ابو سفیان

حارث نبود بلکه ابو سفیان حرب بود پدر معاویه خسر سید المرسلین علیه السلام بود که دختر او ام

حبیبه رضی الله عنها زوجه سید المرسلین علیه السلام بود و در حرب احد و حرب احزاب و حرب حدیبیه

جانب مشرکان فرستاد بعد ازین بعد معنی و شرح مشارق است ابوسفیان گفت اکنون مرا فضیلتی بده

مدد چون مکه فتح کنی هر که التجا بخانه تو کند او در امان باشد سید المرسلین علیه السلام فرمود

من دخل دار ابی سفیان فهو آمن ابوسفیان رضی الله عنه بازگشت در رسالة عبدی

آورده است با عساکر لشکر و رکاب اسد فتح امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که مقدمه بود در رسید اهل

قریش بود از اصحاب سر ارجنگ منتظر استاده بود جوانان اهل قریش قریب دو هزار نفر کمان در قبضه

کمان بسته و شمشیر چون [illegible] با ایستادن جنگ کردند علمها با امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه

خواست تا باز گرداند خالد ولید رضی الله عنه میمنه و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه از میسره

در آمدند اهل قریش چون دیدند که ایشان زور آوردند با یکدیگر گفتند ای بنو قریش [illegible]

این چه ننگ باشد که محمد بر ما کامیاب شود اگر بزاری بمیریم او بغیر [illegible] است او اسیر شویم که

پیوسته اسیر با بوده اسیر او چون شویم پس هم یکدیگر سوگند خوردند که تا زنده باشیم جان

پس کمانها بیرون انداختند و دست به قبضه شمشیر تیغ بر دند و هر سر و [illegible]

[illegible] قیامت قائم شد تا الطباق [illegible] بهم خواهد شکست قریب بشد که صف اهل اسلام

باز پس خود و علمهای [illegible] باز گرداند معنی سید المرسلین علیه السلام عرضه داشتند و گفتند

که اهل قریش زور آوردند سید المرسلین علیه السلام فرمود تا [illegible] زره من بیارید

پس زره پوشید و خفتان در بر کرد و خود بر سر نهاد که [illegible] است که خصم داشت

خورد و انکه تیر اجلی بزره تدبیر دفع شود و پوشیدن اسلحه بدین نیت سنت است سید المرسلین

علیه السلام تیغ کشید و روی بسوی آسمان کرد و گفت یارب انجز وعدک والنصر عجلة

و اهزم عدوک این بگفت و با فوج قلب بر آمد مهتر جبرئیل را صلوات الله علیه السلام

فرمان در رسیده که دو دست ما زره پوشیده و تیغ کشیده پا در رکاب جنگ ساز آورید و فرود

در رکاب او ببرود و مهتر جبرئیل صلوات الله علیه السلام با چهار هزار فرشته در رکاب سید المرسلین

علیه السلام ساند و غلغله تکبیر و هلال از جهت طبق آسمان بگذشت تا انجا آن امیر المؤمنین

ابو بکر صدیق رضی الله عنه از خوف از سمت پوشیدن آمد آتش نفت در جانهای کافران

در جست [illegible] زده از طرف سید المرسلین علیه السلام حمله او برد و بهر و حمله سید المرسلین

علیه السلام اهل قریش شکست در جانها کلمه پیدا شد و جنگ شد عظیم و حرب بغایت قوی

و مبارزان اسلام از هر چهار طرف سمت حمله تیغها کشیده در آمدند و تیغها از ایشان

ریخ دیده بود مشغول غضب اشتغال یافتند چو گرگان در رمه گوسفندان بر مشرکان در افتادند

جوی خون در کوچه آن روان کردند چنانکه اسب را از بسیاری مشرکان کشته افتاده بود

قدرت پای نهادن بر زمین نبود و مشرکان بر پا بهایی برآمدند و فریاد بر آوردند کای محمد

ترا هر چه ان دست داده از جان ما هیچ کاری نیاید اگر تو چرا از ما اینجا کردیم از ما

بگذر و انچه از کرم تو سزد آن بکن قطره ما هی در سیلاب خود نظر کن که ما عجز و بیچارگان

از بامها عورات فریاد میکردند که یا محمد تا تشیر دالایام و یاری کن ما بیوه‌ایم عمه و عمزادگان
توییم در باب ما کرم کن سید المرسلین علیه السلام بگریست فرمود مَن دَخَلَ دارَ ابی
سُفیانَ فَهُوَ آمِنٌ فریاد بر آوردند که یا محمد چه خانه ابوسفیان جای نمانده و یاران تو
چون گرگان در رمه گوسفندان افتاده اند و پاره پاره میکنند امانی ده سید المرسلین علیه السلام
فرمود مَن تَعَلَّقَ بِاَستارِ الکَعبَةِ فَهُوَ آمِنٌ فریاد بر آوردند که در کعبه هم جای نماند
سید المرسلین علیه السلام فرمود مَن اَلقَی السِّلاحَ فَهُوَ آمِنٌ همه یکبار سلاح بیرون
انداختند سید المرسلین علیه السلام شکر حضرت عزت بجا آورد در بیستم ماه رمضان
سنه ثمان مکه فتح شد مقاتله در حرم کعبه حرام است مگر بجز آن یک ساعت حلال بود
و آن روز سید المرسلین علیه السلام ده هزار مشرک را اسیر کرد و باز رها کرد و بعد از آن
این سر اطلقا نام شد یعنی آزاد کرده و در تفسیر زاهدی در آیت مسطور است و بعضی گفته اند
مسطور است این سر ابنده کرد بعد آزاد کرد و آن روز بعضی مشرکان عرب را بنده کرده بجا
بود سید المرسلین علیه السلام در کعبه در آمد و در کشاف و ثعلبی و بسیطی در تفسیر این آیه قُل
جاءَ الحَقُّ وَزَهَقَ الباطِلُ مسطور است مشرکان سیصد و شصت بت درون کعبه
داشته بودند چنانچه آن کیفیت در فصل بنای کعبه آمده است و بت خزیمه بر بام کعبه بود
سید المرسلین علیه السلام بر در کعبه ایستاده چوبی بر دست مبارک بود امیر المومنین علی

رضی الله تعالی عنه و یاران دیگر بتان را بیرون می آوردند پیش سید المرسلین علیه السلام و سرنگون
می افکندند سید المرسلین علیه السلام با چوبی بر سر ایشان می زد و میگفت قل جاء الحق و زهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا تا و عکرمه پسر ابوجهل و عمرو عاص بتان را می شکستند
و پاره پاره میکردند تمام بتان از کعبه بیرون آوردند گفتند سید ادر خانه کعبه بتی نماند
سید المرسلین علیه السلام گفت هنوز بوی خبیث شی آلود می شنوید چون تفحص کردند بر بام
بت حسن بیه بود امیر المومنین علی کرم الله وجهه بر زمین شکست و بیرون انداخت بعد جهل
سال کعبه از بوی بتان پاک شد در تفاسیر ناصر عمر ابیه رحمة الله علیه و بعضی
تفاسیر در سوره والنجم مسطور است که درختی بود که کافران می پرستیدند و عزی
نام کرده بودند و هرچه از آن درخت پرسیدندی جواب شنیدندی دیو بود در میان آن
سخن گفتی سید المرسلین علیه السلام نزدیک آن درخت رفت و خالد ولید رضی الله عنه
او را بفرمود از درون آن درخت عورتی پیر سیاه موی پریشان بیرون آمد بگریخت
خالد ولید رضی الله عنه او را بکشت سید المرسلین علیه السلام فرمود ذهبت العزی
فلا عزی بعدها مکه فتح شد همانروز سید المرسلین علیه السلام از اهل قریش
و جز آن همه گشته شد و دین اسلام استقامت گرفت کلمه شهادت اشتغال یافت
سید المرسلین علیه السلام بعد بیت المال متحمل مشاق شدید و متاعب صعب و عدد

[illegible]

۲۴

۱۱

و چون سید تواضع در کعبه بیامد رفت و بر دشمنان ظفر یافت بحمد الله و منه و الله علی ما اقول
و بتفاسیر در سوره نسا مسطور است چون مکه فتح شد سید المرسلین علیه الصلوة و السلام کلید
عثمان بن طلحه حاجب کعبه و کلیددار بود در کعبه قفل کرده بر بام کعبه رفت سوار شده در حسد
کلید طلب نمود گفت اگر دانستمی که تو بحق معلوم شدی که تو پیغمبری کلید بتو میدادم
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب دست او پیچید و کلید بستد و بسید
المرسلین علیه السلام داد و مکه را ... و نکته سید المرسلین علیه السلام
... در کعبه رفت و دو رکعت نماز گزارد و ... بیرون آمد و بعد از آن
سید داد و کلید خانه کعبه از عثمان بن طلحه بستد با امیر المؤمنین عباس داد و در حین
جبرئیل امین صلوات الله علیه از حضرت رب العالمین در رسید گفت سید حضرت حق
ترا سلام میرساند و بعد سلام تهنیت فتح مکه میکند و میفرماید که ... اهلها
این کلید را باز کن و کلید اینجا با عثمان بن طلحه ده چون داد و ...
از عثمان ... سید المرسلین علیه السلام کلید بعثمان داد
و عذر خواست ... بامر ... معلوم شد ... ایمان آورد و ...
سید المرسلین علیه السلام در مدینه هجرت کرد ... شیبه خادمی کعبه
و کلیدداری با او داد و تا امروز هم بر اولاد او مستقیم است و چون سید المرسلین علیه السلام

روز شنبه پانزدهم ماه شوال وقعهٔ حنین [illegible] روز دوشنبه آورد

حق سبحانه و تعالی در سورهٔ براءت منظور [illegible] آنچنان بود که چون

فتح مکه شد بیشتر خلق مکه گرویدند و حنین [illegible] قبیله هوازن مکه و طایف

بنو هوازن و بنو ثقیف آنجا ساکن بودند سید المرسلین علیه السلام با [illegible] بعزم قتال

ایشان [illegible] آنکه [illegible] اطلاق و دیگر [illegible] کمین

آوردند چون ایشان خبر یافتند که سید المرسلین علیه السلام [illegible] قتال ایشان [illegible]

سید المرسلین علیه السلام [illegible] بنو ثقیف و بنو هوازن [illegible] جنگ میکنند [illegible]

مبارک سید المرسلین علیه السلام [illegible] امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

گذشت که امروز ما قابل آن شده‌ایم که ایشان ما را منهزم کنند ما بسیاریم ایشان اندک‌اند

این چنین سخن عجب بر زبان یکی از این دو بزرگوار گذشت چنانکه حق تعالی در قرآن شریف یاد کرد

و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم این سخن موافق حضرت عزت نیفتاد [illegible] سید المرسلین

علیه السلام [illegible] چنین نزول کرد [illegible] خبر آوردند که یا رسول الله این همه گروه‌های

هوازن [illegible] سید المرسلین علیه السلام فرمود

[illegible] غنیمت مسلمانان است پس [illegible] فرستاد و وصیت کرد که [illegible]

از [illegible] سید المرسلین علیه السلام بجنگ روان شد

چون نزدیک رسید ایشان بیرون آمدند بیست هزار و چهار صد لشکر تیر انداز پیش خود ایستانیدند و ابتدا

به یک مرتبت تیر بگشادند چندان چوب تیر بر هم انداختند که لشکر سید المرسلین علیه السلام خود را

آن روز نتوانست هیچ سپر دیگر که در تیر باران نگشتند و یاران سید المرسلین علیه السلام

به یازده هزار سوار منهزم شدند اهل حنین دنبال کردند سید المرسلین علیه السلام تنها ماند [illegible]

المرسلین

خود با جماعه بود و ابو سفیان و امیر المومنین عباس رضی الله عنهم عثمان [illegible] سید

علیه السلام گرفت سید المرسلین علیه السلام ایشان را فرمود یاران را آواز دهید تا باز گردند

علیه السلام رضی الله عنه

امیر المومنین عباس گفت یا رسول الله آواز کرا دهیم ایشان تا چند کس رسیده باشند سید المرسلین

فرمود تو یاری آواز ده و امیر المومنین عباس رضی الله عنه فریاد کرد یا بنی فلان یا بنی فلان

با دین آواز در گوش ایشان انداخت و سید المرسلین علیه السلام دعا کرد یا رب بحق [illegible]

وانصر عبدک و انهزم [illegible] عدو و [illegible] شانزده هزار ملایکه [illegible] آسمان

نازل شدند چون آواز امیر المومنین عباس رضی الله عنه در گوش یاران افتاد [illegible]

همه باز گشتند [illegible] جبرئیل امین صلوات الله علیه در رسید گفت یا سید [illegible]

مثل این [illegible] بیاید کرده [illegible] و شوکت خود [illegible]

[illegible] جبرئیل امین صلوات الله علیه [illegible] گفت یا سید [illegible] آنست [illegible] خاک [illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible] خاک

و [illegible] از [illegible] گرفته [illegible] و [illegible] کفار [illegible] چشم

کفار [illegible] چشمهای ایشان [illegible] خاک [illegible] یکی [illegible] شده چشمها مالیدن گرفتند از [illegible] ملایکه

و یاران سید المرسلین علیه السلام [illegible] از پی ایشان [illegible] میکردند و زن و بچه ایشان اسیر کردند

و اموال و مواشی بسیار [illegible] زن و فرزند مشرکان [illegible] و بنده ساختند و شتر و گوسفند [illegible] اموال

دیگر [illegible] بدست [illegible] استرقاق رجال مشرکان جایز بود هنوز منسوخ نشده بود [illegible]

غنایم که در [illegible] بود و یاران [illegible] بوده سید المرسلین علیه السلام فرموده بود که

آنچه شتر و گوسفند و مواشی غنیمت مومنان است [illegible] غنایم دیگر که در [illegible]

حاصل شده بود بدست مومنان آمده فتح الهی [illegible] و آن [illegible] در [illegible] ماه شوال [illegible]

و [illegible] اهل اسلام [illegible] از آنجا سید المرسلین علیه السلام باز [illegible] غنایم حنین قسمت کردند

بعده [illegible] مشرکان حنین بر سید المرسلین علیه السلام آمدند و ایمان آوردند و [illegible] زن و فرزند

و اموال خود آنچه اسیر شده بود [illegible] غنیمت مومنان آمده بود [illegible] سید المرسلین

علیه السلام فرمود [illegible] یکی از دو چیز طلب [illegible] یا اموال یا فرزندان [illegible]

ایشان [illegible] زن و فرزندان اختیار کردند سید المرسلین علیه السلام فرمود هر که از یاران [illegible]

[illegible] عوض آن بدو [illegible]

[illegible] کردند بعده سید المرسلین علیه السلام [illegible] باز گشتند والله اعلم

در فتح طایف چون از مکه مراجعت شد سید المرسلین علیه السلام سراپرده

سمت طایف زد و در طایف بنی ثقیف بودند و بنی عبد یالیل و بنی [illegible] و [illegible] چون

ایشان خبر وصول سید المرسلین علیه السلام شنیدند مستعد جنگ گردیدند و [illegible]

در [illegible] اهل طایف [illegible] چون این خبر به سید المرسلین علیه السلام

رسید که اهل طایف مستعد حرب گشته اند بر زبان مبارک گذشت چه کسی که بنده محمود باشد

[illegible] و در حنین ظفر [illegible] توان کرد در طایف [illegible] چون لشکر

سید المرسلین علیه السلام به طایف [illegible] اهل طایف [illegible] مقدمه لشکر سید المرسلین

علیه السلام ابوسفیان بود [illegible] بیکبار حمله جنگی عظیم کردند [illegible]

[illegible] زدند آخر الامر حصار [illegible] سید المرسلین علیه السلام منجنیق نصب فرمود

و [illegible] تا [illegible] ابوسفیان گفت ای بنی عبد یالیل [illegible] علم نصرت محمدی

صلی الله علیه و سلم [illegible] آفتاب کشیده [illegible] کسی را قدرت آن نیست که با او دعوی

سروری و برابری کند تیغ [illegible] چون [illegible] در پای او آید [illegible]

کنند [illegible] در پای مبارک سید المرسلین علیه السلام [illegible]

ابوسفیان [illegible] سید المرسلین علیه السلام انداخت [illegible]

اهل طایف ایمان آوردند [illegible] حوالی آن

[illegible] شکستند [illegible] در شهر

[illegible]

[illegible]

[illegible] علیه السلام

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible] ذکر سید المرسلین علیه السلام

[illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] سید المرسلین علیه السلام

[illegible] حضرت عزت تعالت آلائه [illegible]

[illegible]

[illegible] دین باطل [illegible]

[illegible]

کار مخلصی را که در اخر الزمان می‌دهد بیامد امین جبرئیل امین صلوات الله علیه السلام
از حضرت رب العالمین در رسید و فرمان آورد یا محمد تو بعد از این پنج عام است محمود بعزت
و جلال من هر که بر آورد یکبار از صدق دل کلمه طیبه شهادت گوید با شهید برابر تا است
می آورد او را به بهشت فرستم اگر چه چندین گناه کرده باشد مبشری مغفرت و کرامات
بکار برد دوستان با فتح و ظفر و غنایم تا شما بیابی گشت مدینه شریف آورد
در کیفیت حج و ذکر وفات حضرت سید المرسلین علیه السلام در روایت اقوی مسطور است چون سنه
تسع وقت حج آمد امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه را بمکه فرستاد تا خلق را
حج تعلیم کند آن سال چون گفته امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه تکلف [illegible] قافله
کرده فرستاد او با خلق حج کرده باز گشت و این حج در تاریخ [illegible] حج
هر ابی بکر شرح [illegible] مسطور است و در روایت اقوی مسطور است که [illegible]
چون وقت حج آمد سنه عشر در ذی القعده سید المرسلین علیه السلام با اهل و عیال مهیای
حج روان شد خلق مرتبه تصور کردند که حضرت فتح مکه کرد و مکه را اختیار سکونت در مقام
آبا و اجداد خود دارد و در مدینه [illegible] شد [illegible] و زاری آغاز کردند و [illegible]
وطن [illegible] آموختند تا در روضه سید المرسلین علیه السلام آمد گفتند یا سید المرسلین علیه السلام
با ایشان قول کرد که حج کرده باز گردد و سکونت هم میان ایشان مستقیم [illegible]

بیوفا شد سید احرام ببست در مکه آمد حج وداع بجای آورد و در رساله عبهریه مسطور است که این
حج را حج وداع خوانند بنا بر آنکه سید المرسلین علیه السلام حج کرد خانه کعبه و مقام را
وداع کرد مگر چون در باطن معلوم شده بود که رحلت سفر آخرت خواهم کرد و وقت وفات
قریب آمده است باز بدین مقام نخواهم آمد و این مقام را نخواهم دید و در رساله عبهریه در بیان
حج سید المرسلین علیه السلام مسطور است که در آن سال حج بروایتی در نهم ذی الحجه بود و بروایتی
در روز دهم بود العصر روز جمعه در عرفات این آیه منزل شد اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُم
در کشف و مصابیح مسطور است چون این آیه منزل شد صحابه شاد شدند امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه
دلگیر و ایستاده صحابه رضی الله عنهم او را گفتند امروز روز گریه است یا روز شادی امیر المؤمنین
ابوبکر رضی الله عنه گفت ای عزیزان از چنین دانم که محمد علیه السلام را میان ما نخواهند گذاشت
کوچ در قوریشه نوشته دیده ام محمد را صلی الله علیه وسلم بود دنیا برنگیرند تا آنکه دین کرده علت
باطل کلی مضمحل نشود و دین راسته و ملت مستقیم کمال و استقامت نپذیرد و چون کمال
گیرد و استقامت پذیرد آنگاه از دنیا برگیرند و در اکثر تفاسیر مسطور است سید المرسلین
علیه السلام از آن روز باز هشتاد و یک روز زیست و در رساله عبهریه و واقدی مسطور است چون
سید المرسلین علیه السلام از آنجا باز گشت در ذو الحلیفه سید رحمت حادث شد که آن
زحمت را ذات الجنب گویند یعنی درد پهلو روز بروز زیاده می شد هر چند که یاران گفتند

[illegible]

گفت از خدای تعالی صحت نخواهم فرمود او بحال من عالم است خواست من از روی چه حاجت نیست شاید

من مخالف خواست او باشد چون بیماری صعب شد و نه روز بر زده نماز امیر المومنین ابوبکر صدیق

رضی الله عنه امامت کرد و هر وقت که پیغمبر المرسلین علیه السلام قدرت امامت بودی خود امامت

کردی و آن زمان که در بیماری سختی قدرت نبودی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه

فرمودی و بعد [illegible] مسطور است ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها و ابن عباس

رضی الله عنهما روایت میکنند که چون سید المرسلین علیه السلام را زحمت سخت شد و [illegible] در

حالت دیگر [illegible] فرمود که کاغذ بیارید و ابوبکر و عبد الرحمن را بطلبید تا وصیت نامه بنویسم

من می ترسم مبادا که بعد از من کسی جز ابوبکر تمنای خلافت کند و گوید من اولی ام چنانکه [illegible]

مومنان نه پسندند امیر المومنین عمر رضی الله عنه چون شدت زحمت دید [illegible] شد و کاغذ

نیاوردند و بعد این معنی [illegible] در فصل الامر نیز مسطور است ابن عباس رضی الله عنه

میگوید اگر آن روز وصیت نامه نبشته شدی چندین خلاف و قیل و قال میان صحابه را رخ

[illegible] شد و [illegible] [illegible] سال [illegible] است و دوم [illegible] ربیع الاول [illegible]

کسی که [illegible] آن سال [illegible] ماه [illegible] میگوید [illegible] دوازدهم ربیع الاول [illegible] سکرات

[illegible] مطعون [illegible] سکرات

موت شد [illegible] بر زبان مبارک [illegible] زهر آلوده که گوشت [illegible] خیبر که خورده بودم [illegible]

اشهد ان لا اله الا الله ... و اکنون وقت آنست که رگ دل مرا ببرد و ابهر نام رگیست در
دل که چون آن بریده شود مردم بمیرد و مقصود ازین آنست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم
با آنکه از زهر شهید مرده است در مصابیح و شروح آن مسطور است روز دوشنبه وقت العصر
سنه احدی عشر تکیه بر سینه ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها کرده بود
که مهتر عزرائیل صلوات الله علیه در رسید سلام حضرت عزت بیاورد و گفت یا محمد
حق تعالی میان حیوة و ممات ترا مخیر کرده است سید المرسلین علیه السلام
جواب داد فی الرفیق الاعلی مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین
و الشهداء و الصالحین عایشه رضی الله عنها این سخن بشنید و دانست
که مخیر کرده اند و سفر آخرت اختیار کرد پس گفت اصبر الی ان یاتینی حبیبی
جبرئیل ای عزرائیل چندان صبر کن تا دوست من جبرئیل برسد هم در میان جبرئیل
و میکائیل علیهما السلام با هفتاد هزار فرشته رحمت طبقها پر نور بر دست هر یکی
و رضوان خازن بهشت و ارواح جمله انبیا علیهم السلام که روح محمد رسول الله
صلی الله علیه و سلم استقبال در شب معراج کرده بودند در رسید سید المرسلین علیه السلام
جبرئیل را گفت یا حبیبی عند الشدة تخلیتنی ای دوست من در وقت سختی مرا
تنها گذاشتی جبرئیل علیه السلام گفت یا نبی الله من در فرمایش ملکوت بودم مرا

فرمان رسید

فرمان رسید رضوان را که تا بهشت بیارایند و حوریان و غلمان زیور بپوشند
و مالک را فرمای که تا آتش دوزخ فرو کنند و عذاب از گورستان‌ها برگیرد و تو ای مؤمن
سبب تعظیم این فرمان بود یا نبی الله بهشت آراسته‌اند اهل سموات
و اهل بهشت و جمله عرش و اصحاب سموات و جمله ملائکه با جمله ارواح همه
منتظر تو ایستاده‌اند و در آسمان دنیا استقبال کرده‌اند گفت یا اخی من ترا درین ساعت
اینست تعظیم همه و غمی تو پیدا نیاید و من سبب اینست که غمی دارم تا بعد من
حال امت چه خواهد بود مهتر جبرئیل امین صلوات الله علیه فرمان حضرت رب العالمین
در رسانید گفت یا محمد فرمان بدین جمله است تا آنکه تو قدم درون بهشت ننهی پیغمبران دیگر
در نیاید و تا آنکه یکنفر از امت تو گوینده لا اله الا الله محمد رسول الله بیرون باشد
از امتان دیگر کسی در بهشت در نیاید و فرمانست امت را بخشی بسیار و تو روی
بدار آنحضرت آن سید المرسلین علیه السلام باستماع این مژده خوشنود شد گفت هلا
اشرع یا عزرائیل اسئلک ان تقابضت نفسی تحیة للموت مهتر عزرائیل صلوات الله علیه
دست بر کف پای مبارک سید المرسلین علیه السلام در رشته ام المؤمنین عائشه
رضی الله عنها روایت میکند ظرفی پر آب پیش سید المرسلین علیه السلام نهاده بودند
سید المرسلین علیه السلام هر بار دست مبارک خود در آب تر میکرد و بر روی مبارک خود

می بالید و پیوسته بالا میکرد و میگفت لا اله الا الله [illegible]

قبض شده است روایت بغلط یا بمعنی در صحاح صحیح مسطور است و در روضة الاحباب مذکور

است روزی که روح سید المرسلین علیه السلام بدار الآخرة عالیه رفت از هجرت شصت و سه سال

بود و در عهد مسطور است شصت و دو سال و یازده ماه و بیست و دو روز از عمر شریف

گذشته بود بجوار رحمة ایزدی پیوست و در رساله عهد مسطور است که فی بایده سر مبارک

بر سینه حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها بود دیگر گفت چون حضرت عائشه

رضی الله عنها دید که سید المرسلین علیه السلام رحلت فرمود سبک برخاست و سید المرسلین

علیه السلام را بنهاد آنچه همین قدر از زبان مبارک فرمود ای رفیق نه سال عائشه را تنها

گذاشتی حضرت فاطمه رضی الله عنها چون شنید گریستن گرفت از دیوار او از برخاست

لا صباح و لا مساح علی بنی الله فاطمه رضی الله عنها جواب داد ما بر محمد علیه السلام

میگریم صابر انقطاع ملائکه و جبرئیل از خانه خود میگریم این خبر با امیر المؤمنین عمر

رضی الله عنه رسید و امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه در مدینه نبود امیر المؤمنین

عمر رضی الله عنه در رسید جامه از روی مبارک سید المرسلین علیه السلام دور کرد و باز

پوشید تیغ بکشید و بر در با ایستاد و گفت هر که بگوید که محمد صلی الله علیه و سلم مرده است

او را بکشم بلکه بگوید نمرده است و لیکن روح او را معراج شده است روز سه شنبه [illegible]

[illegible]

امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه در رسید شنید که در مدینه شور بسیار است بعضی میگویند محمد مصطفی

صلوات الله علیه السلام وفات یافته و بعضی میگویند که معراج شده است [illegible]

علیه السلام رسیدند [illegible] رضی الله عنها [illegible] گفت قد عرج

روح النبی یعنی روح محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم معراج شده است امیر المؤمنین ابوبکر

رضی الله عنه در آمد برابر سید صلی الله علیه وسلم بنشست چادر از روی مبارک سید رسالت

علیه الصلوة برداشت [illegible] دو ابروی مبارک [illegible] از دست برفت

و در گریه ایستاد و گفت یا محمد [illegible] ای محمد [illegible]

ابوبکر را با [illegible] فاطمه رضی الله عنها [illegible] سید المرسلین علیه السلام در گریه شدند

امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه گفت یا عمر [illegible] مات پس بیرون آمدند تیغ از دست

عمر بستد و بلند آواز کرد این آیت برخواند وما محمد الا رسول قد خلت من قبله

الرسل گفت ای مردمان هر که محمد صلی الله علیه وسلم را [illegible] حضرت صمد [illegible]

[illegible] که خدای وی زنده است [illegible] هرگز نمیرد و هر که [illegible] روی محمد صلی الله علیه وسلم

ایمان آورده است [illegible] رضای الهی مطلوب [illegible] است [illegible] محمد صلی الله علیه وسلم از این

عالم سفر کرده و شور در مدینه افتاد [illegible] و بعضی از مسلمانان

که [illegible] برگشتند مرتد شدند و گفتند اگر او پیغمبر حق

بودی و انصاریان مخالفت ورزیدند و سعد عباده را برگزیدند که به خلافت
نشانند امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنه چون این حال معاینه کرد اهل بیت را بجهاز و تجهیز
و تکفین سید المرسلین علیه السلام گذاشته و خود با بعضی صحابه بکین دفع این شور
با انصاریان برفت در رضا ببیعت بروایت حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند چون
[illegible] امیر المؤمنین ابوبکر و امیر المؤمنین عمر و امیر المؤمنین علی رضی الله عنهم
اجمعین بعد از غسل [illegible] که جامه از تن مبارک بیرون آرند یا نه حق تعالی در همه
خواب غالب کرد [illegible] و آواز شنیدند اغسلوا النبی [illegible]
بشنیدند [illegible] در قصص و [illegible] و رساله [illegible] مسطور است اسامه
و انس و صهیب و عمار و علی و بلال رضی الله عنهم در شستن سید المرسلین علیه السلام
تمام نمودند و [illegible] تکفین و جنازه را بساختند و پیش در مسجد بیاوردند چون اصحابه
و یاران و خلق قری و حوالی [illegible] آمدند و نماز میکردند [illegible] نماز جنبر بنبی علیه السلام
بر غیری [illegible] اموات ملائکه [illegible] ارواح انبیا علیهم السلام گذاردند بعده خلق
[illegible] نصف شب چهارشنبه در حجره ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها دفن کردند

در کیفیت خلافت خلفاء راشدین و ذکر وفات هر یکی رضی الله عنهم

در ظهیری و رساله [illegible] مسطور است چون انصاریان مخالفت ورزیدند و سعد

فصل [illegible]

[illegible]

18 ٥١

عباده را بجهت خلافت بر دو نهبه مدینه شور افتاد و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
بر انصار بیان رفت و گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شما و نصرت شما این دین را استقامت
داده امروز هم شما چرا خلل می افکنید گفتند او پیغمبر خدای بود ما بسر او راضی
بودیم اما بعد از پیغمبر او بسر خود متفق ایم که یک خلیفه از ما باشد یکی از شما امیر المؤمنین
ابو بکر رضی الله عنه گفت اگر دو خلیفه شوند کار عالم قرار نگیرد و امور جهان برهم زنند
قول پیغمبر صلی الله علیه و سلم یاد کنید که فرموده اذا بویع الامامان فاقتلوا الآخر
منهما و قول دیگر یاد کنید که گفت الائمة من قریش چون ایشان این حدیث تحقیق کردند
همه از خلافت باز گشتند و با امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله تعالی عنه بیعت کردند و سعد بن عباده
او راضی شد و بعضی گویند سعد عباده در اختلاف پای مال کرده گذشت در کتب اصول دین
مسطور است و در بعضی تاریخ نیز دیده خلیفه امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
شنیده باجماع صحابه بوده است رضوان الله علیهم اجمعین و در خبر است بعد وفات
روز دوشنبه پیغامبر صلی الله علیه و سلم ششم ماه ربیع الاول خلیفه شد اما صحیح است
که هم در اول روز با او بیعت شد و دو سال و سه ماه و نه روز او خلیفه بود چون
بیمار شد صحابه همه جمع شدند گفتند مر ما که او ولی عهد میکنی هر که امید آنی بکن اما
می باید عمر باشد که او مردی درشت و سخت است امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

کفت شما بازکردید من بعد ایشان پس کاغذ و دوات و قلم طلبید و عهدنامه بنام امیر المومنین
عمر رضی الله عنه بنوشت و مهر کرد و صحابه را طلبید و فرمود تا هرکه درین عهدنامه بیعت
با او عهد کنید و بیعت بجا آورید صحابه مشاهده شدند تا بیند که نام امیر المومنین عمر رضی الله عنه
درمیان آمد باشد امیر المومنین علی رضی الله عنه پیشتر شد و فرمود بایعته وان کان
فیها اسم عمر من بیعت کردم اگرچه درین نامه نام عمر باشد بعده صحابه دیگر بیعت کردند
چون عهدنامه بیکشت دیدند نامه امیر المومنین عمر رضی الله عنه بود صحابه گفتند یا امیر المومنین
قد ولیت علینا فظا غلیظا ای ابوبکر بر ما مردی سخت و درشت و غضب
حاکم کردانیدی امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه روی بقبله آورد و گفت
یا رب قد ولیت علی خلقک خیر خلقک و در بیست و دوم جمادی الاخری سنه
ثلاث عشر امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه وفات یافت و عمر شصت و سه
بود و هم در حجره ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها دفن شد و مدت
مسطور است بعده خلافت امیر المومنین عمر رضی الله عنه ده سال و شش ماه و دیگر و ...
بود و بروایتی چهار روز بود در عهد خلافت او مصر و شام و عراق و جبال و ...
و روم و قسطنطنیه فتح شد و اکثر بلاد در ضبط اهل اسلام آمد و احکام اسلام در آنجا
ظاهر شد و ملک عراق مستاصل گشت در فواید الفواد مسطور است که ملک عراق را

بیست و دوم
[illegible]

پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آوردند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود ایمان آر
تا ملک عراق بتو مسلم دارم هرمزان انکار آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود تیغ بیارید
جلاد تیغ آورد و بر سر او ایستاد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت اگر ایمان نیاری بکشم
او را باز آوردند بار ایمان عرضه کردند باز ابا آورد باز ایمان عرضه کردند و ابا آورد و جلاد
خون ناحق او تیغ برگرفت او گفت ای عمر تشنه ام یک آب بخورم آنگه بعده بکشند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه فرمود آب بدهید چون کوزه آب بدست او دادند گفت یا عمر جلاد تیغ کشیده
بر سر ایستاده است آب در حلق نمیرود بفرما تا آنکه من این آب بخورم مرا نکشند امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه گفت تا آنکه او این آب نخورد او را نکشند همین که این سخن از زبان مبارک
امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون آمد او کوزه آب بر زمین زد آب ریخت امیر المؤمنین
عمر رضی الله عنه و صحابه تعجب کردند و گفتند به نوع امان شد و کشتن او در توقف افتاد
بلکه سرا گشت و او را در خانه موسی بن عمر رضی الله عنه حبس کردند [illegible]
رضی الله عنه به دین محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از مصاحبه صحابه رضی الله عنهم
معاینه کرد ایمان آورد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت اقطاع عراق ترا مسلم داشتم
بر سر اقطاع خود برو او جواب داد من ایمان برای اقطاع نیاورده ام مطلوب دارم
که باقی عمر در صحبت صحابه کرام بگذرانم اما حالا یک بهره خراب در عراق بده تا آبادان کنم

ملک عجم جای حقیر گردد و قوت مسلمانان باشد امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه به حذیفه که مشرف
عراق بود نوشت که پارهٔ زمین خراب بیابی تا او احیا کند حذیفه نوشت که در عراق از غایت
عدل و انصاف آنجناب ورزیده است که در تمام عراق یک خشت زمین نامزروع نیست
که زمین خراب از کجا باشد چون این مکتوب حذیفه در مجمع صحابه بخواندند او بر پای برخاست
گفت الحمد لله مطلوب من که زمین خراب هم نبود مطلوب من آن بود تا صحابه همه گواه باشند که من
امروز در عراق آنچنان آبادان و معمور تسلیم کرده‌ام که یک زمین خراب در وی نیست
اگر بعد ازین خراب شود جواب آن در حضرت خدای تعالی امیرالمؤمنین عمر نباشد
تحسین همه صحابه بر وی فرو کرده است و آفرین کردند و در نوبت خلافت امیرالمؤمنین عمر
رضی الله عنه کوفه و بصره بنا شد و اسلام با قصای بلاد عالم رسید و کفر و ملل باطل
مضمحل شد و در عالم رونقی و طراوتی ظاهر گشت و در سنه تسع عشر دیوان نهاد
و در سنه اثنی و عشرین عمرو عاص رضی الله عنه فسطاط مصر بنا کرد و بعده عمر روزی ابولولو
غلام مغیرة شعبه را است پیش امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه آورد و گفتند که خراج
خود بسیار است کم کن او را گواهی داد بعد بسیار عمر رضی الله عنه او را اعتقاد فرمود او
خنجر زد و ندا و غضب کرد در ادا امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه را در محراب مسجد زخم زد
و ده نفر دیگر را اگر داو بود همه را بکشت بعده خود را در شکم زد و بمرد امیرالمؤمنین

عمر رضی الله عنه

عمر رضی الله عنه هنوز زنده بود و گفت الحمد لله باری از جهت من قصاص نشد و خود را خود کشت
و در رسالهٔ مهدیه بدین مضمون مسطور است و در فوائد الفواد نیز چنانکه در رساله است مسطور
اما حکم کردن ابولؤلؤ نیست و در قصص و واقدی نیز چنین مسطور است که او در روز
چهارشنبه بیست و هفتم ماه ذی الحجه سنه ثلث و عشرین ابولؤلؤ غلام مغیره شعبه زخم بر — ۲۸ [illegible]
رسانید و چون زخم کاری آمد امر خلافت بدین شش تن وصیت فرمود تا هر کرا مصلحت بینند
خلیفه کنند امیر المؤمنین عثمان و امیر المؤمنین علی و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبد الرحمان
بن عوف رضی الله عنهم و بعد از آن روز مذکور امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه نقل کرد و در
شرح مشارق مسطور است سه روز زنده بود روز جمعه نقل کرد شصت و سه ساله بود — شصت [illegible]
او را هم در حجرهٔ ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها دفن کردند و در واقدی
و در کتاب اصول دین مسطور است روز جمعه هم از وفات او خلافت بر امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه قرار گرفت یازده سال و یازده ماه و هژده روز خلیفه بود
و در عهد خلافت او کهستان و طوس و نیشابور و سرخس فتح شد و در سنه تسع
و عشرین سیستان فتح شد و در سنه ثلثین سرخس کهنه و مرو و بلخ فتح شد روز آدینه
هژدهم ماه ذی الحجه سنه خمس و ثلثین در مدینه بعضی اهل و تحیل امیر المؤمنین ابوبکر و امیر
المؤمنین عمر رضی الله عنهم بر وی خروج کردند و خلق مصر که بر آن حج آمده بودند با خود

یا دیگر در بدری یکشنبه امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود گناه من چیست که مرا میکشند
گفتند عمال ما کنار قبیله دیر ما نمی میانه خلیفه میخواهیم زود زود و در رساله عبده
مسطور است که امیر المؤمنین عثمان رضی الله تعالی عنه امیر ساکنان اقارب او بود و نیز خواجه بنی
و هر یکی را والی و والی کردانید و عمال بلاد ممالک همه کسان خود و اساس کارها همه
بر عدل نهاد و فضلا را اصلا مساغ نمی داد و اموال بیت المال را نفقه میداشت
و چیزی در محل ضرور صرفه نمیکرد و عمال او در ممالک بر سیرت ادنی رفتند و متابعت
او میکردند اقارب و خواص با نوا کشتند و بیشتر از صحابه و فرزندان ایشان بی نوا شدند
خلق همه عزور کردند تا عثمان را از خلافت دور کنند و بیعت خلافت با دیگر کنند اهل
مصر و بصره و کوفه و بعضی اهل مدینه یکی شدند چهار هزار سوار مصر در موسم حج هیچ
بیرون آمدند و قریب مدینه نزول کردند و چهار هزار سوار از کوفه و بصره و بعضی
خلق مدینه بدیشان پیوست این خبر شایع شد و در مدینه شور افتاد که ایشان برای
خلع عثمان رضی الله عنه جمع شده اند امیر المؤمنین عثمان را رضی الله عنه از جنایش بیان کردند
و گفتند خلاف شرع بسیار کرده است در موسم حج بمکه نماز چهار رکعتی تمام کرده است و پیغمبر صلی الله
علیه و سلم دو رکعتی گذاردی و بیست و چند مصحف سوخته است امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
جواب داد که پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون مسافر بودی نماز دو رکعتی گذاردی و من چون

مقیم شدم

جلد رقم نیست اقامت کردم تا از چهار ... گذاردم و جمیع مصحف را جمع کردم و دیدم همه مخالف

یکدیگر اند هرچه در آن صحت یافتم تمام جمع کردم و یک مصحف صحیح ساختم و آن مصاحف

دیگر را سوختم تا در مصاحف عالم اختلاف نباشد الغرض بعد تطویل بحث امیر المؤمنین

علی رضی الله عنه اصلاح داد و بدان قرار گرفت که امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه

عمال خود را معزول کند و مردمان نیک را اعمال کند و اموال بیت المال را بعدل

و بفضل قسمت کند و امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه همین جمله شرطها را خود

بدیشان داده و باز گردانید چون ایشان باز گشتند در اثنای راه بدو جمازه

سوار دیدند که از عقب می آمد سمت مصر بتعجیل راه پیش گرفت ایشان در گمان شدند

بدو دیدند او را بگرفتند تفحص کردند مطهره آب داشت و در آن مکتوبی بحکمت نهان

کرده بودند بکشیدند مکتوب امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود بخط مروان حکم

وزیر او و در آن بجانب عمال مصر مسطور بود ترجع اهل البصر بکتابنا فاذا بلغ

ذالک الیکم فلا تقتلوه واقتلوا کلهم یعنی اهل مصر با مکتوب ما مراجعه

کرده اند چون نشان برسند باید که قبول نکنند و ایشان همه را بکشند چون ایشان

این مکتوب مطالعه کردند همه باز گشتند و در مدینه آمدند سر از امیر المؤمنین عثمان گردانیدند

و گفتند این بخون چندین هزار مسلم و صحابه مثال در القصاص این را بکشیم یا او

خود را از خلافت خلع کند و مروان حکم را بجا دید امیر المومنین عثمان رضی الله عنه

بدین رضا نداد مروان حکم با جمعی از جهود در سرای امیر المومنین عثمان رضی الله عنه

مستعد جنگ شد امیر المومنین عثمان رضی الله عنه گفت مروان زیادتی میکند من

امشب پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام مرا صبر فرمایید عثمان بامداد

بجانب من بتحقیق کشته خواهم شد تو خون مسلمانان برای چه ریزی نشنیده که حرب

حربی رفت که پیش مثل آن در جهان نشان نمیدهد و طرفین چون خون روان شد

خلق مروان همه کشته شدند مروان با زخمها بگریخت ایشان درون در آمدند امیر المومنین

عثمان رضی الله تعالی عنه در مسجد قرآن میخواند محمد بن ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجد

محاسن مبارک امیر المومنین عثمان بگرفت خواست تا کارد زند امیر المومنین

عثمان فرمود یا ابنی لو کان ابوبکر حیا دیراک انکه تاخذ لحیتی بل یتمالک

محمد ابوبکر را ازین سخن شرم آمد محاسن مبارک بگذاشت و کارد را از دست بیفکند

گریه کنان بازگشت مصریان در آمدند همان کارد بستدند امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه

بکشتند و روز آدینه ... امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه امیر المومنین حسن

طرف عثمان رضی الله تعالی عنه مدد فرستاد امیر المومنین امام حسن رضی الله تعالی عنه

خواست تا قتال کند امیر المومنین عثمان رضی الله عنه مانع شد امیر المومنین حسین

رضی الله عنه

رضي الله عنه کسی پیش امیر المومنین علی رضی الله عنه فرستاد و گفت امیر المومنین عثمان مرا
جنگ کردن نمی‌دهد بحکم امیر المومنین علی رضی الله عنه کرم الله وجهه فرمود قتال کنید
اگر ... تا آنکس باز آید و جواب امیر المومنین علی رضی الله عنه بامیر المومنین حسین رضی الله
رسانید ... امیر المومنین عثمان را رضی الله عنه بکشتند ...
... روز ... بکشتند و یک روایت ... و روز ...
... ساله بود که کشتند در روایتی مشهور است خلق بر امیر المومنین علی رضی الله
اتهام کردند که تو کشانیدی امیر المومنین علی رضی الله عنه تا آنکه سوگند در سر بیعت
همه بر کاغذ نوشت و بر سر منبر بیامد آنجا سوگند خورد که من نه عثمان را کشته‌ام
و نه بکشتن او رضا دادم و نه از خروج تا آن مرا علم بود بعده خلافت با امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقرر شد چهار سال و نه ماه خلیفه بود و طلحه و زبیر با او بیعت نکردند
و بمکه رفتند و ام المومنین عایشه را رضی الله عنها که از قصه امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
در مکه سکونت کرده بود با خود یار کردند و بعراق رفتند و لشکر جمع کردند و با امیر المومنین
علی رضی الله عنه جنگ کردند روز پنجشنبه دهم ماه جمادی الاخر سنه سبع و ثلاثین طلحه و زبیر
رضی الله عنهم شهید شدند آخر ام المومنین عایشه رضی الله عنها ... شدند این حرب را
حرب جمل خوانند و قصه معروف است بعده معاویه با امیر المومنین علی رضی الله عنه

هشتاد ... و هفت ... دوازده ... روز ... ذی الحجه شهید شدند

سبب ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها و قتل عثمان رضی الله عنه خلاف کرد و انچنانکه
بود که معاویه امارة دمشق از دست امیر المومنین عثمان رضی الله عنه داشت چون امیر المومنین
علی رضی الله عنه خلیفه شد و با ام المومنین عایشه رضی الله عنها این ماجرا گذشت او بر امیر المومنین
علی رضی الله عنه بیامد امیر المومنین علی رضی الله عنه خواست که او را معزول کند ابو موسی
اشعری رضی الله عنه گفت مصلحت نیست که این زمان بر و مثال ولایت بنویس بعده
بهانه کاری بطلبی چون بر دست تو اید هرچه دانی بکنی امیر المومنین علی رضی الله عنه
نشنید بو بنشست انا قد عزلناك او بر ظهر المکتوب بنوشت من ولاك علینا
همه از ین زیادت بر دو لشکر جمع شدند و جنگ شد قریب [illegible] هزار از مسلم کشته شدند
و این حرب را حرب صفین گویند معروف است و بعاقبت در سنه تسع و ثلثین از جهة
امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه ابو موسی اشعری رضی الله عنه و از جهت
معاویه عمرو عاص حکم شدند تا ان ولایت قسمت کنند نصف بمعاویه دادند و نصف
بر ان امیر المومنین علی رضی الله عنه حکم کردند و از جانب عمرو عاص خیانتی ظاهر شد
مگر از معاویه چیزی اخذ رشوت کرده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه بحکم او راضی نشد
دوازده هزار نفر از یاران امیر المومنین علی رضی الله عنه بسبب اینکه بتحکیم رضا داده
و ابو موسی اشعری از جهة خود حکم کرد امیر المومنین علی رضی الله عنه را مصطلی یاد کردند

سبب بودن ازهمه

بیرون آمدند و در نهروان جمع شدند و گفتند اگر تو خلیفه بر حق بودی بتحکیم چرا رضا دادی
و اگر نبودی بر خلافت اقدام چرا کردی و با معاویه و مسلمانان دیگر چرا جنگ کردی و چندین
مسلم چرا کشتی و استعداد حرب کردند و با امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه جنگ کردند
شکست یافتند و بعضی کشته شدند و چهار هزار تن برگرد [illegible] بعد از آن در ماه رمضان
سنه اربعین عبد الرحمن ملجم المرادی در محراب تیغ زد در شب آدینه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه
بر رحمت حق پیوست شصت و سه ساله بود [illegible] عبد الرحمن
ملجم [illegible] امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه [illegible] معاویه [illegible]
و گفته اند [illegible] بعد از نماز جمعه امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه بزیارت از کوفه بیرون آمده
بارانی پوشیده تنها هیچ سلاح نداشت عبد الرحمن ملجم مستعد با سلاح دنبال کرد
امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه دریافت احتراز کرد و او دنبال کرد امیرالمؤمنین علی
کرم الله وجهه در اسباب [illegible] آمد گریزید از آن سوی اسباب کوزه گری بود [illegible]
علی رضی الله عنه آواز داد یا فلان بن فلان از آن کوزه [illegible] بدان نام [illegible] گفتند
باز امیرالمؤمنین رضی الله عنه آواز داد یا فلان بن فلان نام پدر [illegible]
[illegible] بدان نام جواب داد باز امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه فرمود یا فلان
بن فلان نام پدر و جد زیاده کرد [illegible] بدان نام آواز داد امیرالمؤمنین علی

در بود پای یا سگها ست او گفت فلان محل امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آنجا رفت
تا از زمان عبد الرحمن بن ملجم در مسجد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه فرود آمده بود در نماز شروع
کرد او در آمد تیغ زد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت فزت برب الکعبة و جان
بحق تسلیم کرد او را بعد غسل بر شتر در بستند سمت مدینه بردند آن گروه شتر چنان ناپدید
گم گشت که اثر آن نیافت معلوم نیست که کجا برد و میگویند در مشهد آورد و خلق آنجا دفن کردند

هژدهم در خلافت معاویه و خلفای دیگر چون امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
شهادت یافت آن روز کوفه دار الخلافه بود و اهل کوفه بر امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه
بیعت کردند و اهل شام با معاویه بیعت کردند امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه لشکر کشید
و بشام آورد و معاویه روی بعراق آورده بود در موصل ملاقی شدند میان ایشان صلح
امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه خود را از خلافت خلع کرد تا خون مسلمانان بناحق
ریخته نشود و بمدینه باز گشت و این ماجرا شش ماه بود و معاویه خلیفه شد
در رساله مصطفوی نوشته است معاویه هر سال یک بار بزیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
در مدینه آمدی امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین رضی الله عنهما تا روضه استقبال
کردندی او بعد زیارت ایشان را بر جنیبت خاص سوار کردی و غاشیه بر داشتی بعد
خود بر گرفتی پیش سر اسپ ایشان پیاده آمدی تا خانه ایشان را برسانیدی خلق مدینه

گفتی این همه فیلسوفی جهت پدر داشت نزاکت نمیدود و در ملک ایشان خود خلیفه شد و امر
خود را همچنین می نماید و در منتصف جمادی الآخر سنة ستین معاویه نقل کرد هشتاد و هشت
ساله بود و امیر المؤمنین حسن بن علی و ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنهم در روزگار
معاویه نقل کردند امیر المؤمنین حسن رضی الله عنه در سنه تسع و اربعین و ام المؤمنین
عایشه رضی الله عنها شب شنبه هفدهم ماه رمضان سنه ثمان و خمسین نقل کردند
بعده یزید بن معاویه خلیفه شد سه سال و هشت ماه خلیفه بود در روزگار او امیر المؤمنین
حسین را رضی الله عنه اهل کوفه بخواندند بعراق تا با او بیعت کنند امیر المؤمنین حسین
رضی الله عنه با اتباع بعراق روان شد چون نزدیک کوفه رسید یزید بن عبد الملک
که امیر بود و بروایتی امیر کوفه بود دنا فرستاد تا لشکر بر سر امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه
فرستاد و عمر بن سعد وقاص و عبید الله زیاد را با لشکر جرار بجنگ امیر المؤمنین حسین
رضی الله عنه فرستاد در زمین کربلا در موضع جابر لب آب فرات بهم پیوستند عمر بن سعد
لب آب را پس پشت انداخت فرود آمد لشکر او در لب آب حلقه کرد از ابتدای نزول
گرفته امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه در بیابان فرات نزول فرمود تشنگی
از آب دور تر فرود آمد فرمود تا چاهها بکنید هفتاد کاروان زمین بکاوند آب نیافتند
میان ایشان شدند و جنگ شد امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه و یاران و اتباع او

آنچه در اشتند بر سعد و بر تمیم ها رگذاردند و از تشنگی همه ... تا به کشتند و انگاه

خشک شد چنانکه سخن گفتن قدرت نبود باشاره سخن میگفتند چون از تشنگی

بیهوش شدند و بیجان ماندند طفلان همه از تشنگی بمردند روز چهارشنبه و بروایتی

روز جمعه دهم ماه محرم سنه احدی و ستین ایشان سر مبارک امیر المومنین حسین

رضی الله عنه ببریدند و همشیره ایشان را بکشتند و زن و فرزندان او را اسیر کردند و

ببر یزید فرستادند و یزید سر مبارک او را بر نیزه چند ایام داشت که کنیزکی در کلاه

مبارک سر او [illegible] نهاد و در [illegible] مسطور است آن شب که امیر المومنین حسین

رضی الله عنه شهید شد ام سلمه حرم رسول صلی الله علیه و سلم رسول را علیه السلام بخواب

دید که روی و محاسن مبارک او خاک آلوده است ام سلمه

پرسید یا رسول الله کجا بودی فرمود میدانی امت من فرزند دلبند و جگر گوشه او را در

کربلا بکشتند [illegible] آمده ام [illegible] مسطور است چون امیر المومنین

حسین رضی الله عنه کشته شد عبد الله زبیر عوام بر یزید بغضب امیر المومنین حسین

رضی الله عنه بیرون آمد و از مدینه بمکه رفت و اهل مکه و مدینه با او بیعت کردند و

بازگشتند و [illegible] مسلم را ببر و فرستاد چون بمدینه رسید یازده روز

خشک شد [illegible] از فرزندان اصحاب رضی الله عنهم کشته شدند و چهار

هزار [illegible]

بیست و هشتم ذی الحجه سنه ثلاث و ستین عبد الله بن زبیر رضی الله عنه که بحضرت مدینه غارت شد
تا سه روز غارت کردند و دست همه اسباب حرم رسول صلی الله علیه وسلم دراز کردند رخت
و اسباب ام المؤمنین حفصه و ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنهما که آن روز زنده بودند غارت شد
خلق مدینه همه خط به بندگی یزید دادند تا اگر خواهد بفروشد و با او بیعت کردند عبد الله بن زبیر
رضی الله عنه سمت مکه بیرون شد حصین بن سهیل تعاقب او کرد در مکه ملاقی شدند شصت و چهار
بعد از جنگ کردند درین میان خبر آورد که یزید در ربیع الاول سنه اربع و ستین بمرد حصین
بن سهیل دست از جنگ بداشت و در شام رفت معاویه بن یزید بخلافت نشست
چند ماه او خلیفه بود در رساله شهر ملک او بعده خلافت بمروانیان رسید بعده عبد الملک
مروان رضی الله عنه خلیفه شد حفصه رضی الله عنها در عهد او بدار الآخرة خرامید او مرد
شقی بود بعده مروانیان دیگر همه خوارجی شدند امیر المؤمنین علی رضی الله عنه را
ابوتراب کنیت کردند بر سر منبر بر او لعنت میگفتند و جهان همه از خوارج شد تا آنکه
خلافت بمروان حمار رسید در نوبت او از مرو جوانی شقی بیرون آمد ابومسلم کنیت
با نصر سیار خوارجی که از جهت او پادشاه خراسان بود چند گاه با او جنگ کرد
آخر بدست ابومسلم کشته شد کار ابومسلم علیه الرحمة بالا گرفت او پادشاه خراسان و عراق
شد از آنجا روی بمروان حمار آورد در دمشق با او جنگ شد مروان بشکست سمت مصر

گریخت او تعاقب کرد و در مصر دریافت باز جنگ شد باز مروان را شکست هزیمت مغرب گریخت
او حسین قحطبه شیبانی و پسر الحارث را در تعاقب او فرستاد و ایشان سر او را بریده
و بر وی فرستادند او منابر را از لوث لعنت پاک کرد و تخم خوارج از جهان برانداخت
بعده خلافت به عبد الله سفاح قرار داد که نبیره امیر المومنین عباس رضی الله عنه بود و از آن روز
باز خلافت در خاندان عباسیان استقامت یافت و تا امروز در خاندان ایشان است
در کیفیت بنای خانه کعبه شرفها الله تعالی باید دانست در تفاسیر در آیه وَاِذْ
یَرْفَعُ اِبْرَاهِیْمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ مسطور است چون مهتر آدم صلوات الله علیه از بهشت
آمد فرمان شد اساس خانه برای عبادت ما بنا کن او اساس بنا کرد بر آن اساس بیت
المعمور که از یاقوت سرخ بود دو در داشت یکی شرقی یکی غربی فرشتگان از بهشت فرود
آوردند بداشتند مهتر آدم صلوات الله علیه را فرمان شد این خانه را حج کن مهتر آدم صلوات الله علیه
از سراندیب پیاده چهل حج بجا آورد و در نوبت مهتر نوح صلوات الله علیه چون طوفان
خواست فرمان حق تعالی شد آن خانه را به آسمان چهارم بردند چون مهتر ابراهیم صلوات الله علیه
مهتر اسمعیل صلوات الله علیه و هاجره را در حرم ساکن کرده و آن روز حرم کوهستان
شده بود و عمالیق که فرزندان نوح علیه السلام بودند اهل خیمه و بیابان بودند با مواشی بسیار
در کوه عرفات نزول کرده بودند و در محل خانه کعبه نشسته بود بلند و جای خانه کعبه را

ایزد تعالی پیش از خلقت زمین بچهل سال آفریده بود و مانند کفی بر روی آب داشته زمین
از آن منبسط شده پس بنای مکه را ام القری خوانند مهتر ابراهیم صلوات الله علیه او را
شد خانه کعبه بنا کرد گفته در چه محل کنم حق تعالی ابری سکینه نام کرد و در و قدرة سخن گفتن داده بود
فرستاد و او با هر سایه در محل خانه کعبه کرد بهمان مقدار که بیت المعمور بود سایه انداخت
این روایت در روا قدری مسطور است و نیز در کشاف در سوره حج مسطور است حق سبحانه و تعالی
بادی فرستاد خجوج نام او را که مقدار زمین که بیت المعمور بود برفت و هم در کشاف در سوره
بقره در بیان وَاِذْ یَرْفَعُ اِبْرَاهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ مسطور است ابری فرستاد او بهمان
مقدار زمین که کعبه است سایه کرد در رساله عبهر مسطور است مهتر جبرئیل صلوات الله علیه
جای نموده بر خود سایه کرد مهتر ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام بر مقدار سایه او پی
بشکافتند آنروز مهتر اسماعیل صلوات الله علیه بیست ساله بود و مهتر ابراهیم صلوات
الله علیه صد و بیست ساله اساس خانه کعبه ظاهر گشت سی گز طول او بیست گز عرض
هم بر آن اساس کار بنا کردند عمارت خانه کعبه ترتیب کردند نه گز رفعت ساختند و از
چهار کوه سنگ آوردند حرا و ثبیر و جود و طور و مهتر جبرائیل صلوات الله علیه حجر
اسود بیاورد مهتر ابراهیم صلوات الله علیه او را جایی که امروز است بنهاد و
حجره بعرض هفت گز در درون خانه بساختند برای رخت آنروز کعبه را سقفی نبود

یعنی چهار دیوار بود و بعده بهتر اسماعیل علیه السلام چاه زمزم مرتب کرد در کشف
و ثعلبی و بستی در تفسیر آن اول بیت وضع للناس مسطور است این عمارت تا بهنگام
بنی جرهم بود چون بسبب طول مدت موهن گشت بنی جرهم فرود آورده نو
دیگر بار تازه کردند باز در نوبت عمالیق بسبب طول مدت موهن گشت ایشان هم فرود
آوردند و دیگر بار عمارت تازه کردند در واقدی مسطور است بعده اهالی مکه کعبه را بنا
ساختند و هر یکی بت خود را درون داشت سیصد سال سیصد و شصت بت درون
کعبه بودی پرستیدند و بروایتی چهار صد القصه بعده در نوبت نجاشی چون ابرهه
حبشی امیر یمن شد در ایام حج عامه خلق را دید مستعد او سفر کردند گفتند بزیارت
خانه کعبه میروند ابرهه پرسید برای چه میروند گفتند حج آنجا میکنند گفت آنجا از
چیست گفتند از سنگ گفت من از بهر خدای تعالی شما خانه از رخام و زر با حلیها
بسیار بنا کنم همین جا حج کنید در خرابه بی آبی نروید تا زحمت نه بینید پس خانه
صنعا از رخام و زر با حلیهای بسیار ساختند و آنرا قلیس نام کرد فرمود تا آنجا حج
کنید بکعبه نروید کسی نکرد او تور بندها در داد که هر که مطلوب حج دارد باید در
صلیب حج کند بکعبه نرود همه در کعبه رفتند و آن صلیب را آتش زدند در آنکه از چوب
بود بسوخت در رسالهٔ عبهر آورده که متعصب مردمان طاق آن صلیب را پیش نجاشی

بردند

الوهند ابرهه در خشم شد و بتعصب قصد خراب کردن خانه کعبه کرد و قوم فرعون از قبطیان
مصر که فرعون را خدای گرفته بودند بعد غرق شدن فرعون از بیم موسی علیه السلام ایشان را
از مصر بیرون کرد و بعد از آن ایشان در کوه [illegible] ساکن شده بودند و در بلاد و ولایت [illegible]
[illegible] شدند ایشان از هند بیلاد [illegible] آمدند و بعد ابرهه آمده با جمع وی
پیوسته و با ابرهه یار و ان شدند و قصد خراب کردن خانه کعبه کردند ابرهه با لشکر
حبشه و افغان و با دوازده فیل و بروایتی سیزده فیل و بروایتی سی فیل الی
عبد المطلب جد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم [illegible] شد و [illegible] کرد [illegible] شتر
عبد المطلب از خبر او در خشم و بغارت رفته بود عبد المطلب آن شتران از وی طلبید
او جواب داد من میدانستم که تو مردی بزرگی اما این چه چیز است که شفاعت خانه کعبه
برمن نمیکنی شفاعت شتران خود میکنی عبد المطلب گفت [illegible] شتران [illegible] او
شتران [illegible] شتران میگویم خدای خانه کعبه [illegible] او [illegible] خانه
خواهد کرد بعده عبد المطلب گفت مطلوب از فرستادن اینجا چه داری گفت من صلیبی
بنا کرده ام [illegible] مردمان را میگویم در پیش صلیب حج کنید نمیکنند عبد المطلب گفت ای وزیر
الله [illegible] وحوش و طیور اینجا ایمن باشند [illegible] بر خراب کردن اینجا دست نیابد گفت
بامداد [illegible] این را چگونه خراب میکنم و این سنگ در خانه نجاسته [illegible]

پیش از ولادت سید المرسلین علیه السلام به پنجاه و پنج روز بود تا ابرهه سوار شد
و قصد خرابی کردن خانه کعبه کرد صنادید عرب چون عبد المطلب و ابو مسعود ثقفی و ابو حذیفه
و ولید مغیره همه گفتند این زمان این ملک با آن خواهد شد از اینجا بیرون باید رفت
همه بیرون رفتند و بر کوه حرا بر رفتند تماشای قصد ابرهه و دفع کردن الله تعالی
آنها را میکردند ابرهه پیل محمود نام فیلی داشت او را بر اندند تا دیوار خانه کعبه
بیرون اندازد و او وجود پیلی بود که کوه را توانستی بیرون انداخت پیل بنشست
و جای نگرفت هر چند بر اندند بر نخاست پیل دیگر آوردند بر جای حکم داشت گفت کلنگ
بیارید و لشکر را گفت پیاده شوید خبر آنست که هم در میان از طرف دریا قله کلنگ مرغان
پیدا شدند خورد تر از کبوتر سرها سیاه شکم و پشت سفید و بعضی زرد پایها و سرخ
عبد المطلب را نظر بر آن مرغان افتاد گفت ای ابو مسعود ثقفی چیزی می بینی گفت
آری بلا رسید هر یکی از این مرغان سه سنگ داشتند یکی در منقار و دو در چنگال
هر سنگ بقیاس کنار کرد بر گرد لشکر ابرهه در آمدند چون ژاله سنگ می باریدند بر
سوار میزدند از شکم اسپ فرود می افتاد تا چشم بر هم زدنی همه لشکر کعصف ماکول ساختند
مگر سلامت یک تن نماند بعده سیلی از دریا بیرون آمد همه مردار را ببرد الحمد لله علی ذالک
در تفسیر سوره الم ترکیف در کشف مسطور است ابو مکتوم وزیر ابرهه گریخته مرغی از مرغان

دنبال او می‌شده و می‌رفت چون در حبشه رسید بر نجاشی کیفیت حال تمام پیش نجاشی تقریر کرد
او متعجب شد تا آن زمان این مرغ بر سر او بود و همین که او کیفیت تمام کرد آن مرغ سنگ از منقار
فرو داد کرد بر سر او آمد از طرف دیگر بیرون رفت و افتاد پیش نجاشی جان داد نجاشی را حقیقت معلوم
کرد آن مرغ باز گشت و در رساله مطهره مسطور است بعد عبد المطلب چاه زمزم که بکلی انباشته
شده بود و کسی نمیدانست که کجاست او را از سر نو ترتیب کرد در آن سال که سید المرسلین
علیه السلام سی و پنج ساله شد سیلی از دریا آمد دیوار از خانه کعبه شکافت و ماری عظیم
از دریا پیدا شد و در آنجا قرار گرفت و بسیاری خلق را فرو برد و کسی را قدرت بر دفع او
نبود و اهل قریش در حضرت خدا و ندتعالی نالیدند و گفتند عزیز است بتان ما در رون این از
مانده اند ما باید بر ستیدن نمی‌توانیم اگر این مار دفع گردد این همه در عمارت کنیم و بتان
خود را چنانکه می‌پرستیدیم بپرستیم ولید مغیره دعا کرد و گفت خداوندا عمارت این خانه
معهود شده است ما می‌خواهیم که از سر نو تعمیر کنیم تو این مار را دفع کن در آن حال مرغی عظیم
در رسید بقیاس ابر پشت سیاه و شکم سفید و پای زرد آن مار را در منقار گرفت و بدریا
رفت اهل قریش کسان در روم فرستادند تا قوم بنا آن از آنجا آوردند و بنیاد دیوار خانه کعبه خالی
کردند چون بأساس رسیدند سنگها سبز دیدند بر مثال انگشتان بر هم بافته ولید مغیره
یکی از آن برگرفت زیر آن حیرت معاینه کرد و نوری دیدند که همه بیهوش شدند مکه جنبید

رجوع بعضی بخود شدند و سنگ را از دست نهادند بعینها در محل خود قرار گرفت از آن احتراز کردند هم

بنیان اساس عمارت آغاز نهادند جمله قبایل چهار فریق شدند هر رکنی فریقی را بنوعی

تعیین کردند عمارت میکردند چون بمحل حجر اسود رسیدند همه اختلاف کردند هر یکی گفت

که در رکن ما باشد قریب بود که مقاتله شود آخر همه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم را حکم ساختند

و گفتند میان ما امروز همچون محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در صلاح و سداد و دیانت و امانت و را

کاری و صدق و درستی و کم آزاری و امانت داری و درویش نوازی و عزت ... همه ... بیمار پرسی

غمخوار مسکینان نیست همه عمر بر زبان او کذبی نرفته هر جا که او را مصلحت یافتند بدان ره همه بحکم او راضی

و بیک روایت بر آن قرار دادند که هر که این زمان درین راه اول درآید این سنگ را بدو دهند

هر جا که او را خوش آید بنهد اول کس سید عالم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

درآمد حجر اسود بدو دادند سید المرسلین صلی الله علیه و سلم ردای مبارک فراز کرد حجر اسود

در میان نهاد و از چهار فریق چهار مقدم طلب کرد چهار گوشه ردای مبارک بگرفتند و علی

که بهتر ابراهیم صلوات الله علیه السلام و ... بود بداشت همه آفرین کردند در همین حالت

شیطان لعین بصورت شیخی نجدی پیدا شد و گفت ای مردمان نا امید بوجود چندین

اکابر دهر و شرفای عصر و اصحاب شرف و منزلت ارباب جاه و عظمت این چیست

که بحکم کودکی یتیم بی مال و منال و بی تبع و عیال که هنوز تجربه روزگار نکرده راضی شدند

[illegible]

دو سنگ بزرگ محل داشت همه گفتند که پیر بطال امروز میان ما یکی هیچ او نیست جوانان منو تا شیم
از این سخن که سید المرسلین را علیه السلام با هاله یاد کرد تشور ببردند سنگ در سر پیر بطال
نهادند و سنگسار کردن گرفتند پیر بطال بهانها پیدا شد همه دانستند که شیطان لعین بود
از آن روز باز ادر العین بحدی خوانده شود و در عهد مهتر ابراهیم صلوات الله علیه در خانه
کعبه بازی برابر بود و در آن روز بنو حنیفه مصلحت دیدند چهار گز از زمین بلند گر
و از حجره که مهتر ابراهیم صلوات الله علیه درون کعبه ساخته بود امروز آن مقام را حطیم
میگویند بیرون آوردند و با شش ستون و یازده تیر پوشیدند و سقف مسطح کردند و شرایط تعظیم
بجا آوردند و علما جهان حریر پوشانیدند بعده بر فریقی بت خود بیاوردند اندرون خانه کعبه را
و حریم بیت خود بر بام در نشستند و آن در فتح مکه دور شد چنانچه در صدر ذکر رفت در شرح
مشارق و مصابیح و سغناقی و شرح هدایه مسطور است چون سید المرسلین علیه السلام
به از حج در سنه عشر بمکه آمد ام المؤمنین عایشه صدیقه رضی الله عنها عرضه داشت که من نذر
کرده ام چون مکه فتح شود دو رکعت نماز درون خانه کعبه بگزارم بفرماید تا در کعبه باز کنند تا من نذر خود
بوفا رسانم سید المرسلین علیه السلام دست عایشه صدیقه رضی الله عنها بگرفت و درون حطیم آورد
و فرمود اینجا بگذار که این مقام درون کعبه است و داخل کعبه در ایام جاهلیت بیرون آورده اند
و کعبه را اینقدر کم کرده اند اساس مهتر آدم صلوات الله علیه و مهتر ابراهیم و اسماعیل صلوات الله

يا عايشه اين ساعت اگر اين قوم نو عهد نبودي و مرا فرصت وفا كردي اين زمان عمارت بيفزودمي

مي آوردمي و بر اساس مهتر ابراهيم صلوات الله عليه ظاهر ميكردم و كعبه را چنانچه عمارت مهتر

ابراهيم صلوات الله عليه بود دو در يكي در شرقي و يكي در غربي بنا ميكردم و حطيم درون خانه كعبه

در مي آوردم اما اگر عمر وفا كند و خواست حق باشد سال ديگر چنين كنم بيشتري صحابه رضي الله عنهم

اين سخن بشنيده بودند حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وسلم هم در آن سال سفر آخرت كرد و اين

اندريشه بوفا نرسيد و چون در عهد معاويه عبد الله زبير امير مكه شد ام المؤمنين عايشه

صديقه رضي الله عنها زنده بود او بگواهي معاويه و عايشه صديقه رضي الله عنها و بيشتري

صحابه رضي الله عنهم كه اين سخن از سيد المرسلين عليه السلام شنيده بودند باذن معاويه اين

عمارت فرود آوردند چنانچه سيد المرسلين عليه السلام فرموده بود بنا كرد و دو در ساخت

يكي شرقي و يكي غربي و حطيم را درون خانه كعبه آورد باز در نوبت مروانيان چون امير يوسف

حجاج گشت او عمارت عبد الله زبير العمارت باز فرود آورد چنانچه در جاهليت بود بنا كرد و حطيم

بيرون آورد و يك در ساخت و تا امروز آن عمارت برجاست و در واقدي مسطور است طول خانه كعبه

در نوبت اهل قريش بيست و هفت گز بود و عرض هژده گز امروز طول ديوار شرقي و غربي از بيرون

بيست و چهار گز است و ديوار شمالي بيست گز و ديوار جنوبي بيست و يك گز و چهار را

و درون ميان ركن يماني و ركن شامي نوزده گز است و يك بدست و ميان دو ركن عرض

چهارده گز

گویند

چهار ده گز است و نوزده انگشت و از رکن اسود تا رکن شامی بیست و چهار گز است و از رکن عراقی

هژده گز و ... و در پایان پنج گز در عرض و چهار گز ... هفت گز ...

شرح هدایه ... تفاوت اندک ... از ... مسطور است اما این گز ... وسطی

تا استخوان آرنج است از آنکه ... هفت انگشت ... است گز ...

دست میگویند ... و اندرون ... سه ستون است و از چوب ...

و ستون میانگی از چوب ساج است و در سقف هژده تیر ساج است و اندرون ...

فراوان و زینت بسیار است   در احوال آخرة که سید المرسلین و خاتم النبیین

حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم بیان فرموده است ذکر سوال گور و

ارواح در مصابیح و مشارق و صحیحین مسطور است چون مرده را در گور کنند دو فر

شته آیند و او را بنشانند و از و سوال میکنند خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست

و دین تو چه میگویی اگر جواب با صواب دهد که ربنا رب السموات و الارض و دینی

الاسلام و نبیی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و انه عبده و رسوله خدای من پروردگار

جهانیان است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه و سلم و او پیغمبر

خدای و بنده اوست روضه از بهشت در گور او میگشایند و در احیاء الاخرة مسطور

چون مؤمن متقی را در گور کنند بعد سوال و جواب روضه از بهشت در آن گور بگشایند

و هر یکی از آن روحها شیخ شربت در دست کرده برود در آید او با حور عین ملاعبه مشغول شود

تا او را قبض کنند برود از بدن چند در زمین فرود افتد آن حور گوید مرو از بدن من بمن بوده اقید بر صدق

درو از بدن مشغول باشد تا این چند برود از بدن جدا باشد که قیامت قایم شود و چندین هزار سال

بر این منوال آسمان بگذرد اگر جواب بخلاف آن گوید هر دو آتشین بر سر او زنند و او از آن

جمله جانوران جز آدمی و پری همه بشنوند و زمین را بگویند این را بگیر چنان بگیرد و بفشارد که پهلو

راست در پهلوی چپ بیرون آید و پهلوی چپ در پهلوی راست بیرون آید و هر روز او از

دوزخ در گور پدید آرند و عذاب کنند تا قیامت در تفسیر آیه إنّ الأبرار لفی علّیّین مسطور است

جانهای مومنان در علیین باشند و آن علیین در هفت آسمان است در بهشت و بر روایتی بهشت

در بهشت و ارواح شهیدان در قالب پرندگان سبز باشند روز در مرغزار بهشت پرواز

کنند و شب در قندیل عرش قرار گیرند پس از فرمان رسد چیزی آرزو برید گویند ورای

این چه آرزو بریم روز در بهشت پرواز میکنیم و شب در قندیل عرش جای میگیریم باز فرمان آید

چیزی آرزو برید گویند ورای این چه نعمت خواهد بود که آرزو بریم باز فرمان رسد البته چیزی

چیزی آرزو برید چون چاره نبینند آرزو برند گویند خداوندا ما را زنده گردان و باز بدنیا

فرست تا یکبار دیگر در راه تو کشته شویم و جانهای کافران در سجین بود و آن سنگی است

بر روی دوزخ و در وی سوراخها است مانند سوراخ سوزن جانهای کافران در آن بجهند

در سجین ارند

ودر بعضی از تفاسیر زاهدی و کتب دیگر مسطور است که سنگی هست مجوف و پر از آتش در دوزخ نام او حجاب
فاوزن بحجر در آن و در بعضی آمده و در شرح اوراد مسطور است جای ارواح فاسقان و گناه کاران
که گناه کبیره کرده باشند بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم تحقیق نیست که کجا باشند اما اگر بعضی
جان کافران بود در دوزخ و در سجین محبوس باشد و عذاب است عذابی که بر جان کافران است زیادت
کمتر بود ... و در شرح هم از تفسیر زاهدی آورده است و در مصابیح و احیاء الآخرة مسطور
تا آنکه مومن را سوال شود روح بر این قالب است تا آن بر سر جنازه می برود و می بیند کسان
می شستند و کسان بر گرفتند و کسان همراه جنازه اند و بعد نماز کسان باز گشتند و کسان تا گور
موافقت نمودند و کسان دفن کردند و کسان بعد دفن باز گشتند و آواز خفق نعلین باز
ایشان می شنود و در شرح اوراد مسطور و در احیاء الآخرة بتغییر عبارت ... حاصل
معنی این است که در هر شب جمعه ارواح مومنان بخانهای خویش می آیند بعضی خانهای خود را
بطریق دیگری می بینند ... خانه غیر معاینه میکنند زنان شوهران دیگر کرده و فرزندان را حال
یتیمی بر سر نشسته ... از ... آمده ایشان غمگین می شوند بر در خانهای
خود بایستند و بزبان حال با آواز آیند و ... گریان بگویند ای کسانی که در خانهای ما
و قصرهای ما و منزلهای ما ساکن شده اید و زنان ما را خواسته اید و مالهای ما را در تصرف
آورده اید و ما در خانه لحد تنگ و تاریکی بیت الاحزان گور زندان اجسام ...

هم خسته فرو مانده ایم تنها و حیران بی رفیق و از یاران جدا مانده و از دوستان و نعیم آن
محروم گشته از دیدار روز زندان و مالهای ما در تصرف شما و ما در جها بسبب آن عاجز و حیرانیم و نالهای
اعمال یا بخشیده اند و ما بهای رسیدها است از حال ما یکی اعتبار گیرید و به نیکی گرایید و به دنیا
مغرور نشوید تا با شما دنیا آن نیارد که با ما باخت اذکروا بالصدقة او دعای ما را بصدقه
و به دعا یاد آرید و تا توانید نان دهی کنید بخیل و تا حیران مرده مباشید این مالهای ما که در
تصرف شما است اگر ما خورده و در راه حق صرف کرده بودی امروز ما را حسرت و ندامت نیستی
نیامدی در لطایف قصص مسطور است بازرگانی بود با مال و منال بسیار زر و اسباب بی شمار
زنی صاحب جمال و کوشکی بی مثال داشت اما بخیل بود چون وفات یافت هم در آن
کوشک دفن کردند بعد از آن زنش شوهری دیگر کرده روزی غریبی برای خریدن متاعی در آمد
درون طلبیدند کوشکی دید آراسته و متاعی دید پیراسته بانواع لطافت بساطهای لطیف
گسترانیده و میان صحن خانه گوری علاف کرده و دیگری نزدیک گور داشته و قریب آن مردی
جوان و عورتی صاحب جمال نشسته از آنها که معدن شکر کام او و آب حیوان در بسته
یاد آنها و یا سنبه حور و پری پیام او ماه و مشتری غلام او عنبر زلفی که ماه در چنبر اوست
شیرین سخنی که شهد در شکر اوست شاهی که شاهدان بنده فرمان او سیندبادی که طلوع مشتری
بر در اوست چون غریب در آمد بتعظیم تمام بنشاندند و از هر جنس طعام و شراب پیش او آوردند

خواست
جام بلورین با شراب که چون آفتاب بود گردان شد چون دور بدان زن رسید جام بخورد و بر
و آن درّه برداشت یکی محکم بر آن کور زد و بگذاشت عزیز معاینه کرد با خود اندیشید
که این معنی حاشیه از حکمت نخواهد بود اما هیچ نگفت بعده زمانی باز دور گردان شد
نشست
چون که نوبت بزن رسید جام بخورد و جام بر داشت درّه بستد یکی بر آن کور محکم فرو کوفت
عزیز را بغایت عجیب بود و متحیر گشت که این چه رمز است چون چند نوبت بر هم این چنین
کردند عزیز را طاقت نماند پرسید این چه حالت است و زدن درّه بر کور از بهر چیست
آن زن گفت ای خواجه این کور شوهر من است اینجا که این مال و منال تمام
ملک او بود اما بخیل بود نه خود خوردی و نه مرا خوراندی چون رحلت سفر آخرت
کرد من این جوانرا خواستم و این اموال تمام در تصرف این جوان کردم میخوریم
میخورانم من از قهر بسیار درّه بر این کور می زنم و حد بخیل اقامت میکنم و میگویم ای
قرطبان حالت اگر این اموال پیش از آن تو میخوردی امروز هم تو دیگر نخوردی و تو حسرت
و ندامت نبودی ذکر علامات قیامت در مصابیح و اخبار [illegible] اخبار مسطور است
ذکر امام مهدی
بکسی
چون وقت آن رسد که قیامت قایم شود خلق اغلب فاسق گردد و غنی شود و زمین گنجها
بیرون
خود بیرون آرد و ابر کیسه بستاند و باد بار کرم وزد از آنها خسفها ظاهر گردد و مهدی
و سلم
آید شخصی بود محمد عبد الله نام بلند بینی روشن پیشانی از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه

از اولاد فاطمه رضي الله عنها خلق را بدين حضرت محمد مصطفى صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم
دعوت كند وبساط عدل وانصاف گسترد وتازيانه جور وظلم بر اندازد ونعمتها فراخ
شود وباران هنگام نيك ببارد وزمين اجناس ميوه ونعمتها بيرون دهد واز خلق آسمان
وزمين خشنود باشند بعد خروج او هفتم سال او وفات يابد بعده ده چيز علامات قيامت
پيدا شود يكي طلوع آفتاب از طرف مغرب بعد آنكه بغايت بلند باشد با طلوع آفتاب
از طرف مغرب بدر رود وقرار ان با ماه يكجا قريب يكديگر آيند تا ميان ربع آسمان برسند بعده
مراجعت كند وبر قانون معتاد هر روز از مشرق طلوع كند ودر اخبار الآخرة مسطور است
ام روز نيمي آدمي ونيمي پري از خجلت هلاك شوند در اثر نور بسند نمود دوم دودي در عالم
پيدا شود واز مشرق تا مغرب بگيرد در مومن به هيبت زكام پيدا آيد ودر كافر حالت سكرات
گردد واز بيني وگوش ودبر او اين دود بيرون آيد سوم آتشي ببرود ايتي از قعر عدن
پيدا شود وسمت مغرب رود چهارم خسفي در مشرق بود پنجم خسفي در مغرب شود
ششم خسفي در جزيره عرب ظاهر گردد هفتم دابة الارض پيدا شود هشتم خروج دجال
باشد نهم نزول حضرت عيسى صلوات الله عليه بود دهم ظهور ياجوج وماجوج باشد ذكر دابة الارض ذكر دابة
الارض در اخبار الآخرة در باب خروج دابة الارض مسطور است كه صورت او چون
صورت شتر باشد وروي او چون روي آدمي هر سمتي آواز كند كه جمله دينها باطل است

23

چون دابه بیرون آید و حرکت کند و بستی در سر بود و مثل ... در تفسیر آمده قوله تعالی اخرجنا لهم دابة من الارض

تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون و این دابه طول او شصت گز باشد و جای

سر او به آسمان رسد و او را چهار دست و پای باشد و او را دو بال باشد بر صورت آدمی و چون سر او

چشم او چون چشم خنزیر و گوش او چون گوش فیل و سر او چون سر گاو و دو گردن او چون گردن

شتر مرغ و سینه او چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و دم او چون دم گوسفند و

پای او چون پای شتر باشد میان دو سر دو او دوازده گز ... باشد و چون بیرون آید همه

مردم ... او را ... باشند زمین زیر پای ایشان بجنبد ... مسجد

حرام ... و ... بیرون آمدن ... تا سه روز بیرون آید و ... عصا ...

موسی و خاتم سلیمان ... علیهما السلام ... عصا ... خاتم ...

... آید ... او چون کواکب روشن ... خاتم ... او مؤمن

و در پیشانی نقطه سیاه ... و چون ... خاتم بر آید ... کافر

و در ... خاتم ... مؤمن ... هذا مؤمن من اهل الجنة و کافر را گوید

هذا کافر من اهل النار ... مسجد حرام ... بیرون آید و سخن

به زبان عربی گوید ...

ذکر دجال

... چهار ... تا ... آسمان ... دجال

[illegible] بودی [illegible] و بعضی روایت میکنند ابن صیاد دجال بود [illegible] و امیر المؤمنین عمر

و ابن عمر رضی الله عنهما سوگند یاد میکردند که [illegible] دجال [illegible] ابن صیاد [illegible] امیر المؤمنین

رضی الله عنه سید المرسلین علیه السلام فرموده بود [illegible] دجال [illegible] سال فرزندی [illegible]

نبود [illegible] و [illegible] بزرگ [illegible] چشم [illegible] ابن صیاد [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین ابوبکر رضی الله عنهما [illegible] شنیدیم که در قبیله یهود کودکی [illegible]

[illegible] آن [illegible] سید المرسلین علیه السلام فرموده بود [illegible]

[illegible] سی سال فرزندی نشده بود [illegible] فرزندی

او را دیدیم [illegible] میکرد [illegible]

[illegible] گفت [illegible] میگفتی [illegible] شنیدی گفت آری [illegible] چشم [illegible]

اما دل [illegible] روزی سید المرسلین علیه السلام با امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه بیرون رفت

دید میان کودکان بازی میکند دست بر پشت او نهاد و گفت گواهی میدهی که من رسول خدایم

گفت آری تو رسول امیانی [illegible] و رسول را [illegible] اکثر ایشان عرب

[illegible] بودند [illegible] سید المرسلین علیه السلام را گفت تو هم گواهی میدهی که من رسول خدا

سید المرسلین علیه السلام گفت آمنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله [illegible] او را

بگرفت [illegible] و گفت من چیزی [illegible] آن [illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

[illegible]

اثر [illegible] [illegible]
خوارزان [illegible] روزی سید المرسلین [illegible] امیر المؤمنین ابوبکر [illegible]
عمر رضی الله عنهما [illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible] گفت
[illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible] سید المرسلین
علیه السلام [illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible] روزی
[illegible] عمر رضی الله عنهما او را در
[illegible] گفت که [illegible]
[illegible] در مصابیح است که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از سید المرسلین علیه السلام
اجازت خواست تا او را بکشد سید المرسلین علیه السلام منع فرمود در مصابیح و [illegible]
[illegible] در بعضی کتب [illegible] دجال [illegible]
اصح [illegible] در مصابیح [illegible]
[illegible]
[illegible] خود را از دجال [illegible]
[illegible] آنکه گفت [illegible] تمیم انصاری [illegible]
از یمن در جهازی بودم موج [illegible] جهاز ما را یکماه در دریا گردانید [illegible] جزیره [illegible]

و در آن جزیره بر شدیم و آب و هیمه بسیار برگرفتیم که تمام احتیاج بود و در آنجا آدمی دیدیم روی او مانند

[illegible] گفتیم [illegible] گفت [illegible] اسبا یعنی [illegible] ما را گفت

مردی [illegible] بیا [illegible] شیطان [illegible] شد چون برو [illegible]

شخصی عظیم و زشت [illegible] مثل [illegible] بودیم از [illegible] تا عجز کردن

[illegible] دستها [illegible] گفتیم [illegible] گفت [illegible] علم [illegible]

[illegible] گفتیم ما مردمانیم [illegible] باد جبار ما را بدین جزیره افکند گفت [illegible]

خراسان [illegible] گفتیم [illegible] گفت قریب شده است [illegible]

گفت [illegible] آب [illegible] گفتیم آب بسیار دارد گفت [illegible]

گفت [illegible] آب دارد و خلق از آن منفعت میگیرند گفتیم

هم آب بسیار دارد و همه خلق از آن منفعت میگیرند گفت قریب است [illegible] گفت [illegible]

از [illegible] با او [illegible] گفتیم [illegible] اطاعت گردید

[illegible] اطاعت [illegible] گفت چون

[illegible] خود [illegible] باشد [illegible]

تا [illegible] شهری [illegible] خراب [illegible]

[illegible] بر [illegible] خواهیم [illegible] پیدا آید مرا

از [illegible] باز گردانید

از قبیله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] گفت [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دجال از [illegible]
خر [illegible] بیرون آید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یک چشم او کور باشد [illegible] کدام
که خواهد [illegible] چشم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بر روی او نوشته باشد
کافر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] خواهد که در مکه و مدینه در آید
نتواند [illegible] که قصد کند فرشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] چون از آن
[illegible] سمت شام [illegible] باید یک طرف او [illegible] باشد آنرا بهشت گویند و آن در حقیقت
دوزخ باشد و دوم طرف آتش باشد آنرا دوزخ خوانند و آن در حقیقت بهشت بود [illegible]
[illegible] او خود را خدا [illegible] گوید خلق را [illegible] دعوت کند [illegible] [illegible] [illegible] سال
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد چون [illegible] بیرون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] خود را [illegible] بیرون [illegible] [illegible] انواع نعمت میوه بیرون [illegible]
در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] میوه [illegible] آید
[illegible] [illegible] [illegible] دعوت کند [illegible] [illegible] ایمان [illegible] [illegible] او کند [illegible]
تا [illegible] باران ببارد و [illegible] [illegible] [illegible] بیرون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر خروج یاجوج و ماجوج

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صلوات الله علیه [illegible] قوم [illegible] [illegible] یاجوج [illegible]

یاجوج و ماجوج بیرون [illegible] عالم [illegible] [illegible]

[illegible] فرزندان یافث [illegible]

[illegible] یاجوج [illegible] ماجوج [illegible]

[illegible] ماجوج [illegible] قامت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] ایشان

[illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیایند [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] تا آنکه [illegible] بیت المقدس رسند [illegible]

[illegible]

[illegible] صلوات الله علیه [illegible]

[illegible]

[illegible] یاجوج و ماجوج [illegible]

[illegible]

ذکر وفات مهتر عیسی صلوات الله علیه

بار دیگر بدید مهتر عیسی صلوات الله علیه و قوم بود که وی زنده است و دیگر یک چند سال ...
آن زمان چنان باشد که باشند با زمان شاکند چون آن پیشگان مهتر عیسی ... را
در بهشت ... که ... بر آورد افتاب است بیرون ... زنده و با ...
که ... بنشسته ... کرده خلق چهار ... سال ... و ... ایشان بسیار ...
ذکر وفات مهتر عیسی صلوات الله علیه در اخبار آمده است که مهتر عیسی صلوات الله علیه
باز آمد و در ... نزول کند و ... مصطفی صلی الله علیه و سلم ... کند و ... دیگر
و ... بشکنند و خوکان و ... را ... بیابان ... زمین برکت ...
آید و ... فراخ کرده ... خلق ... باشند چنانکه ... علیه السلام
میوه ... انار ... پوست ... از آن ... باشد
... آن ... نشستند و ... بر ... در جهان ...
... اخبار ... چهل سال ... مهتر عیسی صلوات الله علیه
باشد ... جمله ... باشد ...
... آید که ... باشند ... یکجا ...
و ... کنند چهل سال ... مهتر عیسی صلوات الله علیه
وفات یابد در ... مهتر عیسی صلوات الله علیه

ذکر قیام قیامت انسان
که صغرا

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وقت معهود افتد

ذکر قبض کردن جان خود حضرت عزرائیل علیه السلام

دفن نمود و اعضای [illegible] که هر یکی را بجانبی [illegible] بعضی در مشرق و بعضی در مغرب بهم آید هیچ جانوری

زنده نماند از خلایق و هر یکی [illegible] لا تأخذه سنة ولا نوم [illegible] عزرائیل

صلوات الله علیه که جانهای بندگان [illegible] را قبض کردی اکنون جان خود قبض کن او جان خود

بدر [illegible] اضطراب بسیار قبض کند [illegible] زنده نماند مگر ذات [illegible] الملک الحی القیوم

در بعضی [illegible] فصعق من فی السموات [illegible] مسطور است که بعد [illegible] از موت عالم

جانوران [illegible] و اهل بهشت [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل جان خود را

بعد [illegible] قبض کند [illegible] اجزای جانوران مرده

که در عالم متفرق شده باشند جمع بهم یکجا فراهم آیند [illegible] مسطور است که آدمی

[illegible] یک [illegible] عجب الذنب [illegible] اعضا [illegible] در خاک [illegible]

[illegible] ترکیب [illegible] و مرکب کرده [illegible] گیاه روید

[illegible] مسطور است [illegible] خاک [illegible] یکجا فراهم آید خاک هیچ عضوی بعضوی دیگر

نیامیزد خاک [illegible] نیامیزد [illegible] بجای [illegible] نیامیزد [illegible] خاک تمام

اعضا [illegible] یکجا [illegible] سال [illegible] مسطور است

پس حق تعالی [illegible] بزبان ندا کند انا الملک این الجبارون این المتکبرون [illegible] پادشاه

همه عالم [illegible] کجا اند جباران و متکبران که خود را پادشاه جهان [illegible] میدانستند

و مثل جود یعنی بر روی زمین جلوه شد لمن الملک الیوم امروز ملک کراست جواب دهد که

لله الواحد القهار [illegible] بر زمین [illegible] از ان دریا

بر زمین باران [illegible] باران ماننده آب باشد اما سبک

همه حیوانات از این باران چنانکه گیاه از زمین بروید از زمین اجسام ایشان بروید هم

از ان استخوانهای پوسیده و خاک [illegible] صورت جسم [illegible] تغییر [illegible] مرکب شود و هم

اعضا و استخوان [illegible] از زمین [illegible] صورت حیوانات و کالبد

[illegible] جان [illegible]

پس [illegible] جبرئیل و میکائیل و اسرافیل صلوات الله علیهم زنده شوند

مهتر اسرافیل علیه السلام [illegible] بیت المقدس [illegible]

[illegible] جمله جانوران [illegible]

و در [illegible] ایتها الاجسام البالیة والعظام النخرة والجلود الممزقة

واللحوم المتفرقة [illegible] والعروق المنقطعة قوموا فان الله قد [illegible]

جمله جانها از ان صور [illegible] ز بعث خلق

ستاره درخشان [illegible] مالک الملک تعالی [illegible]

و بی زبان [illegible] کل زوج بهیج [illegible] تبصرة یعنی [illegible] جان [illegible] جسد خویش

[illegible]

جا نهاد تا انبار خود را بسپیمان خود ... هر روز حل جنبند ... بشنود ... خبر ...

باستند چیزی الله ... سمت میکنند ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون ... مشتاق

کل نفس ذائقة الموت پیدا خواهند شد ... بر آید ... باشد ... خشت ...

کرده ... تا حشر کرده بر حشر ... کرده ... خود ... باشند ...

حتی یقضی الطعام ثم بعد موتهما ... یک روایت ... بعد از ...

برگرفته ... چون ... شوند چه تحیر باشند و ... دنیا ...

شده ... و ... کرده و ... تا ... آفتاب بر آید

و اشراق شود لم یلبثوا الا ساعة من نهار ... لم یلبثوا الا عشیة او ضحیها

چون عالم ... دیگر ... این زمان روز قیامت ... کافران ... ای

بر ... این ... که پیغمبران میگفتند ... و این روایت در تفسیر

... مسطور است و اذا الوحوش حشرت جمیع حیوانات عالم را بعث شود تا بدان

... بعد ... عالم یکدیگر و قصاص جزا ...

و شیاطین دیگر همه حیوانات ... شوند مگر چیزی که آدمی را ... التبع ... باشد

چنانکه ... و کبوتر ... مسطور است پیغمبر صلی الله علیه و سلم ...

... صلوات الله علیه و سلامه ... فرشته ... ایستاده است

مگر بعضی [illegible] باشد که در کوه طور بیهوش شد از تجلی او و به صعقه [illegible]

اول کسی که از قبر بیرون آید [illegible] ابراهیم علیه السلام [illegible] باشد [illegible]

[illegible] است آن بود که [illegible] جامع [illegible] که [illegible] در [illegible] آتش

افکنده و در رسالهٔ [illegible] مسطور است [illegible] صلوات الله علیه و سلامه [illegible] المرسلین

علیه السلام [illegible] علیه السلام [illegible] جبرئیل [illegible]

[illegible] ابراهیم و موسی علیهما السلام [illegible]

پس [illegible] در [illegible] الی ربکم و قفوهم انهم مسئولون ای

[illegible] که زمان آن وقت

است که با شما حساب کرده [illegible] الیوم تجزی کل نفس بما کسبت امروز [illegible]

که [illegible] عدل یکسره [illegible] عمل [illegible] فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و

و من یعمل مثقال ذرة شرا یره [illegible] ذره نیکی را پاداش دهیم و یک ذره بدی را

عقاب [illegible] پس حق تعالی [illegible] سفید [illegible] یکسره [illegible] جامع [illegible]

و در رسالهٔ [illegible] مسطور است بعضی یکان نفر بر شتری سوار بعضی دوگان نفر بر یک

شتر سوار بعضی سه گان نفر بر یک شتر سوار بعضی چهارگان نفر بر یک شتر سوار

بعضی [illegible] بعضی [illegible] و کافران [illegible] عمل خود [illegible] روان شود

و در بعضی کتب جامع

و در بعضی کتب اهل روایات آن آورده است همه پیاده بیایند کسی که از بیان شد انبیای همه
در صحت بیایند و آنچه از خویش همه در مصیبت است ایشان در اعمال شان بوده که
دیگر پوست ایشان ... فروش و بادشاهان با خروش که بعضی با علم مشغول بودند
ظلم و ستم ... الشمس ... از ... زیبا بدبینی از شکم ... و در ... ملک
و کسانی بیایند و شاه روشان ... خود را سپاه لشکر عشاق ... سرود
شان آن گرد سر ... روده ... دیگر در گردن افکنده کسانی که ... لبهای لعل باده نوشان
در روی‌ها از سفید ... و عاصیان از رود سیاه گشته و ... آمده ... خون کردن بیرون آید
ایشان آتش ... کرده ... بر ... آتشین بکرده ... سوزان
در حلق افکنده و در پشت و شکم ... آتشین ... جبرئیل ... ساعت
بیایند و در کشاف در سوره نبأ مسطور است پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود بعضی بصورت
خوکان و بعضی بصورت بوزنگان و بعضی سر زیر و پای بالا و بعضی کور و بعضی گنگ و کر
و بعضی زبان خاییده و بعضی را ریم ... از سینه زده و ... از گندیدگی آن ... آمده
و بعضی دست و پای بریده و بعضی بر دار ... آتشین کرده و بعضی جامه‌ها از قطران پوشیده بیایند
در ... القلوب و رساله ... مسطور است امروز ... ده فوج باشند یوم
ینفخ فی الصور فتأتون افواجا نوزده فوج گناهکاران باشند و یک فوج مطیعان

و گروهی را دیدم [illegible] از سنگ سیاه آمده بر زبانهای افتاده [illegible] آتش منادی [illegible]

میکنند که این آن قوم اند که در دنیا سخن دروغ میگفتند گروهی دیگر را دیدم [illegible]

و [illegible] پرسیدم [illegible] گفت [illegible] اینها آن قوم اند که [illegible]

مال یتیم [illegible] گروهی دیگر را دیدم [illegible] دست و پای بریده [illegible] این آن قوم اند که [illegible]

[illegible] گروهی دیگر را دیدم زبان ایشان [illegible]

[illegible] گفتند اینها آن قوم اند که [illegible] گروهی دیگر را دیدم [illegible]

بر [illegible] گفتند اینها آن قوم اند که [illegible] گروهی دیگر را دیدم [illegible]

[illegible]

فرزندان [illegible] گفتند اینها آن قوم اند که زنا میکردند گروهی دیگر را دیدم [illegible] سیاه

و [illegible] بر شکم [illegible] گفتند اینها آن قوم اند

که در دنیا خمر میخوردند گروهی دیگر را دیدم [illegible] گفتند این

آن قوم اند که غیبت میکردند گروهی دیگر را دیدم [illegible] گفتند اینها آن قوم اند که حرام

میخوردند گروهی دیگر را دیدم [illegible]

[illegible] گفتند این آن قوم اند که [illegible] گروهی دیگر را دیدم [illegible] گفتند این

آن قوم اند که [illegible] گروهی دیگر را دیدم [illegible] گفتند اینها آن قوم اند که قرآن

[illegible]

خوانده بودند و فراموش کرده بودند و به آن عمل نکرده گروهی دیگر بیایند که زبانها خود می‌خایند گویند این
القوم اند عمل نیک مردمان را امر می‌نمودند و خود نمی‌کردند گروهی دیگر بیایند عصاها در دامن ایشان
کرده گویند این القوم اند که حق همسایه مردم می‌خوردند گروهی دیگر بیایند بر میخها علاقه شده گویند این
القوم ایشان اند که بر رشوت حکم ناحق می‌کردند گروهی دیگر بیایند جامه‌ها از قطران پوشیده
و از ایشان بوی مردار می‌آید گویند این القوم اند که در دنیا در وقت برای ریا نماز
گروهی دیگر بیایند موی پیشانی شان با پاشنه پای گره گویند این القوم اند که نماز را از وقت فوت
می‌کردند گروهی دیگر بیایند روی‌های ایشان سیاه زود یا نه در گردن افکنده و بر روی می‌شتابند
گویند ایشان کافران و مشرکان و منافقان اند گروهی دیگر بیایند روی‌های ایشان
چون ماه شب چهاردهم تابان و روشن بر براقها سوار و حله‌ها پوشیده و تاج بر سر نهاده
گویند ایشان مومنان متقی اند اللهم اجعلنا منهم و در اخبار آمده که فرقه معطوفه
در آن حال مهتر ابراهیم صلوات الله علیه آزر پدر خود را ببیند گوید یا ابت نصیحت می‌کردم
که این روز در پیش است با خدای تعالی عصیان مکن او گوید امروز عصیان نکنم از خدای تعالی
بخواه تا مرا ببخشد مهتر ابراهیم صلوات الله علیه گوید خداوندا پدرم را خوار
مگردان و مرا از وی ناامید مکن فرمان آید که ای ابراهیم ما نجات و رحمت خود بر کافران
حرام گردانیده ام بعده الله تعالی کرم و سوز در عرصات طالع شود و تریب بسر مردمان

بود هر یکی در عرق خود غرق باشد بعضی تا شتالنگ بعضی تا ساق ~~تا زانو~~

بعضی تا زانو بعضی تا کمر بعضی تا حلق بعضی غالب ذکر معاینه حساب و امتیاز مؤمنان

از کافران و حساب و کتاب در اخبار الآخرة مسطور است بعده تا دیری خلق ایستاده باشند هیچ

فرمانی نرسد بعد دیری محمد را صلی الله علیه وسلم طلب شود بعده انبیا که دیگر را فرمان

رسد که تبلیغ رسالت ما کرده اید یا نه همه گویند کرده ایم باز دیری بگذرد فرمان رسد

خلایق را از مؤمنان و کافران بیشتر آرید همه را سمت عرش بیشتر برند همه حیران و متحیر

باشند تا چه فرمان صادر شود هم در میان فرمان رسد اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ

اَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ اِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَاَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ای

فرزندان آدم با شما عهد نکرده بودیم که شیطان را نپرستید که این دین حق و راه راست

مستقیم است چرا برخلاف آن کردید که امروز مستحق عقاب و عذاب گشتید کسی جواب نگوید

همه سر فرو کرده باشند باز فرمان رسد يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ

يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنْذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا ای گروه پریان و آدمیان نیامدند بر شما

پیغمبران فرمانهای ما را بشما نرسانیدند و بیم نکردند شما را از این روز گویند چرا و بلی پیغمبران

آمدند و بیم کردند و ما گواهی میدهیم بر نفسهای خویش که ما گناهکاران ایم و زندگانی

دنیا و زینت آن ما را مغرور گردانید ~~و کافران گواهی میدهند~~ و کافران گواهی دهند بر خویشتن

تا بعد تصنیف

قالوا شهدنا على انفسنا وغرتهم الحيوة الدنيا وشهدوا على انفسهم انهم كانوا كافرين
بعده فرمان رسد وامتازوا اليوم ايها المجرمون اى گناهكاران واى بدكاران واى عاصيان
واى مجرمان واى كافران جدا شويد امروز از متقيان واى بدبختان از نيكبختان علاحده
گرديد واى دوزخيان از بهشتيان جدا باشيد فرمان رسد آدم را بطلبيد ابو البشر صلوات
الله عليه حاضر آيد فرمان رسد اى آدم اهل دوزخ از اهل بهشت جدا كن ابو البشر آدم صلوات الله عليه
گويد خداوندا چند از چند جدا كنم فرمان رسد از هر هزارى نهصد و نود و نه اهل دوزخ اند يكى اهل
بهشت بيرون آر آن وقت وقتى باشد كه جوانان از هول پير گردند وعورات حامله حملها بنهند
خلايق همه از هيبت مست نمايند اما مست نباشند قال الله تعالى وتضع كل ذات حمل حملها
وترى الناس سكارى وما هم بسكارى در مشارق ومصابيح مسطور است در آن وقت ياران
از سيد المرسلين عليه السلام پرسند يا نبى الله آن يكى از ما كه باشد فرمايد آن يكى از امت
من باشد ونهصد ونود ونه ياجوج وماجوج باشند من اميد ميدارم كه نصف اهل بهشت امت من
باشند در تمهيد المعرفت ميگويد پس ملائكه صلوات الله عليهم در آيند كافران را موى پيشانى
و پاى يكجا كرده گروه گروه بيرون آرند و فاسقان و گناهكاران را و مجرمان را باندازه گناه زنجير بگردن كرده
كيسه را شكم پاره كرده و روده ها بيرون آورده در گردن افكنده كيسه را دست گرفته باندازه
گناه هر يكى را بيرون آرند و علاحده كنند سيد المرسلين عليه السلام فرمايد در آن محل هر

هم از امت محمد میان دوزخیان مبیر بند فریاد کنند اصحابی اصحابی فرمان رسد که ایشان

بعد تو بیدین شده اند چون میان دوزخیان و بهشتیان حاصل شده باشد اهل بهشت را

راست عرش باید ایستانند و اهل دوزخ را چپ عرصات بهشتیان خدای تعالی را تقدس

سجده کنند و گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ کافران خواهند تا سجده

کنند نتوانند پشتهای ایشان یکسطبق گردد و خمیدن ممکن نبود بعده فرمان رسد که سفها

هم از امت محمد صلی الله علیه وسلم مارا با این حساب بیت ایشان را سوی بهشت برانید

دیگر افراد حساب گاه آرید اول محاسبه نماز شود بعده از خود نماز یا حق پرسند و اذا

ملوثة ثلث یاتی ذنب قبلة بعده از جنس نماز دیگر پرسند در آنحالت مردم را ستارة

خود نظر کنند و عمل خود بینند حسابا خود بینند عمل خود بینند و پس خود نظر کنند عمل خود بینند

و عقب خود نظر کنند و عمل خود بینند در نزهت العقول مسطور است در آنحالت دو نوع را

پیش آرند یکی که در دنیا مرد متدین و مصلح بوده باشد و طاعت بدنی و مالی از وی در وجود

آمده باشد دوم مفسد و بدکردار بوده باشد و او را هیچ عمل نیک نبود فرمان رسد نامه اعمال

هر دو بدایشان دهند مرد مفسد در نامه خود همه حج و غزا و صلوة و صوم و زکوة بیند

و مرد مصلح جریده اعمال خود از نیکی و طاعت پاک کرده باشند هر دو منازعت کنند

این گوید آن نامه من است او گوید این نامه من نیست خطاب آید ای زاهد خودنمایی طاعت کردی اما این

هم بر در سلیم را

برادر مسلم را غیبت میکنی اگرچه او مفسد بود و بدل او غیبتی که او را میکنی و یکی از دفتر
او بر بیرد انچیم و بد عقیدا و می نوشتیم و ده بدی از جریده اعمال او و در میکردیم و در جریده
اعمال تو ثبت میکردیم تا کار بجائی رسید که ما بیم بهاری بر تو ماند تا امروز دست تهی برخیزی تا آنکی
اکنون نامه بریم تا هیچ التباسی برو آن نوز نمند تا معلوم عالمیان گردد هم علامته و بال
و در مقابله هیچ مطور نیست بعده بنده دیگر را پیش آرند فرمان رسد فلان گناه میدانی گوید بار خدایا
میدانم گوید فلان گناه میدانی گوید بار خدایا میدانم باز گوید فلان گناه میدانی گوید بار خدایا میدانم
چندان گناه او بیان کنند و او اعتراف کند که او را یقین شود که اهل دوزخ گشتم فرمان رسد
آنهمه گناه میکردی اما از ما میترسیدی و از خلق بشرم می پوشیدی از برکت آن گناهان ترا در دنیا
پوشیده داشتم امروز همه امروز بیامرزیدم ببین نامه حسنات بود و بنده سیئات محو کنند ان الحسنات
یذهبن السیئات بعده کافران و منافقان را پیش آرند و حجت الزام کنند سوگند هؤلاء
الذین کذبوا علی ربهم این آنکسانند که خدای عزوجل و پیغمبران خدای را در دنیا تکذیب
و تکذیب کردندی و بر خدای عزوجل افترا کردندی و از این روز منکر بودندی امروز لعنت خدای
عزوجل بر ایشان واجب شد الا لعنة الله علی الظالمین ایشان هرچه کرده و گفته اند
منکر شوند و گویند ما جاءنا من بشیر و لا نذیر انبیا را فرمان رسد تبلیغ رسالت ما کرده اند
و فرمان ما به ایشان رسانیده اید یا نه گویند بلی یارب فرمان رسانیدیم فرمان رسد ایشان را

شکر ایزد گواه ما ایست گوینده مومنان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم امت محمد صلی الله
علیه وسلم را حاضر کنند گواهی پرسند ایشان هم گواهی دهند که خداوند ار رسل و انبیا که
تبلیغ رسالت کرده اند و فرمان تو هم رسانیده اند این خاکساران قبول نکرده کافران
گویند ما گواهی ایشان نمی پسندیم گواه از ما باید در حال مهر بر دهان ایشان زنند الیوم
نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون و دست و پا
و سر و گوش و پشت و ران و دیگر همه اعضای انسان را فرمان رسد در سخن در آیند
هر عضوی در سخن آید و بد آنچه کرده اند گواهی دهند بعده مهر از دهان ایشان بردارند
گویند گواهی دهید سحقاً لکم و بعداً لکم خوار و دور باد شما را آخر این همه که میکردیم از بهر راحت
شما میکردیم امروز همه بر شما بر ما خصم گشتید و گواهی میدهید در تمهید المعرفت مسطور است
صابیان و نصاری را پیش آرند فرمان شود ای نصاری و صابیان عیسی مریم را
بخدایی چرا گرفتند هیچ نگویند همه سر فرو کرده باشند باز فرمان رسد عیسی را حاضر آرید همه عیسی
مریم را صلوات الله علیه پیش آرند فرمان رسد یا عیسی مریم ءانت قلت للناس اتخذونی
وامی الهین من دون الله ای عیسی تو گفتی خلق را که مرا و مادر مرا بخدای گیرید
و ندانی که نیست خدای جز خدای آسمان و زمین چون این خطاب بلیغ بهتر عیسی صلوات الله علیه
رسد از هیبت و حرم ذو الجلال بخواهد که بگدازد و نگوید که گفته ام اگر چه راست باشد ولیکن

[illegible]

ادب نگاه دارد و گوید ان کنت قلته فقد علمته خدایا اگر این سخن گفته باشم تو بعلم قدیم عورت خود دانسته
باشی اگر این کلمه از زبان من بیرون آمده باشد تو بینی بنده چاره نخواهد داشتی در مصابیح مسطور است
بنده هر کسی را فرمان رسد تا نام فلان بن فلان آخر من ترا بزرگ و مهتر قوم ساخته بودم و معظم
و محترم گردانیده و زن و فرزندان دادم و اسپ و اشتر مسخر تو کردم گوید بلی یا رب همه کردی
فرمان رسد چندین کرم که در حق تو کردم آخر تو چندین گفتی و زنده چرا کردی می دانستی که این روز
روز پیش است او گوید ندانستم فرمان رسد چنانکه تو امروز را فراموش کردی ما هم امروز ترا فراموش
کرده ایم قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی دیگرانرا هم بر محله
فرمان رسد ایشان گویند خداوندا بتو و بکتابها و بفرستادگان تو و پیغمبران تو ایمان آوردیم
و نماز و روزه و زکوة و صدقه بر پای داشتیم فرمان رسد ایشان منافق بودند و ریا میکردند چون
با اخلاص نبود حبط کردیم اولئک الذین حبطت اعمالهم ذکر کتاب و میزان در تمهید
المعرفت مسطور است پس فرمان شود ملائکه را نامه اعمال هر یکی بدو دهند نامها بر ایشان شود
ملائکه بدان دهند هاؤم اقرؤا کتابیه خلق همه مدهوش گردند و بلرزند که نامه این زمان بکدام
دست خواهند داد نامه مومنان و نیکوکاران بدست راست دهند نامه منافقان و کافران بدست
چپ دهند ایشان دست راست فراز کنند تا بستانند ملائکه دست چپ از سینه سمت پشت
بیرون آرند نامه بر دست دهند مردمان نامه خواندن گیرند فرمان رسد ملائکه میزان بیارید

ذکر خواندن نامه اعمال هر یکی

ذکر میزان و وزن اعمال ملیح

میزان بیارند که یک پله او از نور باشد بقدر پهنای تمام دنیا و دوم پله از ظلمت باشد بقدر مشرق
و مغرب مهتر میکائیل صلوات الله علیه را فرمان شود میزان بلاشک را بدست گیرد
ترازو در حق یکان یکان بدست مهتر میکائیل صلوات الله علیه بیاورند و ملائکه بنهادند در دیوان والوزن
یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه اعمال هر یکی چنانکه حکم حکیم تقاضا کند بر سنجد طاعت
هر که مقدار سپند ان دانه از معصیت زیاده آید او را ابرای دهند از آتش دوزخ و هر که
ترازو نیکیان باشد ایستاده فریاد میکنند مانند آنکه نیکیان در دنیا فریاد میکنند چنانکه همه
اهل عرصات بشنوند فلان پسر فلان نیکبخت شد فلان پسر فلان بدبخت گشت نعوذ بالله

در اخبار الآخرت آورده اند رحمت بیان صفوه را بیارند در اخبار الآخرة و مشارق و
مسطور است اعمال او بد چند نامیکی بد را ری آنقدر باشد تا آنجا که بدرکار کنند آیم برار که
باشد فرمان رسد از زمین چه چیز منکر شوی او گوید یا رب خطاها وگناهها همه کرده ام فرمان رسد
هیچ عذری داری و عمل نیکی داری گوید ندارم فرمان خداوند عز و جل رسد ترا نزدیک ما حسنه است
پس یک رقعه کاغذ مقدار دو انگشت بیرون آرند در آن نوشته باشد که این بنده یکبار در دنیا
به صدق دل این کلمه گفته است أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ فرمان
شود آن همه بدیها را در یک پله نهند و این رقعه در پله دوم او گوید خداوندا این رقعه
با این طومارها و با چندین بدی مقاومت کی خواهد کرد مرا معلوم شد که اهل دوزخ گشتم

ملائکه الهی [illegible] و نظر [illegible] را در یک پله نهند و این رقعه را در پله دوم آن پله که این رقعه در آن
باشد از گرانی بر زمین نشیند و سبکی [illegible] و ملائکه فریاد زنند که فلان بن فلان نیکبخت شد
اهل عرصات همه متحیر مانند و او را بشارت [illegible] دهند از آتش دوزخ [illegible] سیم مسطور است
سید المرسلین علیه السلام [illegible] مردم را در عرصات [illegible] مجادله باشد
[illegible] پیش از [illegible] ترازو بر پا کنند [illegible] احوال [illegible]
گنهکاران [illegible] زیاده [illegible] متحیر [illegible] الآخرة مسطور
در [illegible] زمان [illegible] امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم برابر [illegible]
[illegible] باشند [illegible] بهشت [illegible] بهشت [illegible] دیگران
متحیر مانند چون [illegible] الملک [illegible] قدرت [illegible] در میان
گناهکاران امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم [illegible] بهشت [illegible] قدرت برکنند گناهکاران
یکبار سمت بهشت [illegible] معلوم [illegible] قدرت [illegible]
و عالمیان [illegible] مسطور است [illegible] یاد [illegible]
و امتازوا الیوم ایها المجرمون که این زمان از کدام قبیله خواهند گردانید دوم آن زمان که
هاؤم اقرءوا کتابیه همه خلایق مدهوش گردد که این زمان نامه بکدام دست خواهند داد سیوم
آن زمان که میزان بیاویزند خلق جهانیان اولین و آخرین مبهوت بود که این زمان کدام پله راجح خواهد آمد

ذکر دوزخ و پل صراط و گذشتن مومنان و کافران در دوزخ
زیر پایی … پل صراط بمعنی است ذکر دوزخ و پل صراط و گذشتن مومنان و
کافران در دوزخ بعذاب دوزخ بجوشد کافران و عاصیان در آتش دوزخ فریاد کنند چنانکه بمعنی
بشنوند یا ایها … اکل بعضی بعضا … البعض … من بعض مراجز بر دنیا که منتظر … بود
اشرطا را بعد گذشت کجا اند آن عاصیان کجا اند آن مشرکان که از من منکر بودند و بخصمان
و بیعزتی … ایت … امین تسلیم کن فرمان رسد ملائکه دوزخ را بیارند دوزخ زیر طبق
هفتم زمین است زیر هر یک دیگر است ملائکه بروند هفتاد هزار طناب در حلقهای دوزخ اندازند
بهر طنابی هفتاد هزار فرشته بکشند دوزخ را حاضر آرند در اخبار الاخره مسطور است مالک دوزخ
بدمد ماران و کژدمان سرها بیرون آرند دود از دهان آن … آتش بیرون آید … فی الجحیم و سعرت
و این دوزخ از خشم خدا آفریده شده است هفت دوزخ فرود و بالای یکدیگر اند هر کدام فروتر است و سخت
تر است یکی جهنم نام است دوم را لظی سیوم را حطمه چهارم را جحیم پنجم را سعیر ششم را
سقر هفتم را هاویه و در هر یکی عذابها گوناگون است از آتش سوزان و ماران و کژدمان
وانکه عذاب او اندک است او نیز بر همه است در وی هفتاد هزار وادیست از آتش و در هر وادی
هفتاد هزار کوه است از آتش و در هر کوهی هفتاد هزار دره است از آتش و در هر دره هفتاد هزار
شارستان است از آتش و در هر شارستانی هفتاد هزار کوشک است از آتش و در هر کوشکی
هفتاد هزار سرای است از آتش و در هر سرای هفتاد هزار ایوان است از آتش و در هر ایوانی

هفتاد هزار حجره است

هفتاد هزار حجره است از آتش و در هر حجره هفتاد هزار صندوق است از آتش و در هر صندوقی
هفتاد هزار نوع عذاب است اگر یک [illegible] از آن در دنیا باشد همه عالم بسوزند و دوزخ را چهار
دیوار است هر یکی دیوار صد ساله راه است و در هر دوزخ هفتاد هزار وادی است از زهر
و در هر وادی هفتاد هزار کوه است از برف و [illegible] و [illegible] دوزخ نفس [illegible] یک بار
نفس گرم بر دنیا می‌دمد تابستان عالم گرم از آن بود و یک بار نفس سرد بر دنیا می‌دمد زمستان
عالم سرما بود و چون دوزخ حاضر آید فرمان رسد [illegible] پل صراط را بر پشت دوزخ کشید [illegible] پل صراط
درازی آن سه هزار ساله راه است هزار سال بر بلندی می‌باید آمد چنانکه از نشیب بر بلندی
می‌باید آمد و هزار سال برابر هموار زمین چنانکه بلندی با نشیب برابر باشد هزار سال دیگر
فرود می‌باید آمد چنانکه از بالا به نشیب فرود می‌آیند و صورت پل چنان است و عرض آن پل باریکتر
از موی باشد و تیزتر از تیغ فولاد و عمق دوزخ باشد و عمق آن مقدار است که روز آفرینش عالم
سنگی از لب دوزخ انداختند امروز که اهل بهشت در بهشت قرار گیرند و اهل دوزخ در دوزخ
هنوز بر نیاید [illegible] فرشتگان گویند امروز آن سنگ در قعر دوزخ رسید و بالای پل صراط فرشتگان
عمودهای آتشین در دست کرده ایستاده باشند در مصابیح و احیاء [illegible] مسطور است
فرمان رسد به فرشتگان که خلایق را از مؤمن و کافر همه را بسوی پل صراط برانید و از پل صراط
بگذرانید وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا فرشتگان در آیند

و چون شبانان که گله گوسفندان برانند خلایق را سوی پل برانند فرمان رسد که او را ببینید که

چیزی برای پرستید امروز پس روی او کنید و دنبال معبود خود روید کافران و مشرکان همه زیر

علم ابلیس علیه اللعنة و دیو و ... و بتهایی که می پرستیدند همه برای شکستن کافران و مشرکان دنبال ایشان

روان شوند و مومنان استاده مانند فرمان رسد شما در چه فکر اید مر امتی پس روی معبود خود کرد

شما پس روی معبود خود چرا نمیکنید گویند ما منتظر رحمت معبود خود استاده ایم ناگاه فرمان رسد

سجده کنید همه سجده کنند فرمان رسد چون ما حافظ شما است بسم الله الرحمن الرحیم گویید

[illegible] صراط [illegible] پل [illegible]

و روان شوند و از پل سلامت بگذرند و ملائکه فرمان رسد نیکان نفر از یهود و نصاری نیکان

نفر مسلم از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم دهند مومنان بر سر پل صراط آیند اول حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و امت او را فرمان شود تا بگذرند حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه و سلم بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک رانند و بر پل در آیند و امت از عقب او

در آیند بعده پیغمبران دیگر و امتان ایشان هر یکی برابر از عمل خود بگذرند بعضی چون برق

و بعضی چون اسپ دونده و بعضی چون پیاده و بعضی لنگان و بعضی بسرین و بعضی بشکم و سینه

و بعضی چون مورچه و ابلیس لعین و شیاطین و کافران و مشرکان همینکه تحت اقدام برآن پل فرستند

سرنگون بدوزخ افتند و از مالک فریاد برآید خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ

ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ نظار زبان دوزخ زبانیه دوش جهانی ...

گرم کرده از فرود می‌برد از عاصیان و گناهکاران هر امت را بر نشود و چون عمر مالان سازند بعضی
بگدازند و بعضی سوخته و بعضی سوخته بر آن لب پل افتند در آن حالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بر دوش صراط با مهتر جبرئیل صلوات الله علیه ایستاده دعا و زاری میکند رب احفظ الاخرة
گروهی از عاصیان چون قدم بر پل نهند پای بسوزند و پای را بدست گیرند و دست بسوزد پای
از دست بگذارند و دست بدندان گیرند و توقف کنند بعضی بلغزند و بدوزخ افتند و بعضی را
بدست گرفته آویزان شوند بجایی که مانده شوند بدوزخ افتند ملائکه که زبانیه دوزخ اند ایستاده
حبس کنند عاصیان را در جهنم اندازند یهود را در لظی اندازند و نصارا را در حطمه
و صابیان را در جحیم و مجوسیان را در سعیر و مشرکان را در سقر و منافقان را در هاویه
و هاویه وادیست در دوزخ هبهب نام جباران را در آن وادی اندازند که نیک امروز
در دوزخ افتند آن کافران و مشرکان اند تا ابد الاباد در دوزخ مانند و از عاصیان کسی باشد
که یک سال بمانند و کسی باشد که صد سال بمانند و کسی باشد که بیست و پنج هزار سال مانند و کسی باشد
که پنجاه هزار سال بماند و درازی آن روز یعنی پنجاه هزار سال است آخرین کسی که بیرون آید از
بیرون آید پنجاه هزار سال در دوزخ بماند و بعضی از عاصیان تا آخر روز هم بر آن پل محبوس باشند
چون روز آخر شود بعضی از ایشان هنوز در کرانه دوم نرسیده باشند و بعضی تا نیمه پل رسیده باشند
و بعضی هنوز در کرانه اول محبوس باشند در رساله عبهر مسطور است چون کافران در دوزخ افتند

ذکر احوال عاصیان بر پل

در قعر روند فی الدرک الاسفل من النار باز بالا آیند باز در قعر روند باز بالا آیند

و باز در قعر روند همچنین همچو بادنجان در روغن بجه حرير دوزخ گوشت و پوست جهنمیان ببرد

و مغز دوزخیان در گداز آید و گوشت و پوست همه بریزد و فرمان حق تعالی گوشت و پوست تازه

میشود و می‌سوزد کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها همچنین ابد الآباد

برین صفت هر بار یکبار از دو هر بار تازه شود دوزخیان فریاد کنند یا اصحاب الجنة ان افیضوا

علینا من الماء ای بهشتیان قطره سرد بر ما بریزید فرمان آید که نعمتهای بهشت بر شما حرام

اگر شما را مقامی سرد باید در دوزخ مقامی سرد آفریده ام پس مالک ایشان را در وادی

زمهریر فرو دارد و این وادیست زمهریر در برف و سرما است که در سرمای آن چنان یکبار

استخوان هم در گداز آید هر بار که یکبار از و بار گوشت و پوست تازه شود و باز گداز(ند) و از سرما

چنان بلرزند که ارکان دوزخ هم در لرزه آیند فریاد برآرند ای مالک ما را هم در آتش انداز

مالک ایشان را باز در آتش اندازد همچنان علی الدوام ایشان را عذاب باشد گاهی با آتش

گاهی با زمهریر و در اخبار الآخرة مسطور است حق تعالی در ایشان گرسنگی و تشنگی پیدا آرد فریاد

برآرند که ای مالک ما از گرسنگی حیران شدیم درختی است زقوم نام در دوزخ از آنجا که اگر قطره

از آن بدنیا آرند از تلخی و شور آن تمام دنیا خراب شود و اهل دنیا هلاک گردند از آن درخت ایشان را

بخورانند لآکلون من شجر من زقوم و چون بخورند بزور بخورانند باز از تشنگی فریاد کنند

ذکر گرسنه و تشنه شدن دوزخیان

و در دوزخ

و در دوزخ دریاها همه زهر است از آنها که اگر قطره از آن بدریا ریزد تمام جهان گنده شود و از
بوی گند آن جهان خراب شود و دلوها عظیم که هر یک بقیاس گنبدی باشد از آن زهر
در حلق ایشان ریزند چنانکه شکم تا گلو پر شود هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ

ذکر عقوبت [illegible]

وبعضی احوال اینها که کرم و سوراخ زیر [illegible] در شکم [illegible] یکدیگر ارزد و فرو [illegible] وان
يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ در تفسیر الموت مسطور است بعضی
زبانهای ایشان از حلق بیرون آورده و قلابهای آتشین در زبان کرده بدوزخ آویخته [illegible]
وبعضی عورات را پستانها چاک کرده و قلابهای آتشین در آن [illegible] با آتش آویخته

ذکر تعذیب ابوطالب

وبعضی ماران و کژدمها [illegible] گرفته می‌خایند در مصابیح و مشارق مسطور است اندک ترین
عذاب کسی را که باشد آن بود که ابوطالب را خواهد بود دو نعلین آتشین در پای او کنند
چنانچه از گرمی آن مغز در سر او از آید در اخبار الاخرة مسطور است روی اهل دوزخ بعضی
سیاه و بعضی زرد و بعضی سوراخ چون انگشت و دندانهای ایشان مانند کوه [illegible]
ایشان آویزان تا دو فرسنگ اهل دوزخ پای مال کنند و لب بالینه تا [illegible]
آویزان تا ناف و سطبر از پوست چهل و دو گز باشد و در مشارق مسطور است سطبر پوست
ایشان مسافت سه منزل راه باشد بعضی بزرگ ده فرسنگ گفته اند در دوزخ [illegible]
کوه [illegible] است بر آن کوه ها سوار کنند [illegible] هزار سال [illegible] هزار سال دیگر

بر روند بر بار بر همیان سوار کنند و باز فرود آیند و عقربهای کرم و سوزان بر سر و روی هر یکی بر میزند

بجهد در بیخانی که گذشت فی الحال بگدازد و استخوان سپید پیدا آید و تمامی روغن در شکم بریزد

بجهد در شکم است بگدازد از زیر بیرون افتد باز همچنان کنند و گرسنه و عطشان برآرند از گرسنه

ایشان چو چهار جوی آب شور و تلخ در دوزخ روان گردد و آن آبهای گرم و سوزان باشد

هر بار سید بران غوطها زنند و چشمها و مسامات ایشان از گرمی آن بار دیگر بگدازند و بشعیند باز همچنان

شوند که بودند باز بگدازند و بشعیند باز همچنان شوند که بودند علی الدوام همین منوال الحال باشد

خازنان دوزخ گویند ای فاسقان آیا بر شما پیغمبری نیامده بود که از این حال علم داده شد سألهم

خزنتها ألم يأتكم نذير قالوا بلى قد جاءنا نذير فكذبنا پیغمبران آمده بودند و ما

و ما ایشان را نپذیرفتیم ایشان را دروغ زن گفتیم و تکذیب کردیم خازنان دوزخ گویند

دعا کنید شما و فریاد و شما در گمراهی است شما را از آتش خلاصی نیست باز فریاد کنند گویند خداوندا

نوائی با ما ده یکچند از ان و پیشینیان ما را و چندان عذاب کنند که ایشان ایمان نیاوردند و ما را و دیگر

کفر تلقین کردند و بر خاطرهای ما نقش کفر ثبت کردند فرمان رسد لکل ضعف بر هر یکی از شما [illegible]

و اسلاف شما یکی بدو عذاب خواهد بود در تفسیر سوره ابراهیم مسطور است که فردا شیطان را علیه

گویند تو ما را فریفتی و تلقین کفر و ضلالت کردی شیطان از مالک اجازت خواهد تا خطبه کند برای

شیطان منبر از آتش دوزخ نصب کنند و بر ان برآید خطبه کند یا زمرة الشقاوة ان الله

وعدكم وعد الحق

وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ بگروه بر بعث و نشر و جزای دین دادکار بوسوسه فریفته
شدگان میدانید که خدا او مغفرت و فضل وعده کرد شما را و که هر اینکار نیکی خواهید و ترک میارید
که شما را بعد مردن زنده خواهم کرد و جزا دادن خواهم داد نیکی را بنیکی بدی را ببدی
و آن وعده را وفا کرد وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ و من شیطان که با شما داده بودم وعده
کردم شما را وعده باطل که بت پرستید و شرک آرید تا این بتان و مشرکان دستگیر شما
شوند و باز رهانند شما را از عذاب دوزخ و آن وعده خلاف کردم شما خدای را
که خالق حقیقی شما است اجابت نکردید و اطاعت ننمودید و مرا که عدو و دود ملعون
و ملعون الله بودم اجابت کردید و بوسوسه شیطانی فریفته و مغرور گشتید و از
وعده رحمانی غافل شدید وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا أَن
دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي و مرا بر شما تسلط قهر و جبر نبود که شما را بکفر و ضلالت
ببرد و روا اکراه مینمودم بلکه بتزیین و وسوسه و تلبیس هنده باعث می شدم و شما را
بسوی باطل میکردم شما را [illegible] غفلت پیش عقل افکند و حق را از باطل فرق
نکردید و وعده دوست از فریب دشمن نشناختید و باختیار خود در کفر و ضلالت
افتادید فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنفُسَكُم پس ملامت مکنید مرا بلکه ملامت
کنید نفسهای خود را که این همه باختیار و اراده خود کردید بتکلیف و تعیین ما أنا

بمصرخکم وما انتم بمصرخیّ نه من شما را فریاد توانم رسید درین عذاب و نه شما مرا فریاد
توانید رسید و من کافر شدم آنروز که سجده نکردم و بدرستی که کافران را عذاب ابد خواهد بوده
کافران گویند راست میگوید ما بفریب تو مغرور شدیم و از فرمان انبیا غافل گشتیم و بعقل و درایت
رجوع نکردیم و آن کفر و ضلالت همه باختیار و ارادت خود کردیم همه گویند بیائید بر خویشتن بگرییم
و نوحه و زاری کنیم یا پانصد سال صبر کنیم یا نهصد سال نوحه و زاری کنند و باز گویند صبر کنیم پانصد سال
صبر کنند پس گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص برابر است
ما را خواه نوحه و زاری کنیم و خواه صبر ما را ازین عذاب خلاص نیست باز فریاد کنند
یا مالک لیقض علینا ربک ای مالک بگو تا خداوند تعالی ما را بمیراند تا ازین عذاب خلاص
یابیم قال انکم ماکثون مالک گوید بعد ازین شما را مرگ نیست شما دایم همچنین در عذاب
باشید باز ناله و زاری کنند هزار سال تا بر آن گویند خداوندا غلبت علینا شقوتنا
وکنا قوما ضالین شقاوت ما بر ما غلبه کرد و ما ندانستیم خداوندا
ما را ازین عذاب بیرون آر و بدنیا فرست اگر وقتی طرفة العین بی فرمانی کنیم ازین
یکی بصد عذاب کن فرمان رسد خوار مانید در دوزخ و سخن مگوئید پس نومید شوند
و در دوزخ وادیست هبهب نام جباران را اندر آن وادی اندازند
فرمان رسد هل امتلات پر شدی بار دوزخ گوید هل من مزید هست هنوز

ذکر نوحه و زاری کردن و نا صبری نمودن دوزخیان

صفت دیگر از دوزخ

بلیغ

ذکر تعذیب مومنان و شفاعت انبیا و رسل و ملائکه

چیزهایی دیگر که از وی کنند حال کافران آن باشد [illegible] است ابو درگفته

و تغییرات اگر جمع کنند دو دفتر شود [illegible] ذکر تعذیب مومنان و شفاعت

انبیا و رسل و ملائکه مومنان را [illegible] الذین [illegible]

و [illegible] و تغییرات [illegible] عاصیان امت و [illegible]

[illegible] مالک زنند [illegible] آتش [illegible] ایشان [illegible]

در آن هول [illegible] ایشان [illegible]

به آتش [illegible] عاصیان [illegible] ایشان [illegible]

[illegible] آتش [illegible] مالک [illegible] آتش [illegible]

و گویند ای مالک سیاه روی [illegible] جای آتش [illegible]

امروز [illegible] آتش [illegible]

[illegible] تا هفتاد هزار سال ترا [illegible] عذاب کنند و خاک نهاد [illegible] و انتقام

[illegible] باشد که [illegible] عذاب [illegible] مالک [illegible] غضب شود

زبانه [illegible] کنند [illegible]

از آن هول ایشان [illegible] فراموش شود و آتش [illegible] ایشان در آید [illegible] یکی را [illegible]

[illegible] از اهل عرصات و صراط بر خیزد و شور از مادران و پدران و فرزندان خود [illegible]

که از آفتاب درجی به پدید آمشند و بصد فاقه بر وی بطرا آنکه زیر دوزخ بپرند و پای بکنند

و پسران و دختران و طفلان که کنار مادر و پدر خود دیگر شان از سینه دور و

می آمدند از زمان تنور آتش معاینه کنند فغان برآرند و بگویند وای بر ما

دختران و طفلان بروند خود را در آتش افکنند بدست و پایها در رو پدر

در آویزند آتش پدر بدن ایشان سبب سالها راه بگریزند ایشان فریاد کنند

گویند خداوندا اگر پدران و مادران ما را بدوزخ می اندازی ما را به پهلوی دوزخ

ایشان بدوزخ در اندازی که ما را از ایشان در دنیا جدا کردی و هم در عقبی

جدا میکنی در عقبی ما را جدا مکن که امروز ما طاقت جدایی ایشان نداریم

هر یکی پدر و مادر خود را بگرفته فریاد و زاری کنند با ناله و زاری:

ایشان نعره بود در ملکوت و شور در جبروت افتد ملائکه عرش و کرسی

همه در گریه شوند و خلایق زمین و آسمان جمله زاری کنند و همه فریاد کنند و فغان

برآرند و گویند خداوندا اگر بر این گنهکاران قهر میکنی یکی بر این طفلان

رحمی کن در عین این نوحه و زاری ناگاه جبرئیل صلوات الله علیه از

حضرت جباری در رسد و دوان بیاید و خلایق همه چشم در رو دارند

که مگر فتح بابی پدید آید او چند شیشه آب از زیر عرش بیرون آرد و برا

طفلان دهد

طفلان و پیر و کوید این آب حسرت دوزخ است از برای طفلان آن آب سوزی آتشی دوزخ افزون تر از آن
آتش بگیرند و قطرات آب چون شهاب در دنبال آتش کنند تا تمام گشته شود طفلان حمله بجز
که این آب حسرت است پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این آب گریه چشم گناهکاران امت است و این
آب گریه معصیت زده کانست که در دنیا از خود گناهان خود گریستند این آبی است
که مادران و پدران در مصیبت مرگ فرزندان بر رخسار خود روان کرده اند فرزندان
چون کودکان طفل که هر یکی چون مادر و پدر در قطرات آن میگشتند تا گاه و از کینی گاه
تقدیر عقاب اجل در قطرات آب بیدار کرده و هر یکی به نحو مرگ گرفتار گشته آتش فراق مشتعله زده
در سینه های مادران و پدران بکباب و دلهای ایشان خراب که ایشان سوخته و آه جگر در
بر آورده و جوی آب از چشم چشم ایشان روان کنند این آن آب است فرمان بیجوان در سینه های میکردند
در زیر عرش جمع گشتند تا امروز دستگیر این دو ماندگان گرد در اخبار الآخرة مسطور است
چون فاسقان و فاجران و گناهکاران و بدکاران و شرابخواران و زناکاران و ربوا
خواران از پل صراط به دوزخ افتند اصحابی که ایشان در دنیا به نعمت های مغرور
بوده باشند ایشان را یکبار غوطه در دوزخ دهند و دیگران بعضی را آتش تا شتالنگ
باشد و بعضی را تا ساق و بعضی را تا زانو و مومنان امت محمد صلی الله علیه و سلم
که عاصی باشند از این زیاده نباشد و عاصیان امت دیگر را بعضی را تا کمر و بعضی را تا سینه

وبعضی را تا حلق و بعضی را تا لب آتش بود اما موضع سجود را و زبانی که در وی یکبار
ذکر وحدانیت خدای تعالی و تصدیق رسالت پیغمبر صلی الله علیه و سلم رفته باشد یارا
نکند و آسیب قدرت سوختن آن موضع نباشد در اخبار الآخرت مسطور است که بعضی
از گناهکاران این جماعت در پل صراط محبوس باشند مؤمنانی که از پل گذشته اند
دیگران دوم استمالت باشند و دیگر بیشتر یکدیگر روند کسی چیزی نگوید و هیچ فرمانی نرسد
بندگان گویند کسی را شفیع آریم تا شفاعت ما کند در شرح مشارق و مصابیح
مسطور است همه بر مهتر آدم صلوات الله علیه آیند و گویند ای آدم پدر که دوم خدای
تعالی ترا بید قدرت آفریده است و مسجود ملایک و مخدوم خلایق گردانیده و در بهشت
اعلی مقام تو تعیین کرده امروز شفاعت ما کن مهتر آدم صلوات الله علیه فرماید
من نتوانم گناهی عظیم کرده ام گندم که منع بود خورده ام و لیکن بر نوح بروید مهتر نوح
صلوات الله علیه آیند او هم امتناع آرد گوید من گناه کرده ام و گفته ام إِنَّ ابْنِي
مِنْ أَهْلِي و او از اهل من نبود کافر بود من نتوانم بر ابراهیم روید بر مهتر ابراهیم
صلوات الله علیه و سلم آیند او هم امتناع آرد فرماید من در دنیا سه دروغ گفته ام
یکی گفته ام إِنِّي سَقِيمٌ دوم أَنَّهَا أُخْتِي سیوم بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا
و این هر سه برخلاف بود و نه مریض بودم و نه سارا خواهر بود و نه بتان را بت بزرگ

شکسته بود

شکسته بود بلکه من شکسته بودم امروز در آن جرایم شفاعت دیگری که قوام کرد
بلکه تو بی سببه بدیدی پیغمبر بیست صلوات الله علیه اجمعین امروز اصطناع کنند گوید قبیله
گشته ام امروز در آن جرایم بر پیغمبر عیسی بود بر پیغمبر صلوات الله علیه اجمعین امروز
اصطناع کنند گوید که قربان الا اخوانه امروز او ما در حرز انا لست بلا کفته از من
در آن شرم میکرد از تو ام بر محمد رو دیدم بر محمد صلی الله علیه وسلم و جمیع امتان و پیغمبر
آدم و انبیاء دیگر همه در پی علم محمد صلی الله علیه وسلم امید دارند که محمد در دکان ما
نور دهد نمیکند و ایمن در کرم بر کسی مراد شفاعت امتان ما کنی آدم و من او
تحت لوائی یوم القیامة محمد صلی الله علیه وسلم قبول کند از حق سبحانه
اجازت خواهد و گوید خداوندا و مرا امید تو ام که در حضرت تو گستاخی کنم و قصه حال
درماندگان امت بموقف عرض رسانم تو رحیم الحضرت مسطور گشته فرمان رسید
محمد را انبیاء آخرت محبت تو آفریده ام ربوبیت خود و معبودیت تو اظهار کردم
که اگر مقصود تو نمی بودی از فلک و ملک نشان نبودی و اگر مقصود تو نبودی از زمین
و آسمان اثر نبودی و اگر تو نمی بودی از عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ
نام نبودی و اگر تو نمی بودی از جزا و سزا نشان نبودی من بهشت و دوزخ برای
تو آفریده ام و عالم و آدم بمحبت تو در وجود آورده ام امروز در روز در یافته مراد

أ

و وقت یاد داشتن تو بخواه از من هر چه میخواهی چنان خواه که دوستی از دوستی خواهد

طلاب

تا هر چه خواهی بیابی در مشارق و مصابیح بر سبیل ایجاز و در اخبار الاخرت به تفصیل

ذکر شفاعت حضرت محمد صلی الله علیه و سلم

مسطور است چون سید المرسلین علیه السلام را اذن شود آنگاه سجده شفاعت کنند

تا آنکه اذن شود دست از آستین شفاعت برون نتواند کرد قال الله تعالی من ذا الذی

یَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ پس سید المرسلین

علیه السلام بعد اذن پیش آید و خدا را سجده کند و دیری در سجده ماند فرمان رسد

یا محمد سر از سجده بردار سید المرسلین علیه السلام سر از سجده بردارد و خدا را حمد و ثنا گوید

بعد آنچه مر او را الهام شود پس گوید خداوندا امتی گناهکاران و جمعی بی سر و پا درمانده

اند اگر کرده و گفته خود پشیمان اند اگر چه بندگان بد اند آخر از بندگان تو اند اگر شان را

بیامرزی جز احسانی و اگر عقوبت کنی سزای آنند اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبَادُکَ

وَاِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّکَ اَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ حق تعالی میان فاسقان خلایق که در دوزخ

فاسق

و بر سر پل محبوس ماند حدی پیدا آید و فرمان خدا تعالی رسد امتقدار شفاعت تو آمرزیدیم

پیغمبر صلی الله علیه و سلم بار دوم سجده کند دیری در سجده ماند گوید امتی امتی یا رب اغفر

امتی بار فرمان رسد محمد سر بردار پیغمبر صلی الله علیه و سلم سر بردارد خدا را حمد و ثنا گوید

باز هم به جمله حدی دیگر پیدا آید از آن جمع امتقدار دیگر بیرون آرند بار پیغمبر صلی الله علیه و سلم

و دفعه سیوم سجده کند

و دفعه سوم سجده کند که بار امتی امتی و در هر بار سجده ماند فرمان رسد محمد سر بردار با حق تعالی
حدیث همان الا فرمان شود هر که مقدار دیگر ایمان دارد بیرون آرید پیش از آنکه گناهکاران جا شوند در بیابان
و گرفتار با بهشت برده و بعضی مومنان متقی از پل صراط گذر شوند و گرفتار دوزخ شوند و بعضی مومنان
برادران خود را در دوزخ ببینند فریاد برآرند و گویند خداوندا ایشان را با ما بودند فرمان رسد ای مومنان
کسی را که بیشتر شناسید بیرون آرید ایشان را بطلبند و بیرون آرند در میان یکی آید و در جای
گوید هر یکی به آستین یا من آشنا شد کسی گوید که چون مرا نمی شناسی من آن کسی ام که ترا آب وضو
رساندم و دیگری شناسد او گوید من آن کسی ام که ترا آب وضو داده ام ای مومنان مرا شفاعت
کنند بار خدایا ایشان مرا در دنیا [illegible] فرمان شود ای مومنان شفاعت شما قبول کردم در دل
هر که مقدار دیناری و نصف دیناری ایمان است او را بیرون آرید ایشان را بیرون آرند
این روایت صحیح از بخاری است و در روایت صحیح از ابو مسلم بجای لفظ ایمان خیر است
و مراد از هر دو یعنی از لفظ ایمان و خیر احتراز از منافقان است یعنی منافق نباشند زیرا که
در دل منافق ایمان نیست در تمهید المعرفت مسطور است که چون بار ملائکه را فرمان رسد انبیا و
شفاعت کردند مومنان شفاعت کردند بشفاعت ایشان من خلق از گناهکاران را بیرون
آوردم شما چرا شفاعت نمی کنید تا بشفاعت شما هم طایفه را بیرون آرم مهتر جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و کروبیان و حاملان عرش صلوات الله علیهم همه شفاعت کنند فرمان رسد در دل هر که

صفوا از سیصد و اند ارکان ایمان هست بیرون آرید بیرون آرند و در تمهید المعروف مسطور است باز

گویست چون از رحمت محمد صلی الله علیه وسلم سجده کند و بماند و دیگر بدو زاری کند و دیر در سجده ماند

فرمان آید ای محمد سر بردار هر چه امروز ترا خوشنود خواهم کرد محمد صلی الله علیه وسلم سر بر آرد و خدا را

حمد و ثنا گوید فرمان رسد هر که یکبار لا اله الا الله از اخلاص دل گفته است بیرون آرید در

مشارق و مصابیح مسطور است ملائکه دوزخ گویند خداوندا در دوزخ کسی از آنها که ذره از

ذره خیر باشد نمانده است فرمان رسد ای خازنان دوزخ با شفاعت انبیا و اولیا و ملائکه

و مومنان خطاکنان همه را از دوزخ بیرون آوردیم اکنون کسی نمانده است که شفاعت باقی

مانده کنند جز من که خدایم همه را اکنون من رحمت خود را شفیع حال ایشان کرده ام و آن

کسانیکه از شفاعت ناامید شده اند بیرون آرم حق تعالی ید قدرت قدیم خود را اندازد و کسانیکه

هرگز هیچ از ایشان خیری و نیکوئی در وجود نیامده باشد و همه عمر خویش بدکرده باشند بیرون آرد

ایشان سوخته و سیاه گشته چون انگشت سیاه بیرون آیند جوئی است از زیر عرش بیرون

آمده اسم آن نهر الحیوة است خواهند ایشان را در آن نهر بشویند و ایشان را عتقای الله نام نهند

در تمهید المعروف مسطور است باز فرموده اند محقق بید قدرت خود هر دو را از دوزخ بیرون دیگر را

جا که کجائی در درکات مانده باشند چنانچه مرغ دانه را از تفحص کند بچیند همچنان تتبع کند

بیرون آرد و در نهر الحیوة بشویند ایشان را جهنمیان نام کنند در بهشت اهل بهشت الفطا نوزاد

شفاعت الله جواهر

51

عفا الله عنه خواهند باز فرمان رسد بملائکه تفحص کنید که کسی از گوینده کلمه طیبه در دوزخ مانده
باشد گویند خداوندا ایشان از هر کار مانده اند فرمان شود ایشان را بیرون آرید باز ذره لا شود ایشان را
بدوزخ برند ایشان بحجت ایستند گویند خداوندا انبیا وعده فرموده اند که ما را از دوزخ بیرون
خواهند آورد باز بدوزخ نخواهند فرستاد فرمان شود راست گویند فرمان شود ایشان را میان
بهشتیان ببرید و در بهشت ایشان را الاخره مسطور است باز فرمان رسد تفحص کنید کسی از گوینده کلمه تنها
بدوزخ مانده باشد گویند بار خدایا چند نفر از کشندگان مسلمانان که ناحق کشته مانده اند
و هر یکی را هفتاد هزار بار در دوزخ قصاص شده است فرمان شود مقتولان ایشان بیرسید اگر
عفو کنند بیرون آرید و الا امروز هر یکی را بنوعام تا بر پل صراط که مظالم گاه حق تعالی
است هفتاد کان بار دیگر قصاص کنند و باز بدوزخ افکنند قال الله تعالی وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا
مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا ملائکه بروند و مقتولان را حاضر آرند و اما اول
حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها دست حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه گرفته
و خون آلود پیراهن او و روان کشته و جامها خونین آلوده او بدست دیگر گرفته در مظالم حاضر آید
و فریاد کند خداوندا داد می خواهم قوم مرا داد بده سید المرسلین علیه السلام را خبر شود سید
علیه السلام برود بر سر فاطمه رضی الله تعالی عنها حاضر شود فرماید ای فاطمه کشندگان حسین را
بمن بخش فاطمه رضی الله تعالی عنها گوید ای پدر بعد از امت توانی فرزند غریب مرا در دشت

ف ذکر در آمدن حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها ... خون حسین

کربلا با حلق حلق بریده اند و سر از تن جدا کرده چنانچه بر سر نیزه داشته که گنجشک در گلو جگر
سال
گوشته سی سیصد و هزار آدم را ... امری داد خود بستانم ملائکه گویند ایها العاطر در بین پنجاه هزار
یزید و عبید الله و عمر و سعد و عبید الله زیاد و شمر و قریشی را که کشتگان فرزندان اند در دوزخ
هفتاد و کان هزار بار قصاص کرده اند و گوشت و پوست ایشان در آتش قهر گداخته هنوز
چه مطلب باشد همه درین مقال باشند که بر سر خلایق در هوا آواز سرود و چنگ و رباب
و دف و نای و رقص و سماع پیدا آید همه نظر بالا کنند گوشکها بینند که چون ملخ در هوا
پیدا شده و تمام مروارید هوا گرفته هر یک از یک دانه است مروارید بعضی تمام دنیا در هر یکی
هفتاد هزار غرفه و در هر غرفه هفتاد منظره و در هر منظری حور نشسته و سر بیرون کشیده
و در هر منظری رودی و سماعی و سرودی که اهل جنات بشنیدن آن همه حسرت کنند و متحیر
بود
باشند ملائکه را پرسند این گوشکها چیست ملائکه گویند این گوشکها آنست که زیر عرش
این زمان فرمان شده است تا در بهشت بر بندار برای کسانی که امروز میان خود یکدیگر را بخشند
الزهرة
همه فریاد کنند عفو یا خداوند ما بخشیدیم تعالی ایشان را بیرون آرند و صاحب ... و اخبار
مسطور است بعده دو مرد باشند در دوزخ ایشان فریاد سخت کنند چنانکه از فریاد ایشان
خلایق عاجز آیند فرمان رسد که ایشان را بیرون آرید و بپرسید که این چندین فریاد چرا میکنند
خازنان دوزخ آنها را بیرون آورند پرسند گویند خداوندا بر آنکه مگر ترا بر ما رحم آید و ما

شد و رحمت ...

شود حجت من بر شما آنست که هر که بینید خود را باز در دوزخ افکنید یکی برود و خود را در دوزخ افکند فرمان نبود ما را که گوئی حجت او مستدام علیه آتش برد و باغ و بوستان کرده دیگری همچنان باشد فرمان رسد همچنان اطاعت فرمان ما نمیکنی گوید چه خداوندا من مشنیده ام کی روا بود از دوزخ بیرون آمدن از پی بعد از آن آتش دوزخ بر روی حرام باشد من در حرام چگونه آیم فرمان رسد اری همچنین است او را بر حمت بهشت باز برند در تنبیه المعرفت مسطور است آخر کسی که از دوزخ بیرون آید هفتاد سال باشد در دوزخ فریاد کند و گوید خداوندا انبیا و اولیا و ملائکه و اتقیا هر کسی را شفاعت کرده مرا کسی یاد نکرد مرا فرو گذاشتید که ما امیدوارم فرمان رسد گناهی که کردی بدین تعجیل چگونه بیرون آیی او بنالد و گوید خداوندا اگر مرا بیرون می آری روی من از آتش بگردان و پشت من سوی آتش کن چیز دیگر نمیخواهم فرمان رسد اگر همچنین کنم چیز دیگر میخواهی او عهد کند که نمیخواهم روی بگرداند سمت بهشت کنند و پشت سمت دوزخ کنند جایی که نظر او بیرون دوزخ افتد بنالد و گوید خداوندا بر لب دوزخ قرارم ده فرمان آید تو عهد کرده بودی چیز دیگر نخواهم او را بر لب دوزخ آرند چون آنجا آید در آن حوالی درختی باشد چنانکه در نظرش سایه آن درخت افتد بنالد و گوید خداوندا در سایه آن درخت جایی ده فرمان رسد تو عهد کرده بودی که چیز دیگر نخواهم او گوید چیز دیگر نخواهم او را برند در سایه آن درخت

اشارت دختران ابی بر انوکلی پس برین در سایه درخت آید باز انجا بیشتر و بیند بهشت
در حقی بیند گوید خداوند از سایه آن درخت فرا دور فرمان رسد تو عهد کرده بودی چیزی نخواهم
گوید بلی فقط میخواهم اگر بدهی عهد کردم چیزی دیگر نخواهم فرمان رسد زیر آن درخت رود انجا برود و جای که
نظر او بر در بهشت افتد گوید خداوندا مرا اگر در درون بهشت بفرستی برود بهشت جای رود فرمان رسد
بعضی را عهد کرده بودی چیزی دیگر نطلبم گوید بلی قدر میطلبم اگر بدهی چیزی دیگر نطلبم فرمان رسد
برو در بهشت رو چون بر در بهشت آید هم حوران ببیند حور و قصور معاینه کند فریاد برآرد
گوید خداوندا مرا طفیل همه مرا در درون بهشت فرستد فرمان رسد ای بنده من چهار عهد بشکستی
و میشکنی اینچه عهد است گوید بلی قدر رضا هم اگر بدهی عهد کردم بعد از این از تو چیزی نخواهم
فرمان شود او را در بهشت فرستید بعده فرمان رسد بخواه از من هر چه میخواهی گوید من عهد کرده‌ام
بعد از این از تو چیزی نخواهم حق سبحانه و تعالی بخندد و ازان تبسم کند و فرماید بنده من این همه
عهد وفا میکند فرمان شود تا در بهشت برود چون در درون بهشت رود فریاد کند و بگوید خداوندا
در بهشت همه از فرشتگان جای نمانده است بهشت پر است من کجا روم فرمان رسد برو جای تو خالی
و آن هم چند دنیا است ده بار برود جای بیابد پس فرشته پیش شود و جای او نماید که تو شکی
ببیند هم چند دنیا ده زن یابد از حور عین و چیزهای دیگر ناخواسته یکی بده یابد پس گوید آنچه
من یافتم کسی نیافت و آن کمترین مرتبه بهشتیان است بالاتر هم بر قصه بهشتیان العبد المعطی

[illegible]

ذکر بهشت

ذکر دخول جنة و درجات الجنان و در تفسیر المعرفة مسطور است چون اهل بهشت همه
سلامت از پل صراط بگذرند بگویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن پس همه منتظر باشند
در زمان فرمان رسد هر کرا بر ما حقی هست بخیزد و بستاند آنگه بر یکدیگر [illegible]
کسی برنخیزد باز ندا آید [illegible] رسد [illegible] از جانب حق باشد فرمان رسد
و جنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین اینجا را بر ما حق است گویند
تا بر چیزی متقیان که در راه خدا وقتی که [illegible] اجابت داده باشند یا
تشنه را آب داده باشند و وقت غضب چشم فرو خوابانده [illegible] عفو کرده برخیزند

ذکر غسل کردن در چشمهٔ رضوان

فرمان شود ما دیگر [illegible] شما بهشت میدهیم شما مقتدی شوید همه بر سر چشمه رضوان روند
آبی است آنجا در زیر عرش می آید [illegible] چشمه رضوان خوانند همه بر سر آن چشمه آیند فرمان
غسل کنید همه غسل کنند چون از آنجا بیرون آیند روی همه ایشان سفید و روشن چون نقره
خام و صاف چون [illegible] چیزی [illegible] شود [illegible] ایشان
باشد از طرف سینه نماید [illegible] حسن و جمال ایشان شود که حوریان [illegible]
فرمان شود تا ملائکه در آیند و [illegible] ایشان را [illegible] بهشت
ملائکه در آیند صد و بیست فوج کنند هشتاد فوج امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
و چهل فوج امة جمیع پیغمبران و امتان دیگر باشند پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم.

و امت او را مقدم کنند علی شفیع بر پای کنند حضرت محمد صلی الله علیه وسلم با امت خود زیرا بنشیند

مقرب آن علمهای دیگر هر یکی از پیغمبران با امت خود زیر علم ایستند علم حضرت محمد مصطفی صلی الله

علیه وسلم از علمهای دیگر بلند تر بوده باشد با علم حمد و همچنان مهتر جبرئیل و مهتر اسرافیل و مهتر

میکائیل صلوات الله علیهم هر یکی با هفتاد هزار فرشته بر دست هر یکی طبقی از نور و طبقی از عطر

از حضرت مالک الملک تعالی استقبال مومنان کنند رضوان با اهل بهشت استقبال کنند و صد هزار

براق با زینها و لگامهای زرین مرصع و مکلل و صد هزار تختها و جامه از حلهای بهشت

همه حریر و دیبا رنگین رنگ شده بعضی از استبرق و سندس و صد هزار هودج زرین مرصع و مکلل

و صد هزار از نور و مکلل بر ابر پیش آرند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و مومنان را

مصافحه کنند و همه را حلهها رنگارنگ بپوشانند و تاجها بر سر نهند و کمرها از نور بر میان بندند

هر یکی را بر براق سوار کنند و زنان مومنان بر هودجها بنشینند و تختی از نور بیارند

در فردوس تمام آراسته به انواع زیورها که وصف آن نتوان گفت خدای تعالی دیگر نیافرید حضرت محمد

مصطفی صلی الله علیه وسلم بر آن تخت بنشینند و لشکرها افراشته شود و بر دوش برگیرند

و تاجی از نور که حکمت خدای تعالی تقاضا کند بر سر او فرستند بر ترتیب سوی بهشت روان شوند

تخت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم پیش انبیا و دیگر همه عقب و عقب ایشان مومنان فوج فوج

بروند و حضرت میکائیل صلوات الله علیه و دیگر ملائکه از آن طبقها نور و عطر بر سر حضرت

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم

57

۳

محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم با هفتاد هزار فرشته با نکهت و فر و از هفتاد هزار براق
بازین و لگام زرین مرصع و مکلل در رکاب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
جنیبه روند و هفتاد هزار علم نور لعل و سپید و سبز پیش پیش حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم افراخته باشند و در بهشت مشتاقان بهر انتظار استاده چون با مطرقی آواز
سرود گویند بر سر کان کوناکون در هوا بر سر مومنان با انواع ترنم بنوازند و بر سر هم سایه کهه
برو ند مومنان بهشت با بخانها رضوان آیند و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا
بخواهند و نعیم های خوش بر آرند مهتر آدم و جمیع انبیا صلوات الله علیهم آن زمان زیر لوای
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باشند آدم و من دونه تحت لوائی یوم القیامة
غلغله در ملکوت اعلی افتد محمد صلی الله علیه و سلم با اهل بهشت در بهشت بر سر حوران
و غلمان بر بامهای بهشت تماشا بر آیند و کروبیان بر بام عرش به نظاره ایستند و تری
الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و در هر برجی از برجهای بهشت طبل
خرمی بکوبند و بر کنگره های علیها نور برپا کنند باد اراقی که در وهم آدمی نگنجد و هیچ زبانی
وصف آن بیان نتواند کرد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم با مومنان در بهشت آید که هر کسی
که از امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باشند از روز باقدر دار و کرده هر اینجا در شاخی در بهشت
آید که مهتر سلیمان بن داود علیهم السلام هرگز در دنیا بود و همت آن مقدار در دوران او در ابا شد

وچون نظر مومنان بر در بهشت افتد همه گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا
الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین چون در بهشت رسند حق سبحانه
وتعالی بکام ویک زبان ندا کند چنانچه همه خلایق بشنوند خلوا بسلام آمنین پس فرمان
رسد ای محمد تو با امت خود از دری که راست با بهشت هشت درهای بهشت حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم با بهشت خود در آن در آید کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک براند
وقدم شریف در بهشت نهد مومنان در عقب آنجناب در آیند و حمد خدا کنند الحمد لله الذی
احلنا دار المقامة من فضله خازنان بهشت گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین ملکا و پادشاه اصحابنا و الیها بحرمت حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم مراجع
با جمیع مومنان جمع گردان وچون بر حوض کوثر رسند حوضی بینند که کرانهای او در عیان ناپدید

حوض کوثر

وچون آفتاب روشن ودرخشان بود و گل او مشکل ازفر بود وطول او یکماهه راه باشد
وآب او سفیدتر از شیر وشیرین تر از شهد بود وخوشبوتر از گلاب و زعفران باشد ودر
کرانهای او بعدد نجوم آسمان کوزهای سیمین وقدحهای بلورین باشد حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم بدست مبارک خود آب برکند وبمومنان دهد اول صد نفر فقرا ازنها جوانمرد
دهد بعده امت دیگر را بخورانند وگویند الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله وبعد هیچ وقتی باز تشنه نشوند پس ملائکه را فرمان شود وحشی

شوند هر یکی را سمت درجات مقام و خانه و قصر او بر ید چنانکه بروایة جمیع مومنان
خانهای خود بدانند چنانکه امروز در دنیا میدانند و در اخبار الآخرة مسطور است [illegible] بهشت
بهشت اندر زیر یکدیگر بر آسمان هفتم آفریده شده و هر بهشت زبر یکدیگر است چنانکه زیر
دنیا آسمان و این روایت کشف در صورة والنازعات نیز آمده است و در اخبار
مسطور بقول ابن عباس رضی الله عنهما بهشت اول را دار الخلد گویند از نقره   اسامی بهشت
خام است در آن عوام مسلمانان نزول کنند بهشت دوم را دار المقام گویند
اند از یاقوت سرخ آفریده اند اغنیا و ارباب کرامت آنجا نزول کنند بهشت سیوم را
دار السلام گویند آنرا از یاقوت سرخ آفریده اند [illegible] آنجا ساکن شوند
بهشت چهارم را جنات عدن گویند و جنات عدن از زمرد سبز است و بعضی عبید
و امام مومنان که ایشان مرتبه مساوی هم [illegible] و سلطان عادل باشند و سخیان
و عادلان و غازیان و زاهدان و امامان مسجد آنجا نزول نمایند و بهشت پنجم را
دار القرار گویند از مروارید روشن است علما با عمل و حافظان آنجا فرود آیند
و بهشت ششم را جنات النعیم گویند و آن از زمرد لعل است شهیدان حکیم فرود
آنجا نزول فرمایند و بهشت هفتم جنة المأوی نام است و آن از نور جلال است انبیا
و علما با عمل آنجا باشند و میان آن غرفه ایست که بر سر الطریق ابر نمایند و آن غرفه از نور

واو را مقام محمود بخواهند و وسیله نیز خواهند حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم انجا نزول
فرماید و هر یکی مقام و درجات به اندازه طاعت خود یابد و هم چیزها معاینه کنند که مالا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر نه هیچ بیننده مثل آن وقتی دیده باشد
و نه گوش هیچ شنونده شبیه آن شنیده باشد و نه در خاطر هیچ صاحب فکر مثل آن
گذشته باشد و در رساله عبهر مسطور است که کمینه کسی که در بهشت مقام یابد و او را از دنیا چند
طاعتی خوانده باشد بود که وی را هم چند دنیا ده بار که دیوار او یک خشت زر بود و
یک کلوخ او از ... لعل و یاقوت باشد و خاک آنجا زعفران باشد و در آنجا
هفتاد هزار ایوان بلند بود که ... آن از زمین پانصد ساله راه باشد و در وی غرفه‌ها
و منظرها بود که در هر غرفه و منظری حوران و غلامان و مغنیان باشند که رود و سرود
ایشان روح را روحی و دل را فرحی حاصل آید و در آنجا هفتاد هزار شارستان باشد
و در هر شارستانی هفتاد هزار باغ بود که تنه هر درختی زر و شاخها از مرجان و لعل و برگها
از زمرد سبز باشند هر درختی را آنقدر سایه باشد که اسب دونده صد سال از سایه او نتواند گذشت
و هر درختی هفتاد هزار گوناگون میوه باشد و همچنان که یکی از ایشان بشکنند در زمان
بجایی آن دیگر میوه‌ها آید و پخته و رسیده گردد و هر میوه که از آن بخورند هفتاد نوع
لذت گوناگون دهد که اگر امروز آن لذت در کام مرده نهند در حال زنده گردد و هر بار

هر میوه

که هر میوه بهشت که از درخت بچینند و بخورند بجای آن چند میوه که همان چیزه باشد فی الحال میوه
تازه بجای آن بیرون آید و تا آنکه آن نماید آن به دست او باز درست شود و دوم چیزی که شکوفه
همو من بیشتر باشد و بعضی یکی هزار باشد و زمین آن باغ از یاقوت سرخ و سبز
و زمرد باشد و گیاه او زعفران بود و در کنار از درخت طوبی و سدره یکی آن شاخ
بود که اسب دونده صد سال از سایه او نتوان گذشته و در هر شاخی هزار هزار رنگ میوه
و زیر هر برگی صد جنس جواهر بود که اهل بهشت از آن میوه‌ها خورند و در آن هفتاد
هزار پیاله باشد از شراب و سیه و سبز که همه جواهر ... باشد ایشان با سوار
بیرون و هر یکی که خواهد ... و آنجا چهار جوی ... باشد یکی میرود و یکی بدیگر نیامیزد — ذکر چهار جو
یکی جوی شیر دوم شراب سیوم شهد چهارم آب و هر دو ایشان کلام چنانچه باری تعالی در کلام
مجید و فرقان حمید خبر داده فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من
لبن لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من
عسل مصفی در تفسیر امام ... غزالی رحمة الله علیه ... در بیان آیه
که دجله از ماء نهر جنة است و فرات از لبن جنة است و نیل یعنی نهر مصر از نهر
خمر جنة و جیحون یعنی ... از عسل جنة بیرون آمده است و در شهر ... مشهور
همین ... است ... دلیل ... از کوه ... بیرون آمده است و چون این بنده

مونس دنیا و بهشت و بنیوندلستان نهاکنتم ادخل مساطعاً و واضحاً و اسکن خالداً

مخلداً ابدی در رایی باباهان تمام وسعه و ساکن سو بار حسنه و انوار روحستان بیایی بهشت

در روز بنده باشی و کسی نکنی این بحر اینجا این تماشا که فنا پذیر دهد بلکه بنده و در توقی بحر

چو پیوستند در رو باشی ما مری نکنی نباشی بلکه باشی خیر الماکه ... اندیشه چو راه بنده

اندیشه شغل و راحت و فرحت و استراح دقوق بحر حقیقی بدانی و پیوسته چو ان

مایی و نعمتهای آن بحار ... و که نه شود و در آن اخترو کنیزان بطلب حلهای رنگین دهند

و استبرق و زر عقود ... و جو بر لعل و دیبا سبز و کسوتهای رنگین باکون به بخشند که در رسا عشت [illegible]

هزار نوع کسوت بکر ما زر و تخت ... ترنگ نکون و بر وی تاجهای مرصع و حلقها که بر روی

و مروارید چون آفتاب روشن ... باشد ... هر زمان تاجی دیگر بسر نهند و ورا

هشتاد هزار خادم و چهل هزار غلامان و بیست هزار کودکان طفل که چون در مکنون پیش او

بازی کنند و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رأیتهم حسبتهم لؤلؤا منثورا

و هفتاد و دو حور بخشند که مغز استخوان ایشان از بیرون ساق نماید اگر یک انگشت

بیال حور بهشت را بنمایند همه عالم عاشق و دیوانه او گردد و اگر از قوت یک ... ان دهند همه

دنیا یک ... او باشد در تمهید المعرفة مسطور است که اگر ... از ... مروارید ... بلند اگر

بهشت ... بنصب کنند که طول ... از جا به شام ... باشد هر زمان ... صبا

از سکره الجنه

[illegible] قطره [illegible] از بوی خوش آن عالم پاره [illegible] کرده باشد [illegible]

و در جهان [illegible] در جنب مسافت آسمانها [illegible] که میان مشرق و مغرب [illegible] هر [illegible] هفتاد هزار

مرغزار هست و در هر مرغزاری هفتاد هزار رود روان است و در هر [illegible] هفتاد هزار [illegible] بوستان

هست و در هر بوستانی [illegible] هفتاد هزار [illegible] و در هر باغی [illegible] هفتاد هزار نخلستان است و در

هر نخلستانی هفتاد هزار گلستان هست و در هر گلستانی هفتاد هزار [illegible] است

و در هر [illegible] هفتاد هزار [illegible] هست و در هر [illegible] هفتاد هزار [illegible] است

و در هر [illegible] هفتاد هزار مروارید است و در هر مرواریدی هفتاد هزار [illegible] هست و در هر [illegible]

هفتاد هزار [illegible] هست و در [illegible] هفتاد هزار ایوان است و در هر ایوانی

هفتاد هزار غرفه هست و در هر غرفه‌ای هفتاد هزار منظر هست و در هر منظری هفتاد هزار [illegible]

[illegible] تخت از زر و سبز [illegible] نصب [illegible] و گرد هر تختی [illegible]

که [illegible] ساکنان [illegible] حال [illegible]

از آنها که [illegible] نعمت [illegible] اهل دنیا [illegible]

[illegible] و [illegible] باشد که [illegible] الله [illegible]

[illegible] حاصل [illegible] و [illegible] هر طرفی [illegible]

[illegible] و در [illegible] باغات [illegible]

تختها از مروارید برای او نصب کرده باشند و در آن غرفه‌ها حریر و دیبا افکنده باشند

اطلس گسترده و بر تختها رختها و قدحها بلورین و کاسه‌ها از زر و نقره و ابریقها از

سیمین و نقل و انهار زرین بدست گرفته ایستاده و از جواهر یاقوت و شیر و شراب و شهد نهاده

گونه میوه و نعمت بود و غلامان و ساقیان در خدمت او ایستاده و بر یکی از آن

تختها از جنس انواع زینت و طبقها و عطرها و نقل و انواع میوه‌ها و جامها از حریر در آنجا

منتظر او نشسته و مغنیان هر یکی رقصی و سماعی بر گرفته و فرشتگان طبقها از نور بر دست

گرفته منتظر او ایستاده و هر بهشتی که او را خوش آید استراحت کند و بر تاجهای ایشان آن برق

نثار کنند و بر هر کدام که او را ... شود که از حوران و زنان دنیا فی الحال پرده نور

خوردنیهای بهشت کرده او را در آغوش او و بکار خود مشغول کرده و هر چه رغبت بود از خوردنیها و شرابها

و شربتها و میوه‌ها و نعمتها بر غرفه‌های آن ... که ایشان ... آن

از ناخن تا فرق سر راحت افتد و در هر لقمه لذت یابد و آن لذت باقی ماند و هرگز محو نگردد

هر چند که بخورند هر لحظه بیشتر و رغبت افزون تر باشد و از هر طبقی که آورند چیزی بخورند

و بیاشامند ... آن ... باشد که جای هر لقمه دیگر در آن طبق ... آورند

شود و بیک روایت اگر هر چیزی از جنس طعام هوس شود فی الحال ملکی بریان بر زبر

سوی او فرود آید و بر نعمت او خوانی از آن ... و از آنچه هوس کند ...

دیگر ...

دیگر گوناگون از آنها که وصف آنها جز خدا تعالی کسی نمی‌داند و خوردن آن برای بود و نعمت
یکی بهتر از یکی باشد از آنقدر که خواهند بهشتیان را که نه پیر و درد و بول و غایط و خلطی
در بینی نباشد و در آنجا شمع و سوزان و مرد و زن دیگران جا باشند که از ان بوی مشک و عنبر
آید و ما چون مشک معطر نباشد بلکه از آنها آمده از آنها بوی امروز در دنیا بر همه مرد
سر از هر مرد از بندگان به همه چشم را خفی باشد و دل را هیچ غم نبود و نیز
فِیهَا مَا تَشْتَهِیهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْیُنُ حال کسی که در اورده‌اند جنان
طاعتی نبوده باشد این است و هم از این معلوم گردد که متقیان را اعجاز باشد او شهدا و
وصلحا و علما و حافظان و امامان بود مگر ذریات را چه درجها و منزلها خواهد بود
در مصابیح و اخبار الآخرة مسطور است اهل بهشت همه مردان سی و سه ساله و در روایتی
هژده ساله و زنان دوازده ساله باشند و در روایت امام ناصر غزالی رحمة الله علیه
همه سی و سه سالگان باشند در شرح مشارق و مصابیح مسطور است همه در طول
شصت گز و در عرض هفت گز باشند و در تمهید المعرفة و اخبار الآخرة مسطور
رویهای همه چون ماه شب چهاردهم در وقت ... چون شمع تابان باشند و در هر کوچه
و محله ملائکه ندا در دهند که بعد از این شما را چه وقت در جمعیت و راحت و قرار گوید
فراغت باشید با صد هزار بهجت و فرحت باشید و هیچ وقتی زحمتی و ملالت نباید

ذکر عمر بهشتیان و قد و قامت و حسن روی

و هیچ وقتی اندیشه در ضمیر شما نگردد تَکُونُونَ خَالِدِینَ فِیهَا رَضِیَ اللّٰهُ عَنْکُمْ وَرَضِیتُمْ عَنْهُ
و انبیا علیهم السلام و شهدا اند و رفیق شما باشند که آن از جمله بهشت باشد اما بدرستی
تا بدانکه بعد از وعده‌ها یعنی بر وعده‌هایی بگذرد بطواف حضرت ایشان با رفیقان در جمع
شوق بکلی باشند و مجلسها سازند و صحبتها بجوی و با جماعت مهیا شبها کنند و از عقبا
و نیز هر چه موجب راحت باشد همه یاد آیند و دیگر بگرد حکایت کنند و در آن جمع از جنس
نعمتهای بهشت از طعام و شراب و رقص و سماع چهار باکره و هر آنچه بر عفو وقتا
پیغمبر خود وارد شوند اما حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر بند زاده و با حضرت محمد
مصطفی صلی الله علیه ملاقات کنند و از شور حال آنجناب صلی الله علیه و سلم بهره‌ها گیرند
و در تهیه ما المعروف مطهر است اهل بهشت بما مشغول در احتیاط بسیار بود و اما اعلای این سه
چیز باشد یکی خوردن و آشامیدن دوم سماع و رقص و سرور و در این هر دو نوع اکثر احوال
در جمع یاران خود و دوستان و هواخواهان که در دنیا داشتند و در آن اقل باشد که فراز
شود معنا دیدار کاسه بود و انواع اجناس دیگر بر اندازه آن سیوم اکثر احوال جماع
در لب جویها و باغات و بعضی قصرها مهمان بوده و خود معانی جماع بالذة بود که در
وهم آدمی نگنجد مگر بمعاینه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی و هر بار که جماع کنند با آنانکه
دنیا هم کرده او جا شند اما بر دو مانند و هر یکی را از غلام و کنیزک که در دنیا داشتند آنجا

او را مرتبه

اعلا مرتبه هر که از خدا و رسول زیاده باشد و همه احتراز کرده و هر یکی در تنعیم و رفاهیت
خود باشد و در مصابیح مسطور است که پیغمبر [illegible] با دوستان [illegible] خواهند کرد و بجای
خویشتن ساخت ایشان نیز با خدا و رسول ملاقات کنند و مجلسها سازند و خدا و رسول
چون ایشان مقام خود را ببینند مرتبه بهشت هیچ نوع در احتیاج باشد [illegible] و [illegible]
نباشد و آن زمان در یک بستر بر آن معروف بودی [illegible] از محبت باشند
ذکر روز [illegible] چون [illegible] در مصابیح [illegible] مسطور است که در بهشت — ذکر رد بدلی
بازاریست که [illegible] اشتوق الجنة [illegible] خدای تعالی [illegible]
و در آن جمیع و [illegible] باشد [illegible] و [illegible] بود [illegible]
که کسی را خوش آید آن بدو دهند و در اخبار الآخرة مسطور است [illegible]
[illegible] و هر چیز [illegible] ایشان وعده کرده بود [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
و لگام زرین مرصع و مکلل جنیبه [illegible] خدای تعالی [illegible]
یکی [illegible] هر چیز [illegible] آن جنیبها [illegible]
جمع شوند [illegible] منبرها [illegible] کنند و منبرها [illegible]
و منبرها یاقوت و منبرها زمرد [illegible] کافور و زعفران

تودها کنند پس هر یکی برابر اندازه عمل مرتبه باشد و هر یکی چنان تصور کند که در جایگاهی [illegible]

کسی نبود او تا نبیند [illegible] به غیر حسد و کینه باشد چون بر منبرها و کرسیها و تودهار

مشک و عنبر بنشینند فرمان رسد ای مومنان و ای اهل بهشت از من خشنود شدید پس جمله

جواب گویند خداوندا چیست ما را اگر خشنود نشویم تو ما را چیزی دادی که هیچ چیزی

کردی که در روی زمین کسی بلکه [illegible] از دوزخیان علاحده کردی و از پل صراط بگذرانیدی

و به بهشت رسانیدی فرمان رسد ای زنان بهشتیان از آن بهتر روزی خواهم کرد گویند

خداوندا از این چه بهتر خواهد بود فرمان شود که خشنود شدید از من که بعد از این هیچ وقت

از شما خشنود باشم که هرگز ناخشنودی ما نشود هرچه خواهید ای زنان از من تمنا کنید

پیش تمنا خود موجود ببینید در [illegible] مسطور است و بعضیان گروهی از زنان

دنیا
بر پا ایستند گویند خداوندا در بهشت جمله زنان شوهران دارند ما بیوه ماندیم در

شوهر [illegible] در باب ما چه حکم میفرمایی فرمان شود اگر از آدمیان کسی را پسند کنید

[illegible] بخواهید و الا از جنس حوران مردان آفریده ام از ایشان که را خواهید

بعضی آدمیان را بخواهند و بعضی مردان از جنس حوران آنگاه جبرئیل علیه السلام

را فرمان شود میان عقد نکاح بندد و حق سبحانه و تعالی کلام ولی زنان [illegible] خطبه

نکاح ایشان بخواند و [illegible] زنان برخیزند گویند خداوندا جمله زنان را در

ذکر زنانی که در دنیا شوهر نداشتند

ذکر زنانی که در دنیا [illegible] شوهر

شوهران دار[illegible]

شوهران داریم ما در دنیا دوگان شدگان شوهران داشتیم امروز ما را عشق کی شود چنان
ما و شوهران همچو کوی قطع کرده بید فرمان شود رضا بر دست شما بسته هر کرا خواهید اختیار کنید
در مصابیح و افشار الاخرة مسطور است بار فرمان رسد ای مومنان از من خشنود شدید جواب گویند چه خواهیم
جز را خشنود ما شویم هر چه آرزو داشتیم و همه ما بودیم همه یافتیم و جز آن چیزها که در دو جهان ما نبود
ما را دادی فرمان شود که این زمان چیزی هیچ شما عطا کنیم که آن بالاتر از جمله چیزها باشد گویند آن چیست
فرمان شود آن جمال بی چون و بی چگونه منی پس پرده از پیش خلایق برگیرند همه یکبار جمال خدا را
این بی چون و بی چگونه بی پرده کار خود معاینه و مشاهده کنند و خدای را جل جلاله و عم نواله
عیان ببینند چنانکه در دنیا ماه و آفتاب امروز مشاهده شود در تمهید المعرفة مسطور است
چون جمال بی چون و بی چگونه ببینند چنانکه غلغله از مومنان برخیزد همه یکبار سجده کنند و گویند
التحیات لله والصلوات والطیبات و آن سجده را سجده تحیة خوانند نه هست جای
عبادت نیست که سجده عبادت گویند حق سبحانه و تعالی به کلام و بی زبان فرماید السلام
علیکم ایها المومنون ملائکه گویند السلام علینا و علی عباد الله الصالحین حوران
و غلامان گویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله بحال در
ابری بر سر ایشان سایه کند بر فرق همه نور بارد پس فرمان رسد برخیزید و هر چه خوش آید
از ین بازار برای خود ببرید و بخورید و تنعم گیرید همه برخیزند چیزهایی که هیچ چشمی ندیده باشد

و هیچ گوشی نشنیده باشد آنچه مهیا و موجود و موعود و معاین بچشم [illegible] گردند و هر چه
بعد در یافتند همه را یافتند و نعمتها در مقامها حاضر شود آنچه خواهند و خادمان و غلامان حاضر
و اینها آنکه گفته شد در جنّت از روز جای و طراوتی و هر چیز دیگر در شمار است زیاده از آنست که هر روز
بروی که بیند ما امروز پروردگار خود را دیدیم و هر چه ما را وعده کرده بود یافتیم الحمد لله
رب العالمین بعده هر روز دو وقت بامداد و شبانگاه سبحون تا بیح گویند و [illegible] معاینه کنند
و جمله گویند خاتمت کتاب در بیان الموقت آورده است در [illegible] مرگ را بسیار بصورت
گوسپندی سپید و سیاه ابلق میان بهشت و دوزخ بسمل کنند و فرشتگان ندا کنند ای اهل
بهشت بعد ازین شما را مرگ نیست و ای اهل دوزخ بعد ازین مرگ صورت نه بینند
اهل بهشت را شادی بر شادی بیفزاید و اهل دوزخ را اندوه بر اندوه زیاده گردد
بعده ناگاه آوازی مهیب برخیزد گویند ای فرشتگان این چه آواز است فرشتگان گویند
که درهای دوزخ بستند و سنگی که سرپوش دوزخ است بر در دوزخ داشتند کافران ابد الآباد
بدوزخ مانند و مؤمنان مخلد در بهشت قرار گیرند ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ
وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ کیفیت حال بهشتیان از صد هزار یکی در این محل آورده
شده است اگر کسی را زیاده معرفت کیفیت مطلوب باشد در تفسیرات قرآن شریف
که مطولات است چون ثعلبی و واقدی و بستی و شعبی در محلها که ذکر بهشت است مطالعه کنند